

۳۸

تپیدوار

آبان - آذر ۱۳۷۵

(انتشار دی ۷۵)

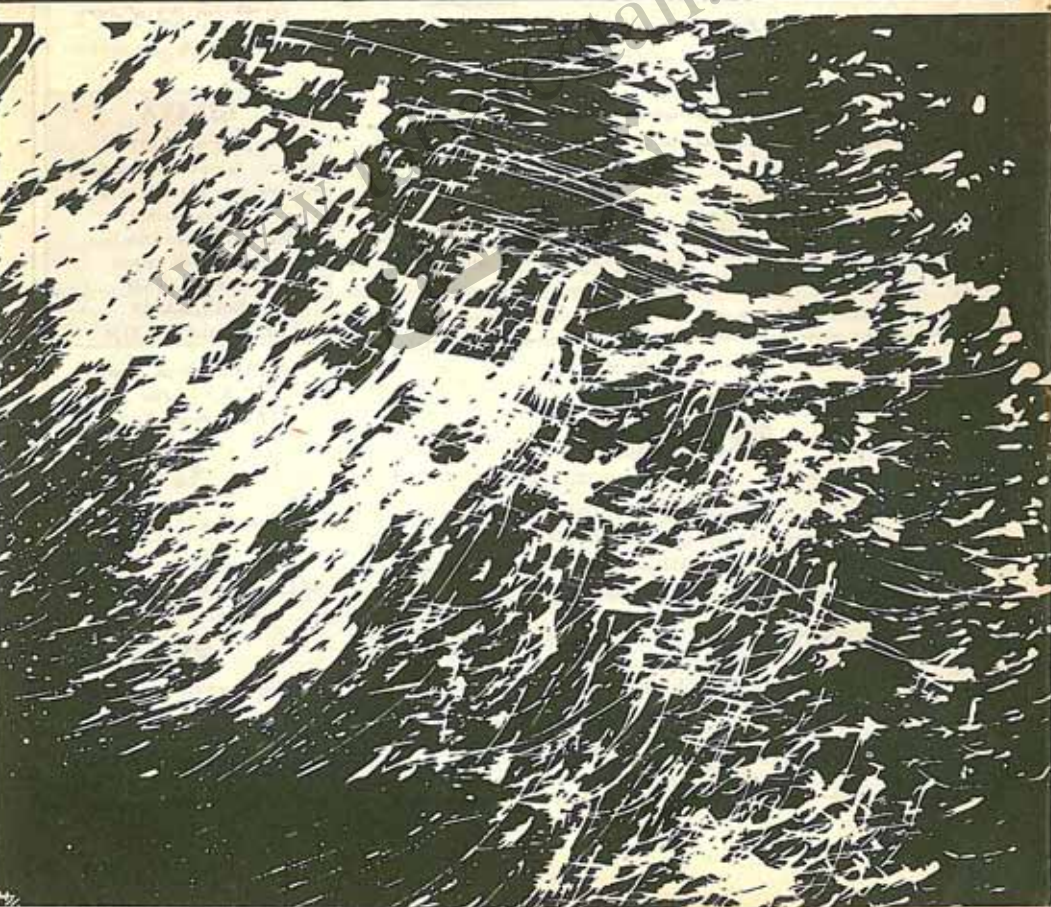
فرهنگی، هنری، پژوهشی

سال پنجم - ۵۲ صفحه - ۱۵۰ تومان

ISSN: 1023 - 8735

□ آفتاب به آفتاب جهل قدم □ انقلاب جنگل به روایت اسناد □ تیرگان یا جشن نیر ما سبزده □ این راه است که ما را
سدا می زند، پای صحبت صادق بریرانی نقاش برجسته معاصر □ هسا و اساطیر و شیوه‌های امیر سیونستی □ آیا
گویش گیلکی در شرف زوال است؟ □ حدیث تلخکامی شایکاران سیه‌روزگار □ نگاهی به فعالیت زنان در مطبوعات
گیلان □ و... یک ضمیمه به یاد شاعر دل‌سوخته گیلان: زنده‌باد حجت‌خواجه‌میری

بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، ادبیات عامه و...



شماره استاندارد بین‌المللی ۱۰۲۳ - ۸۷۳۵
 ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
 (گیلان‌شناسی)
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول
 محمد تقی پورا احمد جکتاجی
 نشانی پستی
 (برای ارسال نامه و مرسولات)
 رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵
 نشانی دفتر
 (برای مراجعات مستقیم)
 رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
 ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم
 تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVA
 ISSN: 1023 - 8735
 A Gilaki - Persian Language Journal
 Related to the Field of Culture, Art
 and Researches
 ON GUILAN (Northern Iran)
 Director and Editor:
M. P. JAKTAJI
 IRAN, RASHT
 P. O. Box 41635 - 4174

حروفچینی: هنرواندیشه، ۲۹۳۹۲
 لیتوگرافی: آریا
 چاپ: توکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰

آن چه در این شماره می‌خوانید:

- ۳ آفتاب به آفتاب چهل قدم، سرمقاله
 ۴ خبرهای فرهنگی، هنری و...
 ۶ انقلاب جنگل به روایت اسناد / دکتر علی مدرس
 ۹ آیین‌های باستانی: تیرگان یا جشن تیر ما سیزده / حسین محمودی اطاقوری
 این راه است که ما را صدا می‌زند، پای صحبت صادق بریرانی، نقاش برجسته گیلانی / دکتر
 ۱۰ جلال ستاری - فرامرز طالبی
 ۱۸ بحث آزاد گیلان استان آخر، گیلان، همچنان استان اول / دکتر مهرداد داودی
 ۲۱ هسا و اساشعر و شیوه‌های امپرسیونیستی / جلیل قیصری
 ۳۰ آیا گویش گیلکی در شرف زوال است؟ / دکتر عبدالحمید حسین‌نیا
 ۳۲ قدیمی‌ترین نقشه شهر رشت / مهندس روبرت واهانیان
 ۳۴ حدیث تلخکامی شایکاران سیدروزگار / هوشنگ عباسی
 ۳۸ نگاهی به فعالیت زنان در مطبوعات گیلان / بهزاد موسایی
 ۴۰ حرفهایی پیرامون «پای صحبت فریدون نوزاد» / احمد علی دوست
 ۴۱ نامه‌های رسیده
 ۴۲ شیخ بهاء‌الدین املشی، مرد فرهنگ و سیاست / مجید وثوقی املشی
 ۴۴ دو نامه و یک خبر از گیلانیان خارج از کشور
 ۴۵ تازه کتاب

بخش فارسی

بخش گیلکی

- و... یاد شاعر دل‌سوخته گیلان: حجت‌خواجه‌میری / م. پ. جکتاجی - مسعود بیزارگیتی -
 رحیم چراغی - محمد بشر - محمد فارسی - طاهر طاهری - هوشنگ عباسی -
 محمود بدرطالعی
 ۲۲ نمایشنامه منظوم گیلکی / جعفر بخشی‌زاد محمودی
 ۲۳ - ۲۷ داستان گیلکی / هادی غلام‌دوست - فرزین فخر یاسری - علی قانع
 شعر گیلکی / محمد تقی بارور - محمد دعایی - صادق ربیعی - دکتر سیدمجتبی روحانی -
 محمد علی زاهدی - ف. پ. (شانکی) - جواد شجاعی فرد - جمشید شمسی‌پور - کامبیز صدیقی
 - رضا صفایی‌سندی - اسدالله عمادی - حسن فرضی‌پور - علی کشگر و رضا مقصدی

دوره‌های کامل و جلد شده



با صفافی لوکس و زرکوب جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

- سال اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۲۰۰۰ تومان
 سال دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۱) به انضمام ضمیمه شماره ۱۸ (ویژه نائش) ۱۸۰۰ تومان
 سال سوم (از شماره ۲۲ تا ۳۱) به انضمام ضمیمه‌های شماره ۲۶ و ۳۱ (ویژه نائش) ۱۶۰۰ تومان
 سال چهارم (شماره‌های ۳۶ - ۳۲) به انضمام ویژه‌هشاشس ۱۴۰۰ تومان
 علاقمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری
 ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت
 به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی
 (رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند.
 مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.
 هزینه پستی برعهده گیله‌وا است



روی جلد: کهکشان ۱ (کاری از استاد بریرانی)
 عکس پشت جلد:
 درب دولتی (عمارت حکومتی رشت)
 توضیح در صفحه



گیله‌وا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب
 آزاد است.
 چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.
 استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد
 و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است

آفتاب به آفتاب چهل قدم

در خبرها آمده بود که آقای دکتر حبیبی کلنگ منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی را به زمین زده است. خبر مشعوف‌کننده بود و جای امیدواری است اما حکایت همچنان باقی است.

سال‌ها بود که در محافل و مجالس رسمی و غیررسمی گیلان و میان مردم کوچه و بازار، حتی، این باور جا افتاده بود که بندرانزلی بزودی بعنوان یک منطقه آزاد اعلام خواهد شد و گیلان از محرومیت اقتصادی بدرآمده رفع بحران بیکاری و جبران عقب‌ماندگی خواهد شد. غافل از این که قانون، اداره مناطق آزاد را فقط تا سه واحد مجاز دانسته است (و این سه قبلاً در جنوب: جزیره کیش، جزیره قشم و بندر چاه‌بهار ایجاد شده بود) و اگر قرار باشد دوباره منطقه آزاد دیگری ایجاد شود باید موافقت مجلس شورای اسلامی جلب گردد. بنابراین آب پاکی روی دست کسانی که دل در گرو ایجاد منطقه آزاد بندرانزلی بسته بودند، ریخته شد. مانده بود کورسو امیدی که باید در سفر ریاست جمهوری به گیلان و دیدار از منطقه مشخص می‌شد.

آقای رفسنجانی در دیدار چهار روزه خود از گیلان که در اردیبهشت ماه ۷۳ انجام گرفت با اعلام بندرانزلی بعنوان «منطقه حراست شده گمرگی» امیدی دوباره در دل مردم کاشت. آن‌ها که بر این گونه امور واقفند، وارفتند. نصفی در این اصطلاح جدید که برایشان مبهم بود سردرگم ماندند و نصف دیگر طبق معمول همیشه ذوق کردند. بعدها البته این اصطلاح به عبارت «منطقه ویژه اقتصادی» تغییر نام داد.

«منطقه ویژه اقتصادی» که ابتکار عمل، کارایی و توانش از مناطق آزاد کمتر است در معیار خود دو شرط بدیهی را لازم دارد و آن این که اولاً باید در مبادی ورودی و خروجی کشور قرار داشته باشد، ثانیاً راه‌های ترانزیتی به آن ختم شود. در غیراین صورت باید یک موقعیت خاص و ویژه‌ای را دارا باشد که دولت به صلاح‌دید خود آن ویژگی را حائز اهمیت تشخیص دهد. البته دولت قبلاً تشخیص داده بود که منطقه شبه‌کویری سیرجان واقع در استان کرمان (که بغل‌دست رفسنجان واقع شده) ویژگی خاصی دارد و همچنین سرخس که سر راه ابریشم قرار دارد. اما بندرانزلی؟ حقیقت عربانی بود که دیگر به تمیز و تشخیص دولت نیاز نداشت.

همه می‌دانستند که انزلی بخاطر داشتن امکانات بندری نسبتاً خوب، ارتباط آبی و دریایی با بنادر بزرگ و تجاری سواحل کشورهای همجوار آذربایجان، آستاراخان روسیه، قزاقستان و ترکمنستان و از طریق این کشورها، با ممالک آسیای میانه و قفقاز و حتی دورتر، کشورهای شرق اروپا و بالکان از یک طرف، و طبیعت بهشتی گیلان برای جذب توریست و دارا بودن آب و هوای معتدل و دمای مناسب و فرآورده‌های کشاورزی متنوع و حیاتی از طرف دیگر، بویژه نیروی انسانی کارآمد و تحصیل‌کرده با دانش‌های مختلف که اینک جوانترین گروه آن به صورت موجی از لیسانس‌های بیکار در جامعه گیلان نمودی زشت پیدا کرده است، از هر حیث به مناطق ویژه اقتصادی مثل سیرجان و سرخس نه فقط ارجحیت دارد بلکه زمین تا آسمان فرق دارد.

اگر منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی ایجاد شود با تبدیل مواد خام وارده از کشورهای همجوار و پرداخت آن به صورت کالاهای قابل مصرف در منطقه و جذب آن به بازارهای داخلی و یا حتی صدور مجدد آن به بازارهای خارجی و نیز صادرات فرآورده‌های کشاورزی گیلان نظیر برنج، چای، توتون، زیتون و روغن آن، ابریشم، ماهی، خسویار و... به مسدود صنایع

بسته‌بندی که بسیار ظریف عمل می‌کند و خاص مناطق ویژه اقتصادی است، برای دهها میلیون نفر جمعیت کشورهای تازه استقلال یافته حوزه دریای خزر و اروپای شرقی زمینه فعالیت فوق‌تصوری را بوجود می‌آورد که حل مشکل بیکاری کمترین نمود آن است و اقتصاد گیلان را که اکنون به تار مویی یعنی به کاکل قیچی شده برنج بسته است زیر و رو خواهد کرد.

هم‌اکنون گیلان با فقر عمومی گریبانگیر است، با بیکاری حاد مواجه است، جمعیت کارآمد آن از محیط‌کنده شده به سایر استانها مهاجرت می‌کنند. جنسیت روستایی آن اراضی کشاورزی را وا می‌نهند و به حاشیه‌نشینی در شهرها روی می‌آورند. این جایجایی جمعیت و مهاجرت حتی ترکیب فرهنگی مرکز استان و در نهایت کلیت گیلان را برهم زده است و عوارض روحی و اجتماعی تأثیرباری پدید آورده است. رکود و رخوت اقتصادی چون خوره به جان گیلان افتاده و راه رشد آن را از درون می‌خورد. درست است که همه ما آرزوی ایرانی آباد را داریم اما این قرین عقب‌ماندگی و ویرانی گیلان نیست.

همه می‌دانیم منطقه سیرجان که امروزه جنوب و جنوب‌شرقی کشور را تحت‌الشعاع تبلیغات اقتصادی خود قرار داده در اصل یادگاری است از دوران تصدی ریاست جمهوری آقای رفسنجانی که سرتاسر منطقه پسم و کرمان و رفسنجان را در بر گرفته است و بحق هم آباد کردن ریگ‌زارهای آن و محرومیت‌زدایی از منطقه شایسته کسب عنوان سردار سازندگی است اما عقب‌ماندگی گیلان را پای چه کس یا کسانی می‌توان نوشت؟ که... گیلانی حتی یک وزیر در هیأت دولت ندارد!

داشتن آزاد راه و بزرگ راه که منطقه ویژه اقتصادی بندرانزلی را به مرکز استان و پایتخت مملکت و دیگر مراکز تجاری کشور ارتباط دهد از اهمیت احتیاجات است. اما چهل سال است که راه اصلی تهران - رشت بهمان صورت سابق خود رها شده و همه ساله جان صدها نفر انسان را می‌گیرد در حالی که بیش از چهل بزرگ راه و آزاد راه بعد از انقلاب در کشور کشیده شد و نمونه اخیرش را در آگهی‌های هوش‌ریای تلویزیونی ۳۰ کیلومتر فاصله کرمان ماهان به صورت «هفت باغ» و گلستان می‌بینیم که نهایتاً به سیرجان و رفسنجان هم خواهد کشید اما شروع عملیات اتوبان رشت قزوین که در سفر آقای رئیس‌جمهور بعنوان یک خواست اجتماعی از سوی مسئولان اجرایی استان عنوان شد همچنان مسکوت مانده است و تازه بعد از گذشت دو سال و نیم جراید گیلان خبر تأیید آن را از زبان مقام ریاست جمهوری و از دهان آقای استاندار نقل کرده‌اند. از راه آهن هیچ صحبتی به میان نمی‌آوریم.

آقای رئیس‌جمهور در سفر اخیر خود به خوزستان پنجمین منطقه ویژه اقتصادی را حول و حوش خرمشهر و بندر امام اعلام کردند و خطاب به مردم خوزستان فرمودند از همین فردا سرمایه‌گذاری را آغاز کنید. ایشان عمل را چاشنی حرف خود قرار داده و بدینوسیله ضمانت اجرایی دادند اما در گیلان چنین امری صورت نگرفت! دو سال و نیم طول کشید تا آقای دکتر حبیبی معاون اول ایشان در سفر شتاب‌زده و یک روزه خود که هفته قبل صورت گرفت کلنگ منطقه ویژه اقتصادی انزلی را بر زمین زد.

البته کلنگی که بدست آقای حبیبی زده شد کلنگ تمثیلی بود، کلنگ‌های اصلی‌کی بر زمین فرود می‌آید خدا می‌داند. لایه مصداق ضرب‌المثل معروف خودمان: آفتاب به آفتاب چهل قدم.

گیله‌وا

حرکت زیبای جوانان گیلانی

در حفاظت از محیط زیست

عصر روز پنجشنبه (۷۵/۷/۲۶) جمع کثیری از عناصر نیکاندیش تحت عنوان هیپاران محیط زیست منطقه تولمات پس از فراغت از دروس روزانه در پناهگاه حیات وحش سلکه واقع در حاشیه جنوبی تالاب انزلی اجتماع کرده و پس از انجام هماهنگیهای لازم و تقسیم به گروههای ۱۰ نفره مزین به روبانهای مخصوص هیپاران محیط زیست با در دست داشتن کیسههای زباله اطراف پناهگاه را از زباله‌های فسادناپذیر پاک نمودند و با باقی‌مانده‌هایی که از قبل توسط محیط بانان سخت‌کوش تالاب آماده شده بود به اقصی نقاط تالاب بین‌المللی انزلی رفته و نسبت به پاکسازی مناطق آلوده اقدام نمودند. هیپاران با سرکشی به پیچ و خمهای نبراهای تالاب ورودخانه‌ها که از مدت‌ها قبل محل تجمع زباله‌ها شده بود، عرق‌ریزان حتی به منازل حاشیه‌نشینان سرکشی و ضمن ارائه توصیه‌های ایمنی زباله‌هایشان را بظنور جلوگیری از تخلیه آن به منابع حیاتی آبی جمع‌آوری نمودند. در همان حال جمع کثیری از مردم در حاشیه رودخانه تجمع نموده و فرزندان خود را با روی گشاده تشویق می‌نمودند. هیپاران نیز با دقت ضایعات را جمع‌آوری و به مردم توصیه می‌نمودند که این طبیعت زیبا متعلق به ما و آیندگان است امید آن داریم که دیگر آلوده‌هاش نکنیم چرا که اثرات زیانبار آلودگی بما برخواهد گشت و نتیجه آلودگی ماهی و پرندگان بیمار است که در نهایت به ما منتقل و انواع بیماریها را پدیدآورد. در پایان تلی از زباله‌ها جمع‌آوری شده در محوطه پناهگاه حیات وحش سلکه دپو و در همین مکان قطعه‌نامه‌ای بشرح زیر توسط جوانان هیپار محیط زیست صادر گردید:

۱- خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، زیبایی در پاکیزگی است، یاد بگیریم که در هرم پاکسازی باشیم و نسبت به محیط زیست در هیچ زمان و مکانی بی تفاوت نباشیم.
۲- به دوستان و آشنایان و هموطنان عزیز توصیه می‌کنیم از آلودگی محیط زیست پرهیز و از آن مقدار از طبیعت بهره بگیریم که مجازیم، تا حتی دیگران ضایع نشود.
۳- با توجه به اینکه اکثر زباله‌های جمع‌آوری شده را قوطی‌های سموم خطرناک تشکیل می‌دهد از پدران و مادران خود مؤکداً تمنی داریم از تخلیه هرگونه ضایعات به آبهای حیات بخش و طبیعت زیبای گیلان خودداری نمایند چرا که تالاب انزلی محل زیست حیوانات و ماهیان تولیدکننده مواد پروتئینی ما هستند و غیرمستقیم تأثیر این اعمال ناشایست به ما بر خواهد گشت.

۴- پدر و مادر خوبیم اگر زندگی و ما را دوست دارید طبیعت را آلوده نکنید. آلودگی طبیعت مساوی با بیماری ماست و انتقام از تخریب‌کنندگان طبیعت قانون طبیعت است.
۵- در جهت اشاعه فرهنگ محیط زیست و دوست داشتن طبیعت همه با هم هم‌قسم می‌شویم.
۶- هر کدام از ما سفرای محیط زیست در جامعه، مدرسه و بخصوص در خانواده‌های خود هستیم. تمامی سعی و تلاش خود را در جهت حفظ محیط زیست بخصوص حفاظت از تالاب زیبای انزلی بکار خواهیم گرفت.
۷- ما هرگونه شکار و صید غیرمجاز، دفع فاضلابها به منابع آبی و از بین بردن گیاهان بی‌تغییر تالاب بخصوص لاله تالابی را محکوم نموده و انتظار برخورد شدید از محیط زیست و مقامهای قضایی استان با متخلفین را داریم.

نمایشگاه عکس

نمایشگاهی از آثار عکاسی مسعود پورجعفری از ۳۱ شهریور الی ۵ مهر در گالری خانه جوان رشت برگزار گردید. در این نمایشگاه ۳۴ قطعه عکس سیاه و سفید و رنگی از این عکاس به معرض دید عموم قرار گرفت. همچنین همزمان با هفته بزرگداشت مقام زن (۱۲ الی ۱۷ آبان) نمایشگاه عکس گروهی از بانوان عکاس استان در مجموعه فرهنگی هنری سردار جنگل رشت برگزار شد. این نمایشگاه با آثاری از رها زهیدی، ریحانه ناصح، کفایت آریایی‌فر، معصومه نوشین‌خو، بهشته نصیری‌راد و معصومه سلیمی برپاگردید.



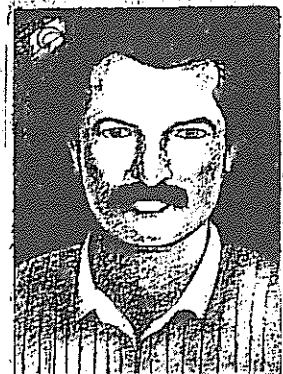
بیست و نهمین نمایشگاه اختصاصی نقاشی

حسین محجوبی نقاش نام‌آور معاصر

حسین محجوبی نقاش برجسته گیلانی در تاریخ ۱۷ و ۱۸ آبان بازتاب ۳۸ سال فعالیت هنری خود را در قالب بیست و نهمین نمایشگاه اختصاصی به عموم مشتاقان هنر نقاشی عرضه داشت. قدیمی‌ترین تاریخ پای تابلو هامریوط به سال ۱۳۳۷ بود. طبیعت زیبای شمال به زنده‌ترین نوع ممکن در تابلوهای استاد محجوبی حس می‌شود. اسب، درختان تیریزی و بیامهای سفال‌پوش خانه‌های شمال از خصایص بارز آثار محجوبی است.

شب شعر گیلکی

به مناسبت سالروز تولد حضرت فاطمه زهرا (س) و روز مادر، بعد از ظهر روز شنبه ۱۲ آبان ماه مراسم شب شعر با همکاری معاونت فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در محل مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت برپاگردید. در این مراسم تنی چند از شاعران گیلکی برداز از جمله علی اکبر مرادیان، جعفر بخشی‌زاد محمودی، حجت خواجهمیری، یونس رنجکش، جمشید عباسی، هوشنگ اقدانی (چمن)، قاسم غلامی‌گفت‌و‌دی و شاهین عبدلی نمونه‌هایی از سروده‌های خود را برای حضاران و علاقمندان قرائت کردند. در فاصله برنامه خواننده هنرمند آقای رنجبر سرودی را که از ساخته‌های استاد فریدون پوررضا بود اجرا کرد که بسیار مورد توجه علاقمندان قرار گرفت. گفتنی است طرح و اجرای این شب شعر از شاعر و پژوهشگر جوان شاهین عبدلی بوده است.



یادواره علی ماتک

به مناسبت یکمین سال درگذشت نویسنده و مترجم گیلانی علی ماتک مراسمی در سالن پرورشگاه مزددهی رشت برگزار شد. در این مراسم که جمع کثیری از چهره‌های فرهنگی استان و علاقمندان هنر و ادبیات حضور داشتند، ابتداء علی صدیقی روزنامه‌نگار و منتقد گیلانی در باره بازتاب مرگ ماتک در مطبوعات سخن گفت، سپس کاوه گوهرین شاعر و محقق زنجانی شعری را که در سوگ علی ماتک سروده بود قرائت کرد و آنگاه عزت‌الله صمصام تعزیه‌شناس و خواننده موسیقی سنتی، آوازی را در دستگاه شور با غزلی از سعدی و همراهی تارنمیت‌زاده خوانند و سپس حافظ موسوی شاعر گیلانی در باره آثار منتشر شده و آماده چاپ ماتک سخن گفت. پس از موسوی دخترزنده‌یاد ماتک نوشته‌ای در رثاء و یاد پدرش قرائت کرد و در پایان موسی علیجانی (داستان‌نویس و مدرس موسیقی) شعری از شفیعی کدکنی را و با آهنگی از خود و با همراهی تار برای حاضرین اجرا کرد.

اولین نمایشگاه تمبر در گیلان

اولین نمایشگاه تمبر در گیلان روز سه‌شنبه مورخ ۷۵/۷/۱۷ مصادف با ۹ اکتبر، سالروز جهانی پست ساعت ۱۰ صبح در محل مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت افتتاح گردید. در این نمایشگاه مهران اشراقی کلکسیونر بین‌المللی، تمبرهای مجموعه شخصی خود را جهت بازدید عموم به مدت یک‌هفته به نمایش گذاشت. تمبرها شامل کلیه تمبرهای ایران از ابتدای چاپ یعنی سال ۱۲۴۷ الی ۱۳۴۰ به صورت تک‌سری و از سال ۱۳۴۰ لغایت ۱۳۷۵ سری کامل بوده و سایر تمبرهای موجود در نمایشگاه از ۵ کشور منتخب گردید. با توجه به استقبال گرم عموم از کلیه اقسام تمبرهای باقری ۱۲۴۷ - تمبرهای کاردی ۵۵ - ۱۲۵۴ - تمبرهای ناصری ۱۲۷۰ تمبر میرزا کوچک‌خان ۱۲۹۹ و... مورد توجه بیشتری قرار گرفت. شایان ذکر است تمبر جزو آثار یا ارزش هر کشور و سرمایه‌های غنی از تاریخ و فرهنگ آن بشمار می‌رود.

هفته فیلم و عکس

سومین هفته فیلم و عکس سینمای جوانان ایران - دفتر رشت از تاریخ ۵الی ۱۰ آذرماه اسفند در مجموعه فرهنگی هنری سردار جنگل این شهر برگزار گردید.

تجربه‌های بسامانده از اجرای نوبت‌های پیشین، همکاری‌های نهاد‌های فرهنگی استان (صدا و سیما و اداره کل از شاد) ذوق و ابتکار، حضوری محکم و منجمد را پیش‌روی دیدگان علاقمند هنر قرار داد. نمایش آثار ارزشمند پیشگامان سینمای مستند ایران: پ مثل پلکان، ندامتگاه و تهران پایتخت ایران از کامران شیردل - خندق و یاسامن آهو از پرویز کیمیای - رهایی، تاکسی‌متر و نانوهای یسودی از ناصر تقوایی - کودک و استمار، تارمی خواند و بدیده از محمدرضا اصلانی - خانه سیاه است از فروغ فرخ‌زاد - ریم و مسجد جامع (از منوچهر طیب) و... و نشست با فیلمسازان مطرح این سینما (تقوایی، اصلانی، ورهرام) که از اندک سینماگران اندیشمند و از نخستین رهروان فریدون رهنما، ابراهیم گلستان و غفاری (پایه‌گذاران موج نوی سینمای ایران) هستند، به‌همراه نمایش آثار کلاسیک سینمای جهان، بیگانه (اورسن ولز)، صورت زخمی (هوارد هاکنز)، متروپولیس (فریتس لانگ)، پیروزی اراده (لئی ریفتسآل) نعمتی بود که لااقل در محیط شهرستان کمتر بدست می‌آید.

مستند «کودکان سرزمین ایران» نام مجموعه‌ای است که نه برای کودکان بلکه در مورد کودکان این سرزمین ساخته شده است. بخش چند قسمت از این مجموعه نیز جزو برنامه‌های جشنواره بود. پس از خاموشی قریب دو دهه از سینمای مستند کشور امید است این مجموعه خاکستر آن سینما را شعله‌ور سازد. شایان ذکر است که محمدرضا اصلانی و فرهاد مهران فیلمسازان موفق دو نسل از این سینما، گیلانی هستند.

نمایش آثار برجسته روز - شجاع دل (مل گیسون) برنده پنج جایزه اسکار، نمایش حجم وسیعی از آثار هنرجویی و... و همه و همه با جذابیت خود سایه سنگین بخش فیلم را در این جشنواره به رخ می‌کشید.

نمایش اسلاید‌های برگزیده عکاسان اروپا که از جدیدترین آثار برجسته عکاسان جهان گزینش شده بود از دلچسب‌ترین و پربیننده‌ترین برنامه‌های بخش عکس جشنواره بود. این اسلایدها که به‌خاطر حجم زیادش در دو مقطع زمانی به نمایش گذاشته شد با تحلیل‌های گره‌گشای عکاس برجسته کشورمان - کریم ملک‌مدنی - همراه بود.

نمایشگاه عکس جشنواره با آثار مرتضی پورصمدی (عکاس میهمان) به‌همراه آثاری از کریم ملک‌مدنی، علیرضا جلیلی، محسن رضائی فومنی، حسین حبیب‌زاده، علیمحمد مسیحا، پرویز ملک‌نظری، کفایت آریائی، فرها زهیدی، ریحانه ناصح، معصومه سلیمی، معصومه نوشین‌خو و بهشته نصیری راد تزئین شده بود.

نمایشگاه پوسترهای سینمایی الهام ناظر، بخش ویژه این جشنواره را شامل می‌شد.

انتشار ویژه‌نامه‌ای با کیفیتی مطلوب که حاوی جدول برنامه‌ها، شناسنامه فیلم و مقالات سینمایی و عکاسی بود و بخش گزارشی رویدادهای روزانه از سیمای مرکز گیلان از دیگر تلاش‌های جوانان پر تلاش سینمای جوان رشت بود. با آرزوی موفقیت برای ایشان و رفع کاستی‌های هرچند کوچک.



مهم‌تر از یک خبر

قرار است به پاس مجاهدت‌های مردانه و ایثارگرانه سردار جنگل و شهید راه آزادی میرزا کوچک خان و یاران جنگلی و از جرائد گذشته او و گرامی داشت این نهضت مردمی، سال آینده کنگره بزرگی در رشت برپا شود. در این کنگره که سعی بر آن است بسیار آبرومند و بهترین نحو ممکن برگزار گردد پیشنهاد شده به‌علت فراگیری دو ن نهضت در صحنه جنگ جهانی اول که پای دولت‌های مقتدر روس و انگلیس و آلمان و عثمانی و همچنین حضور اقوام و ملل گوناگون چون گرجی و ارمنی و ترک و تاتار و هندو به آن کشیده شده بود، کنگره جنبه بین‌المللی یافته از اساتید و پژوهشگران خارجی نیز برای شرکت و سخنرانی دعوت به‌عمل آید. همزمان با برپایی کنگره برخی مراکز فرهنگی و تاریخی نظیر مجتمع فرهنگی میرزا کوچک جنگلی شامل تالار اجتماعات و سخنرانی، کتابخانه اختصاصی، موزه و مرکز استاد و مدارک مربوط به نهضت جنگل در کنار مزار میرزا کوچک خان تأسیس شده نسبت به بازسازی آراهمگاه اقدام جدی به‌عمل آید. همچنین تندیس برنزی میرزا نیز در یکی از میادین شهر رشت نصب گردد.

در حال حاضر شورای برگزارکننده کنگره مرکب از نهادهای استانداری، شهرداری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان میراث فرهنگی، دانشگاه‌های گیلان، صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، آموزش و پرورش و همچنین گروهی از محققان و پژوهشگران آزاد در چندین نشست مقدماتی به این نتیجه رسیدند که با تشکیل کمیته‌های چندگانه نظیر کمیته علمی، کمیته اجرایی (پشتیبانی مالی تدارکاتی)، کمیته انتشارات و تبلیغات، کمیته عمرانی و کمیته فرهنگی هنری تقسیم کار کرده، پیگیر امور باشند. حاصل نشست کمیته علمی بزودی طی فراخوانی به اطلاع عموم هم‌میهنان خواهد رسید. طبیعی است که فعالیت کمیته‌های دیگر بعد از این فراخوان نمودی عملی خواهد یافت.

ستاد کنگره تاکنون موفق شده است دفتر دبیرخانه موقت را در محل اداره کل ارشاد اسلامی واقع در خیابان سعدی رشت دایر کند. همچنین هیأتی از محققان گیلانی را مأمور بررسی در مراکز اسناد و مدارک موجود در تهران نماید تا نسبت به جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط به نهضت جنگل اقدام نمایند. شورای برگزاری کنگره به ریاست عالیہ آقای مهندس طاهایی استاندار تاکنون چندین نشست به‌منظور

تبادل نظر در چگونگی برگزاری کنگره برپا داشته است که خبر آن از طریق رسانه‌های گروهی استان به اطلاع عموم رسانده شد. زمان دقیق برگزاری کنگره هنوز به‌درستی مشخص نیست.

گیله‌وا به اطلاع عموم می‌رساند:

برگزاری کنگره‌ها و جشنواره‌ها که جنبه‌های اعتلایی یک موضوع خاص را در سطح گسترده و به‌طور برجسته مطرح می‌نمایند، در شأن بخشی چهره‌ها، تثبیت حرکت‌ها یا هر مورد دیگر که مطمح نظر کنگره‌ها و جشنواره‌ها است حائز اهمیت فوق‌العاده‌اند. حتی فراتر از آن، قادرند چهره شهری را که کنگره یا جشنواره در آن برپا می‌شود در مدت کوتاهی عوض کنند. از این رو برپایی آن‌ها هیچ کمتر از دیدار شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مملکتی نظیر رهبران پادشاهان و رؤسای جمهور نیست که از یک شهر یا منطقه باز دید رسمی به‌عمل می‌آورند. به‌همین خاطر است که کنگره‌های بزرگ که برای سوژه‌های بزرگ برپا می‌شود یا جشنواره‌های باشکوه هنری که به‌صورت سالانه یا بی‌ینال ترتیب داده می‌شود دبرکاتی هم برای شهرهای میزبان یا برپا دارنده به ارمغان دارند. بی‌گمان کنگره میرزا کوچک جنگلی و حماسه نهضت جنگل هم می‌تواند چنین حادثه بزرگی در گیلان تلقی شود. به‌شرطی که درست و بجا عمل شود و از هیچ فروگذار نگردد و همه و همه عاشقانه بر سر آن غیرت و حمیت نشان دهند.

قصه مکرر است اگر گفته شود کوچک‌خان رهبر نهضتی مردمی و ملی بود و شخصیتی داشت که دوست و دشمن به‌وجاهت ملی و صداقت عمل او ایمان داشتند. اما تازگی دارد اگر گفته شود برای برپایی شکوهند کنگره میرزا، فقط هیئت اجرایی و اداری استان کافی نیست باید مردمی و ملتی به‌پای خیزند. برای گیلانی‌ها که بسیار هم به او می‌نازند مایه مباهات است که در این کنگره بزرگ شرکت فعال و مستقیم داشته باشند و دوشادوش مسئولان اجرایی حرکت کنند و آن‌ها را در مسیر حقیقی و واقعی و چندبعدی نهضت همراهی نمایند، تاخدا ی نکرده کنگره بگ‌سویه و تک بعدی برگزار نشود و نهایتاً منزوی نماند. اگر در کنار اداری نیاز به دعوت رسمی، نشست و رای زنی و جذب اعتبار و نوع صرف هزینه به‌صورت خشک و قاطع مطرح می‌شود، در کنار مردمی نوعی ظرافت، خودجوشی و بی‌پیرایگی ناشی از عشق و صداقت و صمیمیت وجود دارد که وقتی به باور عمومی انجامید در اوج و اعتلای آن ایثارهای عاشقانه بمنصه ظهور می‌رسد. از این عشق‌های پرشور مردمی باید در برگزاری کنگره سود جست و آن را به نوعی مسابقه میان هیأت اجرایی و مردم کشاند. طوری که در بهتر ارائه کردن آن از هم پیشی گیرند و آنگاه که به زمان برگزاری نزدیک شدند دست در دست هم به بهترین نحو ممکن برگزار نمایند.

گیله‌وا به پشته‌ها علائق و مشترکات ذوقی خوانندگان صاحب‌نظر و علاقمند خود با طیب خاطر در این امر مهم شرکت جسته آمادگی خود را مبنی بر گشایش صفحه یا صفحاتی در بازتاب خبرهای مربوط به کنگره و انعکاس نقطه‌نظرهای قاطعه مردم و چاپ استاد تازه و مقالات اساسی که به‌ر دلیل به دفتر مجله برسد، اعلام می‌دارد.

از پسر	نمره قبض	۴۷۸	عدد کلمات	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول	اسم گیرنده
به پدر	نمره تلگراف	۱۲۶	۱۸۴	۲۵ آذر	مهر	۲۸ آذر	سید

متن دست‌نویس به خط نستعلیق در بالای جدول و در بخش‌های دیگر صفحه. در بخش میانی، عبارت «انقلاب جنگل به روایت اسناد» به خط درشت و برجسته درج شده است. سایر بخش‌ها شامل توضیحات تکمیلی و یادداشت‌ها در حاشیه‌ها و درون جدول است.

دکتر علی مدرس

اگر پنهان نماید عقل ما را در دل خارا
بنازم درد عشقت را که پیدای می‌کند ما را

گیلان در سرزمین ایران، الهه زیبایی و جلوه جمال طبیعت است. که در حجله گاه وطن ما با جهانی ناز آرمیده تا خجسته دامادی فرا آید و پرده از چهره او بردارد. آنگاه، نگاه او چه رمز و رازها که با دلهای مشتاق ما در میان خواهد نهاد. گیلان عروس بلاد دیده و سخت‌کوش تاریخ میهن ما است. عروسی که دلربایی جمالش تاریخ غرور انگیز حیات را تحت الشعاع خود قرار داده و لاجرم در پهنه تاریخ غریب افتاده است.

نمی‌دانم چرا گیلان را با افسانه گیل گمش می‌شناسم، شاید بخاطر این است که تاریخ گیلان بدرازای تاریخ افسانه‌های کهن ایرانزمین است. حتی واژه‌های گیلکی را در زبان یادگار زیران می‌بایم و این خود نشانی از آن است که بلندای قامت هویت گیلان سردر اعماق تاریخ زندگی و ادبیات پهلوانیک ما دارد.

بگذریم تا شرح این ماجرا گفته آید در کتاب دیگران و از این میان نهضت جنگل را در تاریخ معاصر ایران جایگاه بلندی است که خود حماسه شورانگیزی است از پیکار مردم گیلان با خودکامگی و سلطه بیگانه بر سرزمین دلاور خیز ایرانزمین. در این راستا فرزندان فداکار خطه گیلان تاکنون کتابهایی تدوین و انتشار داده‌اند که خود کاری در خور تقدیر است. مجموعه این آثار نه تنها خاطره جنگل و جنگلیان را در اذهان زنده نگهداشت بلکه

آغازگر راهی شد که محققان و دبستانگان به تاریخ نهضت‌های ملی و مذهبی ایران به جستجوی اسناد و مدارک جنبش جنگل پرداختند. چه، مجموعه کتابهایی که وقایع جنگل را به تصویر می‌کشید بیشتر با شیوه خاطره‌نویسی تدوین شده بود و طبعاً نمی‌توانست از اظهار نظر و قضاوت‌های احساسی و عاطفی همراه و گاه هماغوش نباشد. تاریخ‌نویسان گیلان اگر چه حماسه جنگل را بر بازوی تاریخ صمیمانه خالکوبی نمودند ولی این کار سترک مبتنی بر اسناد و مدارک تاریخی چه رسمی و چه غیررسمی نبود. نویسندگان این تواریخ بحق کوشیدند لیکن دنیایی که اسناد تاریخی مانند جان در اندام مراکز اسناد پنهان بود و دیدن یک برگ سند برای اهل تحقیق سالها پوئیدن و درویدن می‌طلبید پس باید گفت «تاریخ باید عذر بحق آنان را بپذیرد» که همه تاریخ ما تا سالهای اخیر با اتکا به اسناد تحریر نیافته و اگر گاه گاهی اشاره به سندی می‌شد، اصل سند ناپیدا و تنها مضمون یا رونویسی از آن ارائه شده بود.

باید گفت که با انقلاب مشروطیت مورخان و محققان کشور ما کار نویسی را در تاریخ‌نویسی پایه‌گذاری کردند و تاریخ را از دربارها و اوصاف سلاطین خارج و کمابیش تاریخ آفرینان حقیقی یعنی مردم را در ساختن و پرداختن تاریخ خودشان سهم و مؤثر دانستند و این گامی بزرگ در شیوه تاریخ‌نگاری ما شد، با اینکه هنوز ادبیات تاریخ و شعر تاریخ ما بکر و دست‌نخورده باقی است و چندان کار چشمگیر و ممتازی در این زمینه نکرده‌ایم ولی با اندک دقتی

متوجه می‌شویم که شعر تاریخ بسختی با تاریخ سلطانی! در ستیز است.

نیست چیزی غیر خون و آتش ظلم ستیز

آنچه ای تاریخ وجدان‌کش حکایت می‌کنی

نکنه همین جا است که فقر تاریخ ننداری ما

بمراتب از تاریخ ندانی ما بیشتر است، آنچه تاریخ

برایمان گفته وصف معلول‌ها است نه تشریح و تحلیل

علل، در جریان تاریخ جنگل هم بهمین نکته بر

می‌خوریم که بسیاری از اسرار نهضت جنگل که به

عقیده من باید آن را تعمیم داد و به نهضت گیلان

تبدیل نمود از چشم‌های تیزبین مورخان ما نهفته

مانده و امروز بیش از دوهزار سند غیرقابل انکار، رمز

و رازهای این جریان را روشن و آشکار می‌سازد. تا

جایی که با استفاده و استناد به این اسناد کار میرزا

کوچک‌خان و یارانش از محدوده بخش کوچکی از

جنگل‌های انبوه و بهت‌انگیز گیلان فراتر می‌رود.

سراسر خطه گیلان، بخشی از مازندران و آذربایجان و

حتی تا نزدیک‌های لرستان هم کشیده می‌شود. مهمتر

از این فراگیری، در مرکز نیز عده‌ای از رجال سیاسی

بنام‌های مستعار یا حقیقی با آن هم‌آهنگی دارند و

جنگلیان را به ایستادگی و مقاومت ترغیب می‌کنند،

مسئله صورت دیگری هم دارد، کاسب، پیشه‌ور،

کشاورز و... روزها در کار خویشند و شب‌ها در خدمت

مبارزان جنگل یا خبر به آنان می‌رسانند یا آذوقه و

فشنگ! بهرحال چهره جنگل درآینه این اسناد نه چنان

است که ما تاکنون در نوشته‌های مربوط به میرزا

کوچک‌خان دیده‌ایم، بلکه آن دو با هم تفاوت‌های

اصولی دارد که خالی از اعجاب و تحیر نیست.

پس از فراغت از کنجکاوی و بررسی تاریخ معاصر، تدوین زندگینامه جد شهید، بزرگ مرد تاریخ اسلام و ایران را آغاز نمودم کار این تحقیق مقارن با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در واقع کار عظیمی بود که در بدترین شرایط سیاسی - اجتماعی زمان، آنهم در سنین جوانی (۲۳ سالگی) که فراغتی از اسارت کلاس و کتاب و جزوه و... حاصل شده بود آغاز گردید، آرزو داشتم مدرس بزرگ را به مردم حقیقت جوی ایران و جهان بشناسانم، در این مسیر مکرر با نام جنگل و میرزا کوچک خان و متجاسرین گیلان چه در درس و بحث و چه در کار مدرس شناسی مواجه می شدم.

فتوای مدرس در مورد میرزا کوچک خان با آنچه می خواندم تباین کامل داشت، متجاسرین گیلان که در تواریخ آن زمان علیه حکومت مرکزی قیام نموده و جمهوری بلشویکی تشکیل داده بودند در فتوای منسوب به مدرس که گفته می شد «حقیر از کارهای میرزا کوچک خان خلاف دین و وطن ندیده ام» سخت مغایر بود، اعتماد کامل داشتم که مدرس هر حرف حقی را بقول خودش بی پروا می زند لذا معتقد بودم که اگر این نوشته در حقیقت دستخط اصیل مدرس باشد دیگران به تحریف تاریخ پرداخته اند، از همین جا زمینه پرداختن بتاریخ گیلان در اندیشه ام پا گرفت.

زندگی دریایی است که با یک نسیم به چین و چروک می افتد و با یک طوفان بخروش، و من چون زندگی می کردم ناچار از این قانونمندی طبیعت بر کنار نماندم. سیر و سفر پیش آمد و مطالعه در نظرات و ذهنیات دیگر، بحکم ضرورت این مثنوی بتأخیر افتاد. سال ۱۳۴۲ باز هم سالی پر حادثه بود که از نیمه دوم آن در کار تدوین تاریخ عصر مدرس دل یک دله کردم، تا سال ۱۳۷۱ سه جلد کتاب تاریخ عصر مدرس همراه کتابهای دیگر که غالباً در محدوده زبانشناسی و ادبیات بود انتشار یافت. در کار ریشه یابی و تحلیل قراردادهای استعماری در ایران و تحلیل سیستمی جریان شناسی تاریخ، باز خاطره جنگل و اندیشه گیلان شناسی مخصوصاً در سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۱ افکارم را بخود مشغول داشت در حالیکه سیر تاریخ مشخص می نمود که در این سالها سراسر ایران با تحریک همسایگان شمالی و جنوبی گرفتار آشوب و طغیانی است که باید بعدها زمینه ساز حکومت تمرکز قدرت باشد.

این سوخت و ساز تحقیق! موجب آن شد که مطالعه تاریخ گیلان بمعنی اعم را آغاز نمایم، آنچه می خواستم در این کتابها می یافتم ولی بمعنی کامل قانعم نمی گرد تا اینکه آبان ماه ۱۳۷۱، برای مطالعه و بررسی اسناد موجود در مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان دعوت و بدون اینکه بدانم تا چه اندازه به گیلان زمان میرزا کوچک خان نزدیک شده ام، کوهی از اسناد طبقه بندی شده و مرتب در مقابلم قرار گرفت، واقعیت این است که جوهر فعال و نیروی سیال

جوهری را در این گنجینه اسناد یافته بودم که خود از کانی دگر بود.

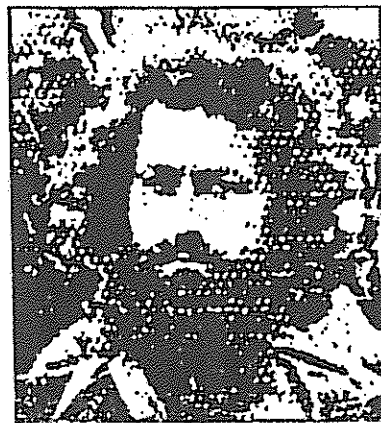
اسناد انبوه و متراکم نایب السلطنه ها (عضدالملک - ناصرالملک) و بسیاری دیگر را بررسی و در کار خود ارزیابی کردم، هر برگه از آن برایم تازگی داشت که نکته ای از آن از گذشته در خاطرمد بود، در میان اسناد متفرقه سند ذیل افکار پراکنده ام را جمع و یکباره مترجه گیلان و جنگل نمود، این سند در واقع روزنه بسیار کوچکی بود که نور تلاشها و کوششهای فرزندان گیلان از آن بدون دنیای کاوشگر اندیشه ام تابید.

شیر خورشید شمشیر تاج
راپورت خرم آباد ۱۰ ثور

اردوی دولتی قدری دیروز عصری وارد خرم آباد شدند بقیه امروز و چون می گویند قوای جنگلی ها در کوهستان و جنگل های بیلافی تنکانی که از هر طرف بهمه جا راه دارد رفته اند دیگر چیزی مسموع نشده است اسدا...

مطالعه این سند برایم دقیقاً بمانند پرنده ای بود که در صحرای خشک پر گشاید و تشنه ای را به چشمه های آب زلال رهنمون گردد از جمله ای که در حاشیه کبیه آن در همان زمان نوشته ام از احساس درونم حکایتها دارد. برای درک چنان موقعیتی عین سند را برای شما در این مقوله که شاید روزگاری خود تاریخی بر همین اسناد باشد می آورم. (این سند در مجموعه اسناد گیلان و نهضت جنگل بدون حاشیه فوق الذکر آورده شده است.)

سواد دنیای گم شده ام از میان مه و غباری نه چندان متراکم نمودار شده بود، بسراغ نیک یارانی رفتم که با نهایت صفا و صمیمیت مشغول آرشیو اسناد بودند، اسناد گیلان و جنگل را خواستم، این عزیزان که در حقیقت خدمتگزاران بی نشان تاریخ اند، جوانمردی و همت کردند کمتر از یک هفته مجموعه ای که بیش از شش ماه با روزی ۸ ساعت مطالعه و بررسی شد در کنارم نهادند «اسناد گیلان - اسناد جنگل - اسناد میرزا کوچک خان»



پژوهشگران بخوبی می دانند که مطالعه اسنادی که سالهای متمادی در گوشه و کنار با غبار نیسان همبر بوده چه خطراتی برای پوست، ریه، چشم و گوش دارد. برای مثال در میان این مجموعه سندی است که از جیب یکی از یاران میرزا کوچک خان که مقتول شده بیرون آوردند و هنوز بخون خشکیده آن فداکار مرد گیلان رنگین است، (این سند در میان مجموعه اسناد جنگل آورده شده و در انتظار آنیم که با انتشار آن به اسراری شگفت انگیز از تاریخ گیلان دست یابیم) اولین بررسی این اسناد در پایان نیمه اول سال ۱۳۷۲ پایان رسید و گزارش آن به مدیریت مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی داده شد، همت یاران بدرقه این راه گردید تا در اندک زمانی از حدود سه هزار سند کبیه برداری و برای بررسی دوباره آماده شد.

برنامه کار را تنظیم و طرح انتشار این مجموعه منحصر بقدر تدوین و ارائه دادم، و بلافاصله کار استنساخ آغاز شد از سخن فاخر حافظ مددگیرم «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها» در جریان کار مشخص شد که آماده نمودن این مجموعه عظیم از عهده یک نفر در مدتی معادل ۲/۵ سال برای انتشار میسر نیست، بازخوانی و استنساخ و تحشیه و توضیحات حدود سه هزار سند و مخصوصاً طبقه بندی تاریخی و موضوعی که ناچار باید با شرح و تحلیل همراه باشد میسر نیست و کاری است که باید گروهی آماده و حاضرالذهن و مخصوصاً آگاه به جریانهای تاریخ معاصر توفیق انجام آن را در مدتی طولانی بیابند.

مسئله دیگر ترجمه اسناد از زبانهای روسی - انگلیسی - آلمانی و فرانسه که دارای رمزها و اصطلاحات مهجور ویژه آن زمان است کار ساده ای نبود، مترجمان قدرتمند مؤسسه بیاریم شتافتند تا بلکه کار سرانجامی گیرد. کار متراکم و سخت شد، چاره جز این نبود که بار دیگر کلیه اسناد بررسی شود و از لحاظ محتوای تاریخی طبقه بندی گردد تا اولویت انتشار مشخص و اسنادی که گاه مسئله مهمی را در بر نداشت از مجموعه خارج و کار بر روی آن به فرصت دیگری واگذار شود، لذا اسناد به سه طبقه تقسیم شد، اسناد قدر اول و طبقاً دوم و سوم. پس از این طبقه بندی انجام کار استنساخ و تحشیه آن محدودتر گردید، و از آن میان حدود ۹۰۰ برگ در دستور کار قرار گرفت. که در آن میان اسنادی که بزبانهای غیر فارسی بود خود طبقه جداگانه ای را در بر گرفت.

استنساخ و بازخوانی این اسناد هم خود حکایتی دارد و در حقیقت سندخوانی خود تخصص ناشناخته ای است که کمتر به آن توجه داریم، و همچنین تلگرافات رمز و کشف آن با کلیدهای رمز، ما بایستی علامات «ی و ص ا» را کوچک خان و «رح ذ» را در «غ ل ه» را چهاردهم - «م ط ل» را و «غ ل ن» را پانزدهم و «غ ه ط» را ثور و... بخوانیم تا مثلاً معلوم شود که کاپیتان وربا خبر داده که

از	شماره	تاریخ	موضوع
۹	شماره تکرانی	۱۳۳۳	...

دارت ۱۰۱۰

امیرخان میرزا کوچک خان در روز ۲۴ تیر ۱۳۰۲
 در کلبه در کلبه در کلبه در کلبه
 میرزا کوچک خان در کلبه در کلبه در کلبه
 میرزا کوچک خان در کلبه در کلبه در کلبه

این سند برای امیرخان
 در روز ۲۴ تیر ۱۳۰۲
 در کلبه در کلبه در کلبه

بازخوانی اسناد بدون آوردن اصل سند با این شیوه که شماره اصلی محفوظ در آرشیو با مسوده خوانده شده و فهرست موضوعی خود مجموعه قطوری را تشکیل داده و ما امیدوار و چشم انتظار آنیم که روزی فرا رسد و عمر ما کفاف دهد که ناظر انتشار این گنجینه تاریخی باشیم، تا چهره نهضت گیلان بزعامت میرزا کوچک خان آنچنان که بوده روشن گردد و برگی دیگر از فداکاری و آزادی فرزندان آزاده سرزمین ما بر تاریخ کهن ایرانزمین افزوده گردد.

بنظر می‌رسد نتایج حاصله از این اسناد، تاریخ نهضت گیلان را نه تنها از لحاظ سیاسی، بلکه اجتماعی - اقتصادی - صادرات و واردات، کشتی‌رانی در بحر خزر و تعداد رفت و آمدها، محصولات، روابط مردمی، فرهنگی، و حتی تصویر جنگل‌ها و بافت شهر و روستا، بدست دهد. نکته دیگر اینکه کار شاخص و قوی دکتر حشمت همزم میرزا و علت اینکه چنان وصفی پیش آمد که بردار شد! آشکار گردد، برادر دکتر حشمت که او هم پزشک نیروی دولتی (یکی از فرزندان سپه‌دار تنکابنی است) و در کار خویش برای صلح و آشتی بسیار خردمندانه عمل می‌کند چهره درخشانش نمودار است.

از طرفی قیام میرزا کوچک خان موجب می‌شود تا بسیاری از فرصت‌طلبان داخلی و خارجی بر آن گردند که از این آب گل آلود شکار ماهی کنند بلشویک‌ها از نواحی قفقاز و بادکوبه به گیلان سرازیر می‌گردند، روس‌ها در مسئله درازدستی‌های غیر قابل توجیه دارند، انگلیسی‌ها سعی می‌کنند به میرزا نزدیک و در جنگ و صلح با او سربزند، دولت عثمانی با اینکه در آستانه تجزیه است می‌خواهد از قیام جنگل استفاده کند و به اعمال نفوذ در نواحی گیلان پردازد، برای جنگل قاصد حسن نیست! و اسلحه می‌فرستد، آلمان‌ها از پا نمی‌نشینند و کوشش دارند جای پای برای خود باز کنند، رجال مرکز به حمایت از نهضت گیلان پای جوانمردی به میان نمی‌گذارند، دسته‌ای بنام گروه جنگل براهزنی و غارت مردم می‌پردازند، تمام کوششهای میرزا کوچک خان و امضای چندین پیمان‌نامه صلح با دولت مرکزی بدون نتیجه می‌ماند، و مرکز بتعهدات خود عمل نمی‌کند، میرزا در این میان حیران و در تصمیم‌گیری ناتوان می‌ماند، همه دست‌ها مخصوصاً سیاست بریتانیا کوشش دارد که نهضت گیلان همچنان بماند تا در زمان معین، آرامش خطه پراشوب گیلان بدست رضاخان انجام پذیرد و سربریده میرزا بوسیله نزدیکترین یارانش جلوی پای رضاخان قرار گیرد. اصولاً اگر سراسر گیلان و تا آنجا که دامنه نفوذ نهضت کشیده شده از منظر این اسناد دیده شود، غوغای دیگری است که هزاران مسئول در مقابل ما دهن می‌گشاید که می‌توانیم با هر برگ این اسناد آن دهان گشاده را فرو بندیم.

امیرخان - ممکن است کار را ضایع نماید پالکونیک استاروسلکی ۲۴ تیر ۱۳۰۲.
 تعداد زیادی از این قبیل اسناد بصورتی که ملاحظه می‌گردد خوانده شده و با شرح و تشریح در مجموعه یادشده بر حسب تاریخ روز و ماه و سال تنظیم و تدوین گشته است.

که شرح کلی آن در این مقال نمی‌گنجد، کار دیگری که انجام شد بازدید کلیه مکانهایی بود که در اسناد از آن یادشده و بررسی جای جای مسیر حرکت میرزا کوچک خان و یارانش. در بازگشت از این دیدار که برخلاف سابق سفر تفریحی بنواحی گیلان نبود و کار تحقیقی قلمداد می‌شد مشخص گشت که مرور زمان چه بسیار از این مکان‌های تاریخی را از حالت اولیه خارج نموده و در واقع ماسوله، آن ماسوله زمان میرزا کوچک خان نیست لذا مسئله دیگری مطرح گشت که تحقیق جدیدی را آغاز نمایم شاید عکس‌هایی از آن زمان بدست آید. واحد عکاسی مؤسسه در این کار مانند بخش‌های دیگر یار وفادار ما شد. در ضمن سندی از حاجی بابای اردبیلی بدست آمد که بخط خودش دارای مضمونی تازه بود که آمده‌ام در سرحدات اردبیل باید بسراغ میرزا کوچک خان رفت که موقع بهره‌برداری است، ناچار باز به آرشیو اسناد بازگشتم تا نشانی از فعالیت‌های حاجی بابا اردبیلی بیابیم که خوشبختانه به مکاتبات و اسناد قدر اولی در این رابطه نیز دست یافتیم.

بهرحال با کاری تقریباً شبانه‌روزی اسناد خوانده شد و با سند اصلی مطابقت و رفع پاره‌ای از افتادگی‌ها گشت مقدمه نوشته و فرهنگ رجال و اماکن نیز تنظیم و تدوین گردید و حدود ۷۵۰ سند اصلی و یکصد و پنجاه سند فرعی بصورت کامل و مدون برای انتشار در اختیار مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی قرار گرفت، حروفچینی آغاز و بدفعات مکرر تصحیح گشت کاری سنگین بود و هنوز هم هست، احتمالاً یکهزار و دو صد صفحه کتاب در سه جلد آنهم فقط با

کوچک خان در چهاردهم و پانزدهم تیر در قریه کرکوی در خانه امیرخان نام بوده است. جالب اینکه این تلگراف‌ها دارای یک مفتاح معین هم نبود، کلید رمز احمد آذری با کلید رمز امیر مقتدر کاملاً تفاوت داشت که خواندن نام افسران روسی که در آن زمان اکثراً سمت فرماندهی قوای ایران را داشتند و خواندن نام آنان حتی با املاء فارسی مشکل می‌نمود که از جمله استاروسلکی پالکونیک - و فیلاترف و... این اسامی ناآشنا و ثقیل باید از میان علامات رمز بدر آید آنهم با کلید رمز فلان و بهمان.

بعضی از این تلگراف‌ها را در همان زمان کشف و خوانده بودند لیکن بعضی از آنان را ما با توجه به کلیدهایی که در اسناد نام برده شده بود، تطبیق و می‌خواندیم. سند شمار ۲۱ از صفحه ۲۸ مجموعه اسناد قدر اول جنگل را که با زحمت خوانده شد برای نمونه ارائه می‌دهیم. در این سند متن اصلی چنین است که: حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم، اشرف اعظم آقای وثوق الدوله رئیس الوزراء مدظله‌العالی رابرتی برای این جانب از کاپیتان وربا رسیده که کوچک خان در چهاردهم و پانزدهم تیر در قریه کرکوی در خانه امیرخان نام بوده است. امیرخان در حضور کلنل فیلاترف و کاپیتان وربا و گالوگین اظهارات مشارالیه صبح چهاردهم تیر در حضور دو نفر از معاریف به ساعدالسلطنه راپورت داده که کوچک خان در خانه او می‌باشد، ساعدالسلطنه به او قدغن نموده که به روسای اردوی دولتی راپورت ندهد و گفته بود وقتی قزاق‌ها رفتند ما خودمان تنگ‌ها را خواهیم گرفت اظهار کتبی امیرخان در نزد کلنل فیلاترف است. کاپیتان وربا یقین دارد که ساعدالسلطنه نسبت به دولت صادق نیست و خیانت می‌نماید و در همه جا انتساب خود را به حضرت اشرف اظهار می‌نماید لازم می‌دانم که ساعدالسلطنه یا توقیف و یا فوراً از حدود گیلان و مازندران خارج گردد والا حضور او و

تیرگان یا جشن تیر ما سیزده

حسین محمودی اطاقوری

تیرگان یا جشن سیزدهم تیرماه گاه شماری ایران باستان یکی دیگر از جشنهایی است که از زمانهای بسیار کهن بر جای مانده است که متأسفانه اینک به سوی فراموشی می‌رود؛ دامداران کوه‌نشین گیلان هر ساله این رسم دلنشین را با علاقه خاصی برگزار می‌کردند؛ تیرگان نیز چون جشن خرمن و دیگر جشنها ریشه در باورهای دیرپای ایرانیان دارد که به نمونه‌هایی از آن با ذکر منابع اشاره می‌نمائیم.

«درگاه شماری ایران قدیم هفته معمول نبود و روزهای هفته از تقویم اقوام سامی گرفته شده است؛ به جای آن سی روز ماه هر یک اسم خاصی داشت این اسمهای سی روزه که از اسامی خداوندان و امشاسپندان و فرشتگان گرفته شده است بدینقرار می‌باشد:

۱- هرمزد، ۲- بهمن، ۳- اردیبهشت، ۴- شهریور، ۵- اسفندارمذ، ۶- خرداد، ۷- ارداد، ۸- دیباد، ۹- آذر، ۱۰- آبان، ۱۱- خور، ۱۲- ماه، ۱۳- تیر، ۱۴- گوش، ۱۵- دیبمهر، ۱۶- مهر، ۱۷- سروش، ۱۸- رشن، ۱۹- فروردین، ۲۰- بهرام، ۲۱- رام، ۲۲- پاد، ۲۳- دیبادین، ۲۴- دین، ۲۵- ارد، ۲۶- اشناد، ۲۷- آسمان، ۲۸- زامیاد، ۲۹- مار اسفند، ۳۰- انیران

بنابراین می‌بینیم که در هر یک از شهر اسامی یکی از ایام با اسم ماه مطابقت می‌کند؛ که در آن جشنی برپا می‌شد و به اینگونه از اعیاد نام همان روز را داده و به آخر آن (ادات) «گان» را اضافه می‌کرده‌اند تا نشانه عید باشد چنانکه در باره اردیبهشتگان و خردادگان و تیرگان و غیره کرده‌اند»^۱

جشن تیرگان علاوه بر خصوصیت انطباق تیر روز با تیرماه که در سیزدهم آن است مناسبت دیگری هم داشته است:

آرش شیواتیر (آرش کمانگیر) «بنا بر روایت مورخین اسلامی پس از آنکه افراسیاب بر ایرانشهر غلبه یافت و منوچهر را در طبرستان محاصره کرد برای مصالحه قرار بر آن نهاده شد که افراسیاب به قدر یک تیر پرتاب از زمین ایرانشهر را به منوچهر واگذارد؛ در این هنگام یکی از فرشتگان بنام اسفندارمذ^۲ آمد و گفت کمان و تیری چنانکه در اوستا معین شده است بسازند؛ آنگاه آرش را که مردی شریف و دیندار بود بخواستند و گفتند کمان را بگیرد و تیر را بیفکند؛ پس آرش برخاست و گفت ای پادشاه و ای مردم تم را ببینید که از هر جراحت و علتی عاریست اما می‌دانم که چون تیر از این کمان

بگذرانم تم به چند پاره تقسیم و جانم تباه می‌شود؛ آنگاه برهنه شد و کمان را تا آنجا که خداوند بدو نیرو داده بود کشید و تیر را رها کرد چنانکه از آسیب آن تنش پاره پاره شد، پس خداوند فرمان داد که باد، تیر را از کوه رویان به اقصی نقاط خراسان بین فرغانه و طبرستان ببرد و این تیر به درخت گردوی عظیمی که در بزرگی نظیر نداشت اصابت کرد و گویند که از جای گشاد تیر تا آن درخت هزار فرسنگ بود؛ صلح منوچهر و افراسیاب بدین شکل صورت گرفت و پرتاب کردن این تیر در روز سیزدهم ماه تیر یعنی تیر روز بود و از این جهت آنرا جشن گرفتند و گویند که روز افکندن تیر آرش سیزدهمین روز تیر بود که تیرگان کوچک است و روز چهاردهم (کوش روز) تیرگان بزرگ است و در این روز خبر اصابت تیر به هدف خود به اهل ایرانشهر رسید»^۳

این تیرماه از گاه شماری فرس است و آن برابر است با ۲۶ مهرماه تا ۲۶ آبانماه تقویم جلالی و هشتمین ماه است از ماههای گالشی و با احتساب اینکه هر یک از ماههای گالشی سی روز است جشن تیرماه سیزده مصادف است با نهم آبانماه جلالی.

جشن تیرماه سیزده (تیرگان) را به صورتی می‌توان با جشن شب یلدا^۴ در مقام مقایسه گرفت به خصوص از جهت تقال، و شاید هم با سبقت تقال تیرماه سیزده، تقال از کتاب حافظ شب یلدا اقباسی از تقال تیرگان باشد؛ امروزه مراسم شب یلدا با صرف نقل و آجیل (مشکل‌گشا) و فال گرفتن از دیوان حافظ در بیشتر خانواده‌های ایرانی به صورت سنتی در آمده است که این رسم در روستاها به نام شب چله برگزار می‌شود و کم و بیش هم ادامه دارد.

جشن تیرماه سیزده با مراسم شب یلدا از چند جهت دیگر هم مشابهت دارد یکی اینکه هر دو رسم در شب برگزار می‌شد، دیگر گردهمایی همسایگان در یک خانه و پذیرایی صاحب‌خانه از آنان با میوه و آجیل بود که در اصطلاح محلی به آن «شب چره» می‌گفتند و مهمتر از همه تقال این دو رسم است که با خواندن شعر و برداشت مفهوم شعر خوانده شده خیر و شر تقال معلوم می‌شد، نحوه تقال تیرماه سیزده بدین صورت بود که ظرفی مسی را که معمولاً آفتابه یا چیری (ظرف مسی شیردوشی) بود در وسط اطاق می‌گذاشتند و تا نیمه آنرا آب می‌ریختند هر یک از حاضران که بیشتر جوانان دختر و پسر بودند حلقه‌ای انگشتر یا گوشوار یا سستی (نوعی انگشتر مردانه بود از جنس نقره که از چند حلقه ساخته شده بود و

حلقه‌ها در مرکز نگین به هم متصل می‌شد) به درون ظرف آب می‌انداختند، فال‌گیر میان حاضران کسی بود که دو بیستی‌های چندی را که به آن طبری می‌گفتند از حفظ داشت و به وی طبری خوان گفته می‌شد در کنار ظرف نشسته بود، هر کس برای خود در دل نیت می‌کرد، دختر کم سن و سالی (نابالغ) به درون ظرف دست می‌برد در حالیکه طبری خوان یک دو بیستی را می‌خواند دخترک یکی از حلقه‌های درون ظرف را بیرون می‌کشید، مفهوم دو بیستی بیانگر نیک یا بد تقال بود، فال‌گیر با برگرداندن حلقه یا گوشواره به صاحبش و تعبیر و تفسیر دو بیستی در واقع مراد صاحب فال را می‌داد، بیشتر نیتها در محور نامزدی جوانان یا سفر زیارتی میانسالان بود.

نویسنده فاضل همولایتی محمودپاینده لنگرودی در دو کتاب آئینها و باورداشتهای گیل و دیلم و فرهنگ گیل و دیلم خود جشن تیرگان (تیرماه سیزده) را جشن آب پاشان دانسته و در باره اشعار طبری جشن تیرگان عقیده دارد که دو بیستی‌های طبری از اشعار امیرپازواری طبرستانی می‌باشد که بوسیله طبری خوان خوانده می‌شد و نمونه‌هایی هم ذکر کرده‌اند؛ شاید این گفته در زمانهای متأخر مصداق داشته باشد که طبری خوان دو بیستی‌های سروده امیرپازواری را می‌خواند ولی با توجه به قدمت اصل مراسم جشن تیرگان که سابقه‌ای اسطوره‌ای دارد و نیز سروده‌های امیرپازواری که تقریباً معاصر و نزدیک است قویاً می‌توان گفت که در مراسم تیرماه سیزده از اشعار شعرای طبری گوی پیش از امیر استفاده می‌شده است. در باره جشن آب پاشان که جشنی جدای از جشن تیرگان است در کتاب آثارالباقیه ابوریحان مطلب به تفصیل آمده است که برای پرهیز از اطاله کلام علاقمندان را به مطالعه صفحات ۳۰۰ و ۳۰۱ کتاب مزبور با ترجمه اکبر داناسرشت توصیه می‌کنم.

۱- کتاب گاه شماری و جشنهای ملی ایرانیان، دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۱۹
۲- اسپندارمذ [بردباری، و فروتنی، مقدس] یکی از امشاسپندان نماینده بردباری و سازش امورآمزد واسطه بین آفریدگار و آفریدگان است؛ در جهان خاکی نگیبانی زمین با اوست وی موکل بروز پنجم هر ماه شمسی (اسپندارمذ روز) و دوازدهمین ماه هر سال شمسی (اسپندارمذ ماه، اسفندماه) است او را اسفند و اسپند هم خوانند. فرهنگ معین اعلام ج ۵ ص ۱۲۲

۳- حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۵۸۸ و ۵۸۹ به نقل از آثار الباقیه ص ۲۲۰

۴- یلدا لغتی ایست سریانی به معنی ولادت میترا، و نیز به معنی تولد دوباره خورشید از فردای یلدا طولانی‌تر زمین میتابه به معنی مسیح هم دانسته‌اند.



این راه است که ما را صدای زندگی پای صحبت صادق بریرانی نقاش برجسته گیلانی

این گفتگوی صمیمانه و بی‌ریا با استاد هنرمند صادق بریرانی نیز در خانه دوست یکرنگمان فرامرز طالبی صورت گرفته است، با همان لحن صادقانه و دوستانه که در نشست با استاد هنرمند دیگر حسین محجوبی داشتیم. شاید کسی به اندازه من منش و هنر صادق بریرانی را که روزگاری استادم بوده است، پاس نمی‌دارد. پس نازک طبعان از لحن گفتار، بی‌تاب نشوند و نرنجند و خدای ناخواسته پاره‌ای بوالفضولی‌ها را حمل بی‌ادبی و ناسپاسی نکنند. چون گفتگو صورتی از تفکر است و بنابراین، گفتگو بی‌چاشنی نقد و سنجش و ارزیابی، حدیث نفس و تک‌گویی است، نه مکالمه‌ای دوسوی.

ج. س.

استاد صادق بریرانی متولد ۱۳۰۲ بندرانزلی است. بعد از فراغت از دوره تحصیل ابتدایی به رشت آمد و دوره دانشسرای مقدماتی را به پایان برد و وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۳۱ موفق به اخذ لیسانس در رشته هنرهای تجسمی گردید. در سال ۱۳۳۷ به اخذ درجه فوق‌لیسانس از دانشگاه ایندیانا (آمریکا) نایل آمد. او که بعد از اتمام تحصیلات عالی بی‌تابانه به فراگیری هنر پیشگام غرب روی آورده بود خیلی زود دریافت از میراث گذشته سرزمین خویش دور مانده است، پس مشتاقانه به مطالعه و شناخت هنر مشرق زمین روی آورد.

استاد بریرانی با شناخت دقیق هنر قدیم و جدید شرق و غرب دست به آفرینش‌های نوزد طوری که امروز بعنوان یکی از برجسته‌ترین نقاشان ایرانی در محافل بین‌المللی مطرح است. وی در بسیاری از مسابقات و نمایشگاه‌های خارج از کشور از جمله: مسابقات بین‌المللی هنر معاصر هند، بی‌ینال هنر گرافیک چکسلواکی، دانشگاه کلمبیا، نمایشگاه‌های انفرادی و گروهی در مرکز هنر پاریس و... شرکت جست. دو سال پیایی طرح‌های پوستر او در پراگ و پاریس موفقیت‌های نمایان کسب کرد. وی از بنیان و پیشگامان هنر پوسترسازی در ایران است.

بیشتر تابلوهای نقاشی استاد که حدود سال‌های ۱۳۳۰ تا ۴۰ کشیده شده حال و هوای گیلان را دارد. چون تابلوهای: میان‌پشته انزلی، ماتک، کولیور، بریران، جمعه‌بازار و تابلوی رنگ روغن بسیار زیبایی بنام «زن گیلک».

استاد بریرانی از سال ۱۳۴۵ به بعد به خط‌نگاری مینیاتوری و رنگ روی آبرو و کوشید تا از این راه برگنجینه میراث فرهنگی کشور بیفزاید. مجموعه‌ای از آثار طراحی و نقاشی وی در کتابی نفیس به سال ۱۳۷۳ چاپ شد که نظر بسیاری از هنرمندان و منتقدان داخلی و خارجی در آن منعکس شده است.

طالبی: به عزیزانم خوش آمد می‌گویم و قبل از هر چیز خواهش می‌کنم که استاد بریرانی از خودشان بگویند. ستاری: اجازه بدهید نخست به نکته‌ای اشاره کنم. استاد حقی برگردن من دارد که تا امروز فرصت بیانش پیش نیامد. و چه بهتر که آن را اکنون بیان کنم. به گمانم هیچ کداتمان بریرانی را به اندازه من نمی‌شناسید. ایشان معلم و استاد من در دبیرستان فردوسی انزلی بود.

طالبی: چه سالی؟

ستاری: فکر کنم سال ۱۳۲۹ بود، نه؟

بریرانی: پائین تر، ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۴.

ستاری: بله، آقای بریرانی در آن سال معلم ما بود و بسیار هم ایشان را دوست می‌داشتیم. با حضور ایشان در سر کلاس، تصویر دلپذیری از معلم در ذهن ما نقش بست که تا آن زمان سابقه نداشت.

طالبی: ایشان چه درس می‌دادند؟

ستاری: مثل معلمهای دیگر چندین رشته درس می‌داد. فی‌المثل شیمی هم درس می‌داد. ولی آن چیزی که از این بزرگوار در ذهنم نقش بسته، تدریس فیزیک و شیمی نیست، بلکه تدریس نقاشی است. ایشان معلم نقاشی ما بود و اولین بار از او دانستیم که نقاشی یعنی چه. خوب به یاد دارم که ایشان آثار چاپی نقاشان بزرگ را سر کلاس می‌آورد. از جمله این آثار، نقاشی امیران بود که زمینه‌ای تیره داشت. آن موقع ما فکر می‌کردیم که زمینه تابلوی نقاشی باید روشن و درخشان باشد. کسب این آگاهی‌ها را مرسوم خدمات بریرانی هستیم. ایضا ایشان در آن موقع «تابلوی طبیعت بیجان» سر کلاس می‌آورد و ما که نمی‌دانستیم تابلوی طبیعت بیجان چیست، حیران می‌ماندیم که چرا این طبیعت جاندار در تابلو، بیجان نام گرفته است! من خاطرات خوش آیندی از آن دوران دارم.

تا آن موقع چندین جایزه از معلمهایم گرفته بودم، ولی بریرانی جایزه‌ای به من داد که حکایتی دیگر داشت. او کتاب «خاموشی دریا» نوشته و رکور با ترجمه مرحوم شهید نورایی را به من جایزه داد، سر کلاس، با سخنانی تشویقی آمیز و پُر لطف. وقتی از آن شهر رفتم، رابطه من با بریرانی قطع نشد. این یکی از شگفتیهای رابطه معلمی و شاگردی در آن دوران است. با ایشان نامه‌نگاری می‌کردم. توضیح اینکه آن روزگار من ساز (ویلون) نداز استاد پروان که خیلی معروف بود یاد می‌گرفتم، بریرانی برای من نوشت که نهایت را برانم بفرست، و من هم فرستادم... تا اینکه من به خارج رفتم و بعد با خبر شدم که ایشان هم به آمریکا رفته‌اند. وقتی به ایران برگشتم، دورانی بود که در تهران مجالس ادبی و فرهنگی تشکیل می‌شد و جماعت مشتاق هفته‌ای یکبار دور هم جمع می‌شدند. یکی از این مجالس در خانه دوستی ایرانی برپا می‌شد که همسری فرهنگی داشت. بار اول با فریدون رهنما به آنجا رفتم و بعد از ۱۶ - ۱۵ سال جناب بریرانی را در آنجا دیدم.

ارتباط ما همانطور دوستانه و صمیمی ماند و در وزارت فرهنگ و هنر سابق که ما هر دو مشغول خدمت در آنجا بودیم، ادامه یافت و همکاری و دوستی را تقویت کرد. در آن دوران من از نزدیک شاهد آثار نقاشی و پوست‌سازی او بودم. ایشان در چندین جشنواره جهانی پوستر در چک - اسلواکی شرکت کرد و برنده جایزه شد. اسناد و مدارک آن توفیق‌ها در کتابهایی که در آن کشور چاپ شده، هست، شاید من جزو اولین کسانی بودم که از نزدیک با کارهای ایشان

آشنا شدم. آن وقتی که خانه بریرانی نزدیک سازمان برنامه بود، او کارهایش را در حیاط خانه برای ما به نمایش می‌گذاشت و برای هر اثر توضیحاتی می‌داد. البته در آن موقع هنوز بریرانی به شیوه امروز کار نمی‌کرد. از آن دوران یکی - دو اثر از ایشان داشتم. این کارها نزد یکی از دوستان بود و او هم کارها را بلاکشید تا اینکه از ایران رفت و این تابلوها در انباری یکی از دوستان مشترک ما ماند.

بریرانی: خوب؟

ستاری: آن دوست، وقتی سالها بعد، آن کارها را دید حیرت کرد که آثار بریرانی در زیرزمین اوست. آن‌ها را مرقت کرد و از آنجا که دستخط اهدایی بریرانی پشت اثر بود، به من گفت کارها مال تو است و من هم که اشتیاق فراوان او را دیدم، گفتم پیش خودت بماند.

بریرانی: من دنبال آنها می‌گشتم. می‌خواستم در کتابم بیاورم.

ستاری: هر وقت احتیاج داشتی، کار آسانی است. خلاصه می‌خواهم بگویم از دوران معلمی، از نزدیک با ایشان آشنا بودم و همیشه مهر و محبت ایشان نسبت به من سر جایش بود. تا اشدب که توفیقی حاصل شد برای بیان این مطلب. این مسایل سالها در ذهنم مانده بود. با شرح این خاطرات، خواستم دینم را ادا کنم.

بریرانی: لطف دارید جلال جان. ذهن شما در آن سالها آقدر باز و پذیرا بود که حد نداشت. شما جوان با استعدادی بودید و سزاوار آن بود که من حداکثر توانایی خود را صرف شما کنم. مرا خواهید بخشید که توانایی بیشتری نداشتم.

ستاری: خواهش می‌کنم. شما چشم و گوش مرا باز کردید. گفتم اولین کسی که با مهر و محبت سر کلاس ما آمد، بریرانی بود.

طالبی: خاطرات بسیار جالبی گفته شد. من خوشحالم که جلال در این فرصت، این خاطرات را تعریف کرد. بدون شک دو عامل مهر و دانش بود که توانست این گونه رابطه بین معلم و شاگرد به وجود آورد که بعد از گذشت حدود ۴۰ سال تعریف آن خود دخاظرهای شیرین می‌شود. اگر اجازه بدهید وارد بحثمان بشویم. در حرفهای جلال، یک نکته عیان بود و آن اینکه آقای بریرانی دیدن و ویژه‌ای نسبت به نقاشی داشت. از ایشان خواهش می‌کنم از خودشان بگویند و اینکه چه زمانی به نقاشی دل بستند و چگونه آنرا ادامه دادند.

بریرانی: باید به سالهای قبل برگردم. من کلاس نهم را در بندرانزلی تمام کرده بودم که در جنگ دوم جهانی روسها و انگلیسیها بعد از بمباران شهرهای ایران به خاک ما وارد



زن برنجکار، ۱۳۳۲، گواش روی چوب (ظرف)، ۴۹ سانتی متر

شدند و روسها شمال ایران را اشغال کردند. در این شهر نظامیهای روس، هر روز با مارش نظامی رژه می‌رفتند. این واقعه شوکی بر من وارد کرد. من شاگرد خوب کلاس بودم به ویژه در سهای علمی من بسیار خوب بود. این هجوم بیگانه باعث شد که مدرسه را رها کنم و خانه‌نشین شوم. پدر و مادرم می‌گفتند صادق عقلش را از دست داده. پدر بزرگم که سالها در روسیه زندگی کرده بود، گفت برای اینکه روحیه اشغالگران را بشناسی، برو زبانشان را یاد بگیر. او روسی می‌دانست و من هم شروع کردم کنار کتابهای دیگر به خواندن زبان روسی و کلاس گرفتن. معلمهایم مرا تشویق می‌کردند که به دبیرستان برگردم ولی من تعادل را از دست داده بودم و نمی‌توانستم سر کلاس مدرسه بنشینم.

در زمستان همان سال، در هوایی سرد، تصمیم گرفتم بروم مسجد. تنها جایی که فکر می‌کردم در آنجا آرام می‌گیرم. حاج آقا پیشوایی، پیشنماز مسجد بود. با او دوستی برقرار کردم و به خانه‌اش رفتم. در کنار کتابهای خودم، شروع به خواندن کتابهای مذهبی کردم. زمستان و بهار تمام شد که پدرم گفت تو که آقدر کتاب خواندی و اندوختی، بهتر است معلم بشوی و به دیگران بیاموزی. این پیشنهاد را پذیرفتم. برای این کار باید به رشت می‌آمدم پدر بزرگم که در ده ماتک و ویران بود، خانه‌ای هم در رشت داشت. به خانه او رفتم و در دانشسرای مقدماتی رشت ثبت‌نام کردم. در این دانشسرا هفته اول، با معلمی آشنا شدم به نام امیر هوشنگ زرین کلک. این مرد دوگسوی بافته سفید و بلند و شاداب و ریش داشت. و از درویشهای شاه نعمت‌اللهی بود. قد بلندی داشت و اندامی لاغر و همیشه دای سفیدی پوشید و به سر کلاس می‌آمد. در زمانی که همه معلمهاکت و شلوار با پیراهن یقه آهار می‌پوشیدند و کراوات می‌بستند، این درویش به همه این آداب و فرنگی‌بازی پشت پا زده بود.

زرین کلک از شاگردان کمال‌الملک بود و در زمان کوچک‌خان از گروه جنگلیان شد. خودش گفت یک روز در جوانی با چکمه زرد و لباسی شیک که همیشه داشتم در خیابان قدم می‌زدم. به گلابی برخورددم که شعر حافظ می‌خواند. استادم به گوش. یک فزل حافظ را تمام خواند. شروع کردم با او صحبت کردن. حرفهای جالبی زد. او را به قهوه‌خانه‌ای دعوت کردم در باره عرفان بحث کرد. با تعجب به او گفتم شما که هستی. گفت من هر که هستم در سیرم. و بعد گفت تو با این لباسهای قشنگ که هستی... زرین کلک از این ماجرا به خود می‌آید و به دنبال تصوف می‌رود.

در اولین جلسه کلاس آقای زرین کلک گفت دفعه بعد هر کس باید دو کار به عنوان نمونه با خود سر کلاس بیاورد.

طالبی: بدین ترتیب ایشان نقاشی درس می‌داد.

بریرانی: بله، نقاشی درس می‌داد.

ستاری: به ما هم نقاشی درس می‌داد.

بریرانی: نشان به این نشان که جلسه بعد تنها من بودم که دو نمونه - با مداد آبی کار کرده بودم - سر کلاس بردم. کار مرا که دید - هنوز یکی از آنها را دارم - گفت نزد چه کسی تعلیم گرفتی. گفتم معلمی نداشتم. گفت دست خیلی محکم است و باید به تو آموزش جداگانه بدهم. در همان جلسه کاغذی بزرگ را که تصویر شیری بر آن بود باز کرد و به تابلوی سیاه چسباند و به همه گفت این شیر را بکشید.

ستاری: معذرت می‌خواهم، آن شیر را من کشیده‌ام.

بریرانی: عجب؟!

ستاری: بله، این ماجرا به ۵۰-۴۰ سال پیش برمی‌گردد. من آن شیر را روی کاغذ شطرنجی بزرگ، کنار کرده بودم. زرین کلک این کار را از من گرفت و برد سر کلاسهای دیگر. این همان شیر بود که من کشیده بودم.

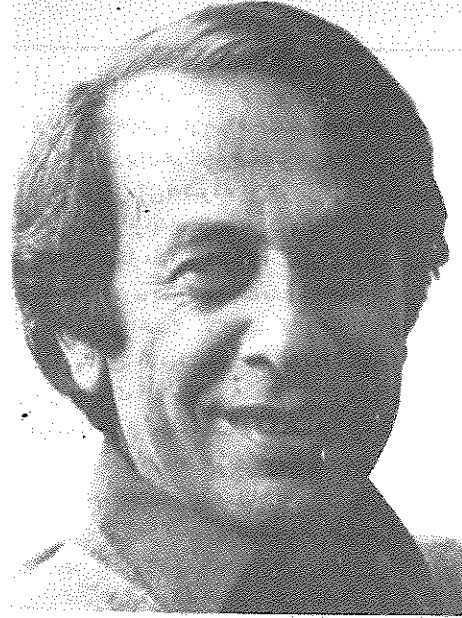
یویرانی: خیلی جالب است... ما شروع کردیم به کشیدن شیر. جلسه بعد زرین کلک اثر نقطه پرداز آبرنگ خودش را سر کلاس آورد. پشت میز معلم روی صندلی نشست و مرا نزد خودش خواند. اولین نقاشی را نشانم داد، این اثر نقش زنی بود در پوشاک حریر و شیشه کارهای محمد زمان. اولین بار بود که اورژینال آبرنگ با ارزشی را از نزدیک می‌دیدم. هنوز کار را خوب نگاه نکردم بودم که کار دوم را نشان داد و بعد کار سوم را. و گفت جلسه بعد آبرنگ و کاغذ ییاور تا پرداز را به تو یاد بدهم. این کار را کردم... شیفته حرکات و رفتار و آثار این مرد شدم. و تا آن زمان نمی‌دانستم درویشی و تصوف یعنی چه؟ بعد از سه یا چهار جلسه وقتی مدرسه تعطیل شد، دم در مدرسه ایستادم. زرین کلک که مرا دید گفت اینجا چه می‌کنی؟ گفتم می‌خواهم تا خانه خدمت شما باشم. خانه‌اش نزدیک باغ محترم بود.

یویرانی: برگ درختان چنار روی زمین ریخته بود. من هم به طور معمول راه می‌رفتم. ناگهان زرین کلک به من گفت چرا برگهای چنار را لگد می‌کنی. اینها روزی سبز و زنده بودند. حالا زیر پای ما افتاده‌اند و... یک روز به من گفت نقاشی را دنبال کن به فقر و فلاکت می‌افتی و مرا نفرین خواهی کرد. دانشمرا در رشت تمام شد و به انزلی برگشتم. به جای تدریس در دیستان مرا به دبیرستان فرستادند ریاضی، عربی و شیمی و فیزیک و نقاشی و فارسی و انشاء درس می‌دادم. من همیشه چپه‌ها را دوستان خود می‌دانستم. این تجربه تدریس در انزلی بود. بعد تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل در رشته فیزیک یا نقاشی به تهران بیام.

ستاری: در انزلی شیوه کارتان در نقاشی چه بود؟
یویرانی: بیشتر رنگ و روغن کار بود پرتره و طبیعت می‌کشیدم و گاهی دکور تئاتر نقاشی می‌کردم.

ستاری: اجازه بدهید در اینجا به دو نکته اشاره کنم. در آن روزگاران نقاشیهایی را که بریرانی سر کلاس می‌آورد اغلب طبیعت بیجان بود که تا آن موقع در ایران چندان به این شیوه کار نمی‌کردند یا ما شاگردان مدرسه چنان کارهایی را ندیده بودیم روزی از ایشان پرسیدم چطور شد که به این نوع نقاشی رو آوردید؛ گفت پدر بزرگم روزی سیب و انار گذاشت روی درویشی من و گفت اینها را نقاشی کن و من هم انجام دادم. اولین بار نقاشی طبیعت بیجان را من در کار ایشان دیدم که برای من بسیار تازگی داشت. نکته دوم این که در دبیرستان در انزلی (و در رشت هم) ساعات فوق‌برنامه داشتیم. یکبار دانش آموزان در انزلی نمایش دادند که من در اوکسترش ساز می‌زدم و بریرانی دکورش را ساخت. نمایشنامه را آقای قازیاری (غازیاری) نوشته بود. داستان در باره پسری عاشق پیشه بود که در ماجرای عشق و عاشقی مدرسه را رها می‌کند و کارش به فلاکت می‌کشد. غفور فرخ‌نیا، که جوانی با استعداد در هنرپیشگی بود، نقش جوان را بازی می‌کرد.

دکور این نمایش یک پرده بزرگی بود از گونی که روی آن منظره‌های با رنگهای ساده و شفاف کشیده شده بود. بریرانی این کار را با رنگ و سریشم جلوی چشمان من و بسیاری دیگر انجام داده بود و من آنجا به دستی متوجه شدم که نقاشی فقط نگارگری به سبک مینیاتور نیست. این کار بریرانی به سبک امپرسیونیسم در زمانی صورت گرفته بود که



گرفتند. به قول جلال این تأثیرات باید مورد ارزیابی قرار گیرد. امیدوارم به این مسأله نگاه بشود و مورد تحقیق گسترده قرار گیرد.

اجازه بدهید بار دیگر برگردیم به بحث اصلی، جناب بریرانی، در دانشکده هنرهای زیبا بر شما چه گذشت در آن موقع شد و میبار هنر نقاشی چه بود با چه کسانی هم‌دوره بودید و نقاشی مدرن چه معنی داشت و شما در آن موقع چه می‌کردید.

یویرانی: در دانشکده هنرهای زیبا، در سال اول سهراب سپهری هم‌دوره‌ای من بود و منوچهر شبیانی از ما جلو تر بود، که ما به او رسیدیم و بعد شاهرودی هم آمد. که خدا همه را بیامزد. در آنجا استادان متعددی داشتیم. آنکه دستمان را گرفت آقای میرزا علی محمد حیدریان بود. حیدریان شیوه آکادمیک را به ما یاد داد و من در همین جا از راه کتاب با هنر مدرن آشنا شدم؟

ستاری: از راه کتاب؟ یعنی استادان هیچ نقشی نداشتند؟
یویرانی: بله از راه کتاب. استادان هم نقشی نداشتند.

حیدریان بالکل با نقاشی نو مخالف بود. در دانشکده خانمی بود به نام مادام آشوب (امین فر) و آن‌دوره گذار هم آن زمان رئیس دانشکده بود و همه محافظه کار بودند. وقتی جابل ضیاء پور از فرانسه برگشت، با غریب و شیروانی انجمن خروس جنگی را درست کردند و مسأله هنر مدرن - و البته بیشتر کویسم در نقاشی - سر و صدا کرد. «خروس جنگی» محفل جوانان هنرمند شد. من هم به آنجا می‌رفتم این مسأله اگر به گوش حیدریان استاد دانشکده هنرهای زیبا می‌رسید. ما رامواخذ می‌کرد و کرد و کارهای من و سهراب سپهری را به همین دلیل باها عقب می‌انداختند.

ستاری: تأثیر انجمن خروس جنگی در شما چه بود؟ آیا اصلاً تأثیری داشت؟

یویرانی: خیلی زیاد. اولین نمایشگاه گروهی که ما گذاشتیم در سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ به شیوه کویسم بود مسئول جمع آوری آثار این نمایشگاه که در باشگاه مهرگان تشکیل شده بود، من بودم کارهای من و مرحوم سپهری را در یک اطاق گذاشتیم. در این مجموعه آثار ما تقلید از کویسم و سوررئالیسم بوده این اولین تأثیر ما از «خروس جنگی» بود. ستاری: باید توجه داشته باشیم که آمدن سبکهای مدرن و تقلید از آنها به عنوان یک مد، با کشف درونی یک سبک جدید، آنهم با تعمق که در واقع کشف مجدد است، فرق می‌کند. به گمان من کویسم در آغاز مدی بود که از غرب به ایران آمد و شاید هم بدین دلیل پانگرفت. در هنر مداومت از سر صدق و تأمل خیلی مهم است و نشانه آنست که سبک و شیوه‌ای، درونی و خودی شده است. البته از آن زمان تاکنون، راه درازی پیموده شده و اینک بسیاری از شیوه‌های مدرن شناخته و هضم شده‌اند.

یویرانی: باید شرایط زمان خودم را برایتان روشن کنم. آن موقع که ما در دانشکده هنرهای زیبا بودیم به شیوه آکادمیک، کلاسیک و کمی امپرسیونیسم را آموزش می‌دیدیم. همانطور که عرض کردم نمی‌توانستیم از هنر مدرن در آنجا حرف بزنیم. بیرون دانشکده هم جو هنری در دست شاگردان کمال‌الملک بود. میرزا اسماعیل آشتیانی بود و دکتر حسینی‌خان وزیر که دنیای خود و شاگردان و مخاطبین خود را داشتند در چنین شرایطی که نقاشی مدرن آن‌گونه‌ای رئالیسم و امپرسیونیسم بود و حتی در برابر مکتب کمال‌الملک و به صورت انفرادی نمی‌توانست جایگاهی

ستاری:
■ آمدن سبکهای مدرن و تقلید از آنها بسمتوان یک مد، با کشف درونی یک سبک جدید، آنهم با تعمق که در واقع کشف مجدد است، فرق می‌کند.
■ در هنر مداومت از سر صدق و تأمل خیلی مهم است و نشانه آن است که سبک و شیوه‌ای، درونی و خودی شده است.

هنوز با غرب نوزیده بود و فقط شوق طلب و کنجکاوی آدمی جستجوگر را نشان می‌داد.

ستاری: آقای بریرانی آیا زبان روسی را یاد گرفتید؟
یویرانی: در آن زمان که در انزلی بودم، مجلات روسی که می‌آمد من کار نقاشان پیش از انقلاب اکتبر مثل ریبن - شیشگین و سیرو و دیگران را می‌دیدم و بازنگیشان آشنایم شدم.

ستاری: فرهنگی که اشغالگران به شمال ایران آوردند اثرگذار بود. جوانان ما در آن شرایط آگاهیهای بسیاری از این راه کسب کردند. من از همین راه آموختم که چگونه باید زمان نوشت. توضیح اینکه در انزلی کتابفروشی بود که کتابهای فرانسوی و فارسی چاپ روسیه را می‌آورد و می‌فروخت. خواندن این کتابها برای ما حیرت آور و آموزنده بود. ما اولین بار تصاویر کارهای امبران و رافائل را در آن کتابهایی دیدیم. این تأثیرات باید مورد ارزیابی قرار گیرد.

ستاری: در فرهنگ دوره معاصر، از مشروطیت به بعد، دو منطقه از ایران شدیداً تحت تأثیر فرهنگ خارجی قرار گرفت. اول شمال ایران بود که جلال‌الاشاه‌ای به آن کرد و در ادبیات نمونه‌های بارزی داریم و دیگر جنوب ایران. در نقاشی نمی‌دانم، ولی در قصه‌نویسی، نویسندگان جنوبی ما شدیداً تحت تأثیر داستان‌نویسان اروپایی و آمریکایی قرار

داشته باشد. کسی مثل ضیاء پور وارد گودی شود و حرفهای تازه ای به زبان می آورد، شور و شوق تازه ای بین جوانان ایجاد می کند. ما هم به عنوان نوجوی جوان بسیار مایل بودیم به محفل آنها برویم و دنیای جدید را بشناسیم تجربه کنیم. و یا اینکه به این وسیله می خواستیم به خودمان بگوئیم که دارای افکار نویی هستیم.

ستاری: با شکل گرفتن مکتب کمال الملک در ایران، گسیختگی بین نقاشی پیش و بعد از استاد کمال الملک به وجود آمد. در بین آثار هنرمندان نقاش کشورمان، پیش از کمال الملک آثاری به چشم می خورد که نه تنها در زمان خود، بلکه بعداً در دوره کمال الملک نیز آثار مدرنی محسوب می شوند. مثلاً بعضی مینیاتورهای شاهنامه شاه بهمناسی. از جمله بر دار کردن ضحاک در همان دوره قاجار آثار فتحعلی خان صبا را داریم. به گمان من مکتب کمال الملک ناخوایسته این راه را بست.

منظورم این است به فرض اگر آن تأثیر قدرتمند کمال الملک نبود و همان شیوه و سبک نقاشی ادامه و تکامل پیدا می کرد، شاید زودتر به مقصد می رسیدیم و بهتر معنا و ارزش سوغات فرنگ را می فهمیدیم. یادمان نرود که کمال الملک نقاش مکتب نالیسم آکادمیک را به ایران آورد. گفتن ندارم که قصد من البته دست کم گرفتن ارزش کار والای هنرمند بزرگی چون کمال الملک نیست. منظورم خاطر نشان کردن گسستی است که پیش آمد.

بریرانی: این بحث جلال جالب است. پیش از کمال الملک و پیش از محمد زمان که اولین شاگرد ایرانی در دوره شاه عباس دوم بود که به اروپا رفت و هنر آموخت، اصولاً نگاه هنرمند در این سرزمین، نگاه درونی بود و نقاش طبیعت گرا نبود و مانند نقاشان رنسانس اروپا به پرسپکتیو (ژرفمایی) سایه روشن و طراحی دقیق بیرونی و عینی اعتقاد نداشت.

طالبی: به نظرم از مینیاتور آنطور که باید، در نقاشی مدرن استفاده نشد در حالی که مینیاتور ظرفیتهای بالایی برای هنرمند امروز دارد. جناب بریرانی نگاه درونی گرا که شما از آن یاد کردید، میراث مینیاتور نیست؟ ستاری: در واقع تعلیم مینیاتور است.

بریرانی: به زبان ساده در نقاشی ما یعنی نگارگری ایرانی اساس این است: وقتی بخواهیم شخص یا چیزی را جلو و دیگری را عقب نقاشی کنیم، یکی را روی دیگری قرار می دهیم و بدین طریق مسأله بعد را حل می کنیم. یا اگر بخواهیم درختی را که بالای کوهی است تصویر کنیم، درخت را کوچک و یا برگیهایش را بی دقت و بدون جزئیات طرح نمی کنیم، بر عکس نقاشان کلاسیک اروپا، ما حقیقت آن درخت را تصویر می کنیم، یعنی درختی بزرگ با برگهای دقیق، در دست مثل اینکه در چند قدمی ما است. هنرمندان ما اینگونه می دیدند و فکر می کردند در نگارگری ایرانی، دیوار هیچ گاه حایل بیننده نبوده است، بلکه در یک اثر باغچه پشت دیوار و داخل خانه و مزرعه بیرون خانه و پس از آن دشت و جنگل و کوه و آسمان را تصویر می کرده است. در حقیقت بیننده پایش روی زمین نیست بلکه از آسمان که امروز بآن ژرفمائی (پرسپکتیو) چشم عقابی می گویند نگاه می کند. البته با محمد زمان نگاه بیرونی و عینی هم در ایران پا می گیرد و گسسته پیش می رود تا در آغاز دوره قاجاری صنیع الملک می آید و سپس فتحعلی خان صبا و مهدی و غیره که در آخر این دوره کمال الملک و شاگردانش ظهور



بریرانی:

■ وقتی جلیل ضیاء پور از فرانسه برگشت با غریب و شیروانی انجمن خروس جنگی را درست کردند و مسأله هنر مدرن و البته بیشتر کویسیم در نقاشی - سر و صدا کرد. «خروس جنگی» محفل جوانان هنرمند شد.

■ آن موقع که ما در دانشکده هنرهای زیسا بودیم، سه شیوه آکادمیک، کلاسیک و کسمی امپرسیونیسم را آموزش می دیدیم. نمی توانستیم از هنر مدرن در آنجا حرف بزنیم. بیرون دانشکده هم جو هنستری در دست شساگسردان کمال الملک بود.

می کنند. پس شروع با محمد زمان بود. و اوج با کمال الملک. آن نگاه و بینش غربی بقول ستاری از آن وقت شروع شد. روش رضاعی و معین مصور و سلطان محمدگرچه تازه و پشرفته بود ولی تأثیر آن چنانی نمی گذارد. رضاعی ساده گرایی می کند و رنگ را کنار می گذارد و خط را پیش می کشد و ارزش می نهد و موضوع و حجم را با خطش حل می کند که بحثی است مفصل.

ستاری: کمال الملک مکتب و مدرسه ای بنیاد کرد و پیروان بسیاری یافت و بدین لحاظ با کار محمد زمان فرق دارد شاید از آن زمان و در واکنش نسبت به رئالیسم آکادمیک اقبال به مکتب های مدرن نقاشی در غرب و نوعی غرب گرایی گل می کند. به هر حال می خواهم بگویم تقلید از مدرنیسم به عنوان یک مد و شیوه باب روز و مذهب مختار سخن دیگر است و کشف مجدد با بازیابی راه و رسمی نو از درون سختی دیگر.

طالبی: اگر اجازه بدهید در باره آثار مدرن استاد

صحبت کنیم. به هر حال ایشان دوره های گوناگون هنری را پشت سر گذاشتند. بدین معنی زمانی شیبه سازی می کردند و طبیعت ییجان و نقاشی ایرانی می کشیدند و بعد بر اساس آموزشهای دانشکده هنرهای زیبا شیوه آکادمیک طراحی را آموختند و در همان دوران به کویسیم و سوررالیسم علاقه مند شدند. و در نهایت زبان هنری خویش را یافتند. هنری که من پایه و اساس آنرا در درون هنر ملی خودمان می بینم. اگر اجازه بدهید، بحث را از اینجا پی بگیریم که بعد از دهه سی و چهل روش ایشان در هنر بر چه اساسی بود و هنر نقاشی را از چه زاویه ای می دیدند.

ستاری: اجازه بدهید تا من مسأله را به گونه ای دیگر مطرح کنم. در باره نوعی هنر وارداتی - اگر کاربرد این اصطلاح مجاز باشد. کسی صحبت کردیم و گفتیم که بعضی نهضتها مولود اوضاع و احوال فرهنگی - اجتماعی ویژه ای هستند و ما نمی توانیم آنها را بیکاره و بی مقدمه از جایی اقتباس کنیم و به فرهنگ خودی وصله نماییم. خوب این، جا نمی افتد، همانطور که تئاتر پوچی در اینجا پا نگرفت. تئاتر پوچی مال جامعه ای بود که مردمش از نظم و قاعده ساختگی و اخلاق بورژوازی به ستوه آمده بودند و می خواستند چیزی خلق کنند که چهارچوب تنگ آن زندگی را بشکند. آنها این زمینه را داشتند، ولی ما چه؟ با ذکر این مقدمه می خواهم به اینجا برسم که در کار بریرانی، نوعی تحول درون زاد و طبیعی می بینم و نه پرش از سکویی به سکویی دیگر و پیروی از مد. و به گمان من «مدرنیسم» با میراثی که به وی رسید، پیوند دارد و این همان چیزی است که در آثار بعضی از هنرمندان بزرگمان چون همایون سلیمی نیز فی المثل می بینم.

در واقع کار دوستان را می توان به دو بخش عمده تقسیم کرد و می توان جداگانه در باره آنها صحبت نمود. بخشی از کارهایشان گرافیک است. زمانی که در تالار رودکی سابق برنامه ای را یا رقص های محلی اجرا می شد، شاید اولین بار بریرانی برای آذین نامه های نمایشی پوستر ساخت. ظاهراً پیش از آن واقعاً پوستر به مفهوم گرافیکش وجود نداشت. بهتر است خودش کمی در باره این بخش از کارهایش صحبت کند.

بریرانی: همانطور که گفتیم در دانشکده هنرهای زیبای تهران آموزش آکادمیک نقاشی را آموختم. اتفاقی افتاد و من بورسی گرفتم رفتن آمریکا. وقتی به آنجا رفتم، دیدم آنچه را که در تهران آموختم، غیر از آموزشی است که آنها دارند. راستش همیشه آرزو داشتم هر طور شده به بزار پاریس بروم.

طالبی: اجازه می دهید پراتزی باز کنم و خواهش کنم تا کمی در باره این مدرسه صحبت کنید؟ در باره بزار پاریس بسیار گفته شده، ولی از چگونگی آموزش آنجا بحثی نشده است. فکر می کنم توضیح شما، حداقل، برای جوانان ما مفایده داشته باشد.

بریرانی: بزار یا هنرکده پاریس یک مرکز کهن آموزش هنری است که مثل سایر مراکز آکادمیک به جای مدرک لیسانس یا دکتر، گواهی نامه می دهد. در این مدرسه استادان بزرگی بودند که مکتبهای مختلف نقاشی را که آکادمیک شده بود، درس می دادند. البته در گذشته این مدرسه بسیار کهنه پرست بود. بعد از تحولات شگرفی که در هنر فرانسه در قرن بیستم رخ داد، این مدرسه نیز شیوه کار خود را تغییر داد. در گذشته استادان این هنرکده هنرمندانی چون سزان، وان گوگ، گوگن و غیره را مظلوم می شمردند.

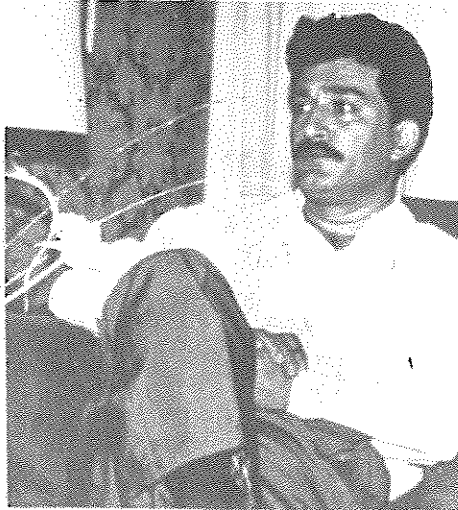
ولی به هر حال بزوار روش خود را تغییر داد و هنر روز را که شکل گرفته بود در مدرسه تدریس کرد. به عنوان مثال نقاشی و نظریه پردازی مثل آندره لوت کو بیسم آکادمیک را درس می داد و آقای ضیاء پور، پیش ایشان تعلیم گرفته بود. اساتید بزرگی در این مدرسه مکتبهای نو را آموزش می دادند مثل سووری که خانم گنجه ای نزد ایشان تعلیم گرفتند و آقای سعیدی شاگردشاپن میدی بود. بنابراین امروز هر مکتبی که دارای قاعده و ضابطه ویژه و شکل گرفته ای باشد، در آنجا تعلیم می دهند. البته بگویم که هیچ یک از نقاشان به نام دوره معاصر از بزوار بیرون نیامدند چنانکه ماتیس، آتلیه گوستاو مورو را دیده بود و مورو هنرمند انقلابی بود و ...

ستاری: سه مدرسه بزرگ هنری در اروپا داریم. بزوار پاریس، بزوار رم و بزوار بلژیک. اینها مراکز عمده هنری اروپاست. به گواهی تاریخ هیچ یک از مکتبها نو نقاشی، ساخته و پرداخته بزوار نبوده است. روزگاری در این مدارس، شیوه آکادمیک مطلق حاکم بود، و به همین دلیل نوآوری در آنجا امکان نداشت. در واقع هیچ یک از مدرسه های هنری مدعی نوآوری نیست، اگر مدرسه ای چنین ادعایی کند، در جهت گیری اشتباه کرده است. مدرسه فی المثل طراحی درست و شناخت رنگ را می آموزد، این وظیفه مدرسه است.

حال اگر هنرمندی بگوید نوآورم و خود را مستثنی از آموزش بدانند، و مثلاً طراحی نماند، فربکاری می کند. دانشکده ادبیات فی المثل زبان یاد می دهد نه رمان نویسی، بساید توجه داشت که آموزش درست لازم است، ولی فراگیری راه و رسم، دلیل آن نیست که هنرمند خلاق بشویم. این را به این دلیل گفتم که قدر مدرسه دانسته شود. **پروانی:** ماتیس و امثال این هنرمندان به بزوار نرفتند ولی در کارگاهی مقدمات را آموختند. گوگن در آغاز یک آموزش ساده گرفت و بعد رفت دنبال کارش. ونگوگ فقط کپی کرد یا اینکه با سبدهای ژاپنی را دید و کورتور را از آنجا در اختیار خود گرفت. کورتور مثل قلمگیری هنر نگارگری ماست که تا آن موقع در اروپا رسم نبود. استادان زمان او اینها را در بزوار نمی گفتند. ماتیس مثلاً از افتخاراتش این بود که مینیاتورهای ایرانی را ببیند، بسیاری از رنگهای تند و زنده و شفاف او مؤثر از نقاشیهای ایران است. او از آثار نگارگری ایرانی تقلید کرد. پیش از او در اروپا رنگهای استفاده نمی کردند ولی بونار هم که تحت تأثیر رنگهای مینیاتورهای ایران بود، آنرا به کار گرفت. منظوم این است بزوار که مدرسه ای با تعلیم آکادمیک اصولی بود، در دورانی به ناچار تغییر روش داد و آن تعصب به اصول کهنه و شیوه خشک را از خود دور کرد.

ستاری: منظوم اینست که قدر آموزش درست را بدانیم و بشناسیم. مقبول نیست که نقاش بگوید آبستره کار می کنم، ولی به جای دست، پا بکشد، معهذ، آن موقع که بعضی هنرمندان نوجو توجه به شرق پیدا کردند، دور از چشم مدرسه و آکادمی بود که چنین کردند و این را آکادمی های آن روزگار نمی توانستند تعلیم بدهند. هنرمندان بزرگی چون پل کلی و ماتیس راهی شرق شدند تا از نزدیک تجربیات هنر شرقی را لمس کنند و یا اینکه از با سبدها استفاده کردند. آنها اهل حرفه بودند و مقدمات و اصول را می شناختند، مهمتر از همه، اهل تفکر بودند.

طالبی: آقای پروانی، شما با شوق و ذوق می خوانستید راهی فرانسه شوید؟



طالبی:
 ■ به نظرم از مینیاتور آنطور که باید،
 در نقاشی مدرن استفاده نشد، در
 حالی که مینیاتور ظرفیتهای بالایی
 برای هنرمند امروز دارد.

پروانی: بله، ولی نشد. امکانی فراهم آمد و بلاخره نصیب استاد حسین شیخ شد و شیخ رفت و نتوانست دوام بیاورد و نمی دانم بعد از یک ماه بعدیش یا کم برگشت. اتفاق دیگری افتاد و یک بورس در آمریکا نصیب شد تا آموزش «سمعی و بصری» ببینم. به آنجا که رفته گفتم باید گرافیک بخوانی. البته گرافیکی که به آموزش مرتبط است. گفتم باشد. و گفتند نرسد ای کارآموزی کنم. این برای من جاذبه نداشت، دوست داشتم در یک دانشکده مشغول بشوم و شدم. رفته دانشکده هنر دانشگاه اینه ایانا. روز اول - قاعده بر این بود - استاد راهنما را با ما آشنا کردند. او مردی بود با شهرت هنری بسیار در آمریکا.

طالبی: اسمن چه بود؟
پروانی: رودی پوزاتی. شاید از خانواده های ایتالیایی که چند نسل در آمریکا زندگی می کردند باشد. من به این شخص گفتم می خواهم به فوق لیسانس وارد شوم گفتم لیسانس را از کجا گرفته ای. گفتم از تهران، گفتم قبول ندارم. گفتم تجربه کاری دارم. گفتم نشان بده. مقداری عکس سیاه و سفید داشتم که متأسفانه در جمدان شکسته شده بود و ترک داشت عکسهایی در شیوه کو بیسم بود که در تهران کار کرده بودم. گفتم اینها رنگ نداره و جالب نیست. به ناچار رفته در کارگاههای دانشکده طبیعت بیجان به شیوه کو بیسم آکادمیک آندره لوت کشیدم نشان استاد دادم. گفتم این شیوه کسارت چیست. گفتم کو بیسم آکادمیک. گفتم می توانی بگویی کو بیسم کی آمد و کی رفت؟ گفتم ۱۹۰۴ آمد و در حدود ۱۹۱۲ تمام شد. گفتم ۱۹۱۲ چه ربطی به ۱۹۰۴ دارد. گفتم کاری که عین طبیعت باشد، طرح کن. و باز ما رفتیم در کارگاهی دیگر نشستیم و بدن لخت سیاه قلم تهیه کردیم. از آنجا که مرحوم حیدریان شیوه طراحی را به ما خوب آموخته بود، طراحی ها را یک روزه تمام کردم. استاد پوزاتی کار را که دید گفتم تو که می توانی چنین کاری بکنی، پس چرا یک

ماه ما را معطل کردی. برای فوق لیسانس حالا می توانی ادامه بدهی. و من یک سال و نیم در آنجا کار کردم.

ستاری: در این مدت، چه بهره ای بردی؟
پروانی: کار استاد این بود که شخصیت تو را بیابد و آنرا تعمیق بخشد و گسترش دهد. کلاس نداشتیم، کار که می کردیم استاد جلسه ای - سمینار مانند - برای همه می گذاشت تا همه در باره نقاشیها حرف بزنند. استاد راهنمایی می کرد و استفاده را می یافت. در همانجا یک روز برای طراحی رفته جنگل و درختان را با گونتهای خط طرح کردم و روز بعد نشانش دادم و گفتم این کار تازه ای است.

ستاری: این را لطفاً توضیح بدهید.
پروانی: این خط معجونی بود از چندین خط ریز و درشت با ویژگیهای گوناگون، می دانیم هر خطی معمولاً دارای یک ویژگی است. مداد، رایید و گراف، قلم مو، قلم نی یا ماله می توانند انواع شخصیت خطی به وجود بیاورند.

ستاری: این کیفیت خطی چیست؟
پروانی: کیفیت خطی من، ترکیبی از خطهای کلفت و نازک با هم بود، بدون استفاده از وسیله و ابزاری مثل خط کش و مداد ... رهایی و انعطاف در این خط وجود داشت. با این خط شروع کردم به طراحی کردن و وقتی به ایران آمدم از این خط به عنوان خط کنتور (خط دم بئر) استفاده کردم و با رنگ سیاه و گاهی قهوه ای روشن رنگهای دیگر را مثل معرفی که در کاشیکاری ماست در لابه لای فضای منفی نشاندم. ولی کم کم از رنگ هم رهایی یافته و فقط با خط ماندم.

طالبی: وقتی به ایران باز می گردید، کارتان بیشتر گرافیک می شود. چه در آرایش مجله هنر و مردم و مهمتر از آن در پوسترهایتان ...

پروانی: در آمریکا، در کنار نقاشی، مبانی طراحی را آموختم. در مبانی طراحی مثل موسیقی تمام مسائل ریاضی و زیربنای طراحی مطرح می شود. اگر هنرمندی آن را نداند فقط باید با حس کار کند، ولی اگر این علم با فن را بیاموزد، زودتر به نتیجه می رسد. این درس را چون اینجا نداشتیم، در آمریکا از پایه شروع کردم. البته دانستن آن مبانی در صفحه آرایی، طراحی، پوستر، نشانه، شناخت حروف نوشته و ... در هر اثر هنری مفید و سودمند واقع می شود.

ستاری: دوباره باز می گردیم به پوسترهای بربرانی. بربرانی برای پوسترهایش به جشنواره می رفت و برنده هم می شد. لطفاً بگوید پوستر سازی را - بعد از آموزش که در آمریکا دیدید - چگونه یافتید و ادامه دادید؟

پروانی: گرافیک دارای چندین بخش است. مثلاً علامت یا نشانه سازی، بخشی از کار گرافیک است. پوستر در مجموعه کارهای گرافیکی در بالاترین و اولین ارزش است. پوستر سازی خلاقیت بیشتر می طلبد. در پوستر سازی تصویر و کلام، با هم، با مخاطب ارتباط برقرار می کنند. مقام پوستر سازی به جایی رسیده بود که در ورشو و نیز در چک - اسلواکی دوسالانه برای آن برپا می داشتند و هنوز هم برقرار است و به بهترین ها جایزه می دادند. من با امکاناتی که وزارت فرهنگ و هنر سابق از نظر چاپ در اختیارم می گذاشت می توانستم پوسترهای فرهنگی زیادی طراحی کنم و به گرافیس سالانه در ورشو بفرستم که انتخاب می شد و در چندین سال چاپ شده است.

طالبی: آموزشی که شما دیدید، چگونه شما را به دنیای پوستر کشاند.
پروانی: قضیه این گونه بود که من برگشتم تهران،



مادری

بریرانی:

■ می دانم همیشه راه سپارم و جا به جا می شوم و به جایی که آنجا می باشد نمی رسم. این راه است که ما را صدا می زند تا از آن بگذریم.

■ ما در پایان قرن بیستم هستیم. آن دگرگونی و نوآوری که در آغاز این قرن آتش فشانی کرد خیلی پیش فروکش کرد. هنر غرب ایستاده است و به پشت سرش نگاه می کند.

■ پست مدرنیسم نشخوار هنر گذشته است.

دانشکده هنرهای زیبا همچنان فقط نقاشی یاد می داد و اصلاً گرافیک در این دانشکده مطرح نبود. من می خواستم کار و اجرا کنم. اولین کاری را که من برای کتاب سال گرافیس فرستادم و انتخاب شد پوستر «نمایشگاه کتاب» بود و موضوع آن یک «مرغ بسم الله» آخرایی رنگ بر زمینه آبی بود. هر جایی که اتفاقی می افتاد، یا برنامه ای بود می رفتم و می گفتم بهتر است پوستر چاپ کنید. حتی در تالار رودکی که روزهای اول می گفتند پوستر چیست؟ و البته با آنها سر و کله زدن برای من سخت بود، در آن زمان تیراژ پوستر بیش از آموختم. در مبانی طراحی مثل موسیقی تمام مسائل ریاضی ۱۵۰ نسخه نبود.

ستاری: اجازه بدهید توضیحی در باره پوستر بدهم. در ایران امروز، شاهد شکوفایی درخشان و رونق پوستر هستیم. پوسترهایی که در ارتباط با فیلم، تئاتر و ... می سازند، زمین تا آسمان، با پوسترسازی در آغاز تفاوت دارد. نکته ظریفی که اوچ گیری کار بریرانی را هم روشن و توجیه می کند، این است که پوستر اینک یک نیاز شده است. وقتی هر مؤسسه یا فردی بخواهد آنچه را که دارد به بهترین شکلش عرضه کند، به دنبال هنرمند گرافیکست می رود. در نتیجه هنرمند به یک نیاز جامعه که هم اقتصادی و هم هنری و فرهنگی است، پاسخ می گوید این نیاز است که باعث می شود یک هنر پر و بال بگیرد. هنر و ادب بدون رابطه با مردم می تواند زمانی شکوفا شود، ولی در طول زمان، بال و پرش می شکند. بریرانی پوسترهایش را برای مخاطبین محدود، برای تالار رودکی ساخت، ولی همت او استمرار پیدا کرد تا جایی که پوستر تبدیل به یک نیاز در جامعه شد. بریرانی زمانی پوسترسازی کرد که نیاز به این کار هنوز احساس نمی شد. نیاز بود، ولی حس نمی شد و درست تر بگویم، نیازی مکتوم بود و بی نقاب نشده بود، و این خیلی مهم است.

طالبی: آقای بریرانی در شرایطی که به قول جلال نیاز

به پوسترسازی احساس نمی شد، شما پوستر را به عنوان یک اطلاع رسانی هنری، چگونه ادامه دادید؟

بریرانی: من اول آنها را عادت دادم تا برای هر برنامه ای - ایرانی و خارجی - پوستری داشته باشند. تنها وسیله چاپی که در اختیار من بود، نوعی چاپ سیلک اسکرین بود. با این وسیله به آسانی می توانستم در رنگها و طرحهای نظارت داشته باشم و در نهایت موفق هم بودم و از آنجا که قلمم بود، پوسترها را به دو سالانه های خارج از کشور بفرستم و سعی می کردم سطح کار را در فرم، رنگ و طرح و ترکیب بالا ببرم. بنابراین وقت زیادی می طلبد اول باید تمرین برنامه های اپرا و موسیقی را می دیدم و بعد طرح های زیادی تهیه می کردم و از میان طرحها یکی را برای چاپ انتخاب کنم.

طالبی: مراحل کار را که برشمردید، فشنگ است، من تکنیک کار را می خواستم.

بریرانی: تکنیک من بسیار ساده بود. همان تکنیکی بود که مینیاتور است ایرانی در مینیاتورهای خود به کار می بردند.

طالبی: مسأله همین جاست. گرافیک یک زبان بین المللی است. من می خواهم بینم که میراث تصویری ما تأثیری در کارهایتان داشته است.

بریرانی: یکی دو تا از کارهایی که حال و هوای ظاهری ایرانی داشت، برنده در گرافیس شدند. بقیه کارهایم ظاهراً از میراثی که شما اسم می برید بهره ای نبرده اند ولی در اصول کاملاً از شیوه نگارگری ایرانی استفاده شده است مانند بکارگیری رنگهای تخت و زنده، عاری بودن از ژرفنمایی (پرسپکتیو) و سایه روشن.

ستاری: زبان پوستر، زبان شناخته شده، جاافتاده و سنجیده ای است. برای اینکه اجر دیگران ضایع نشود باید بگویم که در آن روزگاران استادان مرتضی معیز و قباد شیوا

هم کارهای درخشانی کرده اند و دقیقاً به همین شیوه بریرانی کار می کردند و بعضی دیگر که نامشان را به خاطر ندارم. این شیوه کار الزاماً متأثر از مینیاتور نیست، متأثر از تکنیک ساخت پوستر است.

بریرانی: در طرح پوستر اجباری نیست که از این روش استفاده کنیم.

طالبی: آقای بریرانی گفتید در امریکا که بودید به نوعی خط رسیدید. این خط نوعی قلمگیری بود یا نوعی خوشنویسی.

بریرانی: خوشنویسی نبود، نه. من از خطی صحبت کردم که دارای گونه های شخصیت ویژه بود. در خوشنویسی فارسی با قلم نی می نویسیم، اگر باخو دکار خوشنویسی کنیم شخصیت و ویژگی آن عوض خواهد شد، ما می توانیم کاغذ مجاله شده ای را به مرکب آغشته کنیم و خط بکشیم و مختصات تازه ای به خط بدهیم پس خوشنویسی در فارسی با گونه ای خط صورت می گیرد که وسیله اش قلم نی است.

طالبی: و قلمگیری هم نبود؟

بریرانی: در دوره ای از کارم با آن خط که کیفیت خاصی داشت طراحی کردم و قلمگیری هم کردم. اما قلمگیری را بگویم: در نقش فرش و کاشی و نگارگری ایرانی هر سطح با خطی نازک یا کلفت محدود و طراحی می شود که آن خط را قلمگیری یا خط دم تر، دم گیر یا کناره در هنرهای گوناگون می گویند، کنتور Contour واژه لاتین آنست.

ستاری: این طبیعی است که طراحی بدون خط معنا و مفهومی ندارد. نقاشان بزرگی داریم که به نقاش شاعر خط معروف هستند. مثل انگر و بوتیچلی و برخی از نقاشان رنسانس ایتالیا. تمام دینامیسم یک اثر در حرکت خط مستر است. دو خط پویا، خود شئی حرکت نمی کند، بلکه خط است که حرکت می کند و به اثر پویایی می بخشد. در جوهره خط، حرکات روانی وجود دارد، مثل گذر آب که شما آن را



ساره د

ستاری:

■ سرگردانی ابتدای جستجو است. کسی که بدون سرگردانی می یابد، همواره اصیل نیست.
 ■ هنرمند به یک نیاز جامعه که هم اقتصادی و هم هنری و فرهنگی است، پاسخ می گوید. این نیاز است که باعث می شود یک هنر پر و بال بگیرد.
 ■ هنر و ادب بدون رابطه با مردم می تواند زمانی شکوفا شود، ولی در طول زمان، بال و پرش می شکند.

می بینید و حس می کنید که چیزی در آن میان، در اثر، موج می زند.

پروانی: در ایران رضاعیسی را داریم و معین مصور و صادق یک افشار را که تنها با خط گرامی کردند. آن دینامیس به جا اشاره شد. چون رضای عباسی با نازک و کلفت کردن خط، کیفیت دو بعدی را القاء می کرد. خود خط در نقاشی بدون کمک رنگ می تواند کاربرد داشته باشد. مثل این که با یک ساز - مانند نی - بخواهی همه احساسات را بگویی و می گویی. ولی در نقاشی تصویر عینی خطی وجود ندارد، چون حدود بیرونی در طبیعت و اشیاء به خط منتهی نمی شود.

طالبی: در خط های رضاعیسی، حرکتی وجود دارد که این حرکات امروزه هم نو و تازه است. باید گفت رضا عباسی اولین هنرمند ایرانی بود که به استعداد خط در تصویرسازی - بدون عاری های دیگر نقاشی - پی برد.

ستاری: آنچه که در آخرین کارهای پروانی دیده می شود، نوعی خط است. افتا این دیگر خط انگر نیست بلکه یک نوع استفاده از خط کتابت است. بفرمایید چگونه به اینجا رسیدید که دیگر در تصویر، فیگور و طبیعت مطرح نیست، آنچه هست پیچ و خم خطی است که نوعی کتابت نیز هست.

پروانی: زمانی در آغاز با این خط طبیعت گرا بودم، وقتی هنر ایرانی را مورد مطالعه قرار دادم متوجه شدم استادان هنرمند، در نقش های خود از خط دم پر بسیار استفاده کرده اند. علتش این بود که ما در نظام رنگ گذاری رنگ سرد و گرم را بیشتر خالص و درخشنده کنار هم می گذاریم، برای آنکه چشم در میان رنگهای متضاد سرگردان نماند و به آسانی موضوع را بباید خط دم پر را مانند پاساژ یا گذار بکار گرفتند که بیشتر با رنگ سیاه یا خاکستری است و این دو رنگ هم خفتی، هستند یعنی نه سرد و نه گرم، می بینید این

خط کارتری است نه تزئینی و وظیفه دارد که نخست حدود سطح را مشخص کند و بعد پاساژ یا گذار باشد ولی من در دوره ای از کارم که رنگ هم دارم نقش این خط را از حدود سطوح آزاد می کنم و آن شخصیت مستقل می دهم، یعنی بجای اینکه خط قلم گیری در طرح من کناره سطح و موضوع را بگوید رها میشود و به رقص آزاد و مستقل می پردازد و دیگر تابع فرم نیست بلکه عاملی کاربردی است که باید به حسابش آورد.

ستاری: در کار شما فقط خط نیست. رنگ و تصویر هم هست. تصویر خود، القای معنی می کند.

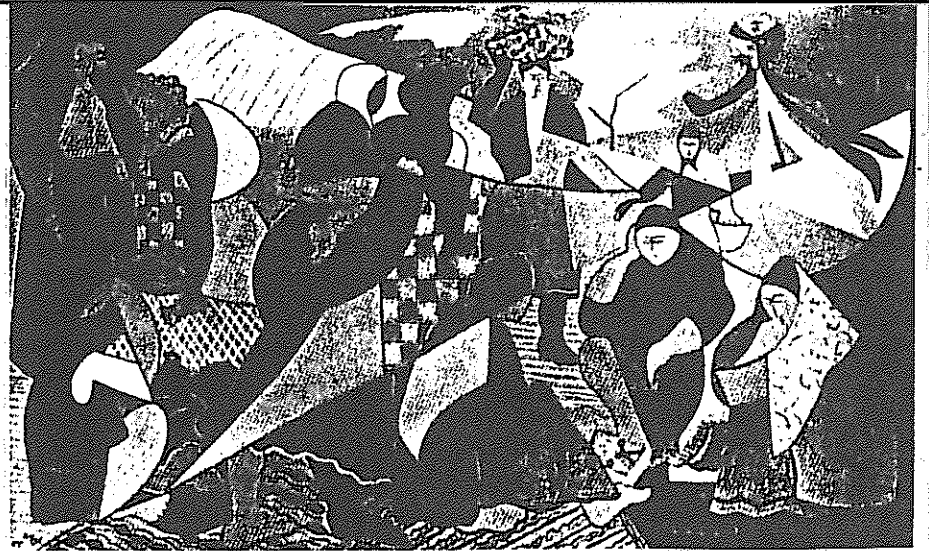
پروانی: اشاره کردم، دوره ای بود که تصویر را مطرح می کردم و رنگ هم داشتم و تصاویر چون گاملاً برون گرانو دند، پس خط دم پر می توانست مطرح بشود ولی آزاد و مستقل نه تابع شکل. این دوره را خوب تجربه کردم و بعد به دوره ای رسیدم که گوناگونی رنگ را کنار گذاشتم و به رنگهای پریده و کم رنگ مانند رضای عباسی دلبستگی پیدا کردم.

ستاری: در کارهای دیگرتان هنوز خط از کتابت جدا نیست، در آن کارها، هنوز خط با خود مفهوم ملازمت دارد و نوعی خوشنویسی است.

پروانی: درست است، قبول دارم. ولی چگونه به اینجا رسیدم؟ روزی در آن شرایط و دوره به یاد آن «پیرم» می افتم و به خود می گویم اگر به جای تصاویر بیرونی و عینی به بیان حالات درون پر دازیم چه کار باید کرد؟ و وجد و حال را که در ذکر حال حاصل می شود، چگونه می توان بیان کرد. زمانی در جمع «خاکسار بها» می رفتم و در ذکر آنها شرکت می کردم نظرم این بود که جدی را که با حرکت جسم و هیجان همراه است بیان کنم پس از مدتی به فکر افتادم همانند آنها که از راه کلام آهنگین حرکت می کنند من هم نوشته و شعر عارفانه را که تجلی مکانی کلام است بکار بگیرم، اگر در

آنجا کلام محو شود و فقط جنبش و حال می ماند، من هم رقص خط و هجانش را بگویم، آن خط که تعریفش رفت سو دمنند افتاد. در واقع من با کالیگرافی یا خوشنویسی فارسی شروع کردم، البته نه با قلم نی بلکه با قلم خاص دست ساز خودم.

ستاری: فرق است بین کلام عارفانه و اثری عرفانی. اثر عارفانه وقتی حاصل می شود که در اثر یا هنر، جوهری عارفانه باشد. نه کلام منعکس و منقوش در اثر. این مهم وقتی به دست می آید که هنر صورت رمزی پیدا کند. یعنی اگر صورت رمزی پیدا نکند و از فرم و تصویر متنوع نشود، بعد می دانم که به عرفان هنری یا هنر عرفانی برسد. رقص چرخان در ویشان مثال خوبی است. شاید به چشم ظاهر، رمز در این رقص دیده نشود، ولی کسی که به چشم بصیرت آنرا ببیند، رمز را تشخیص می دهد. آنها شعر می خوانند، دف می زنند، ولی فقط رقص آنها حالت رمزی دارد. و اگر معنای رمزی در رقص آنها نباشد، حال و هوایی به آدم دست نمی دهد و رقص توریست پسند می شود. از وقتی رقص رمزی است، که آنها می گردند و می چرخند. این گردش نمادی از گردش ستارگان دور خورشید است. کسی که وسط ایستاده پیر یا خورشید است و آنها بی که دورش می گردند هم حرکت وضعی می کنند و هم حرکت انتقالی. یعنی هم دور خودشان می گردند و هم دور پیرشان. این بخشی از معنای رمزی رقص است. معنای عارفانه در بطن خود رقص است. به علاوه هر کدام از آنها بی که می رقصند، دستهایشان اول بسته است و بعد کم کم باز می شود. یعنی وضع اولشان، حالت جنینی دارد ولی کم کم آنان رشد می کنند و می بالند و دستها باز می شود. دست راست به طرف آسمان و دست چپ به طرف زمین یعنی نور حق را از آسمان می گیرد و به زمین حق می رساند. این حس و حرکت نیز رمزی است. این معنای رمزی، همانطور که گفتیم، رقص را عارفانه می کند. شعر مولانا



بازار جمعه، ۱۳۳۲، رنگ روغن، ۱۶۶×۱۰۴ سانتی متر

انگیزه است تا فرد به وجد بیاید و برود دنبال حال.

بقیه موارد هم شبیه همین است. و در تمام مراسم آئینی هم همینطور است - حتی آنهایی که تراز دیهای یونان را بازی می‌کنند، به نوعی از مفاهیم رمزی سود می‌برند. پس باید هنرمند به جایی برسد، که بریرانی به آنجا خواهد رسید، خود را از افکار تجریدی خلاص کند. در خوشنویسی هم همین امر مدنظر است. دینامیسم خط باید مرا از جا بکند. اینکه انجمن خوشنویسان با اشعار سعدی و مولانا نمایشگاه بگذارند، نمی‌تواند به هنر عرفانی برسد. اگر خوشنویسی هم در ذات خود عرفانی دارد، باید بر ما آشکار شود. بریرانی می‌خواهد به آن عوامل برسد. وسیله بیان را خوب انتخاب کرده و باید به آنجایی برسد که من زیرویس کارش را خوانم و به او برسم.

بریرانی: حرفهای جلال کاملاً درست است. باید اضافه کنم در فرآیند ذکر وقتی پیر آنرا شروع می‌کند و شما دورش حلقه زده‌اید، کلام، شعری آهنگین است و عرفانی و شما روی زمین هستید و پیراهونتان خوب حس می‌کنید، صداها را می‌شنوید و حرکت شما با جمع هم آهنگ است یک مرحله بعد با هدایت مرشد کم‌کم شعر خلاصه به سطری می‌شود و پس از آن کلمه‌ای می‌آید تکرار می‌شود که «هو» است. هر کس در جمع به اعتبار توانائی و استعدادش به فضای خاص و حالی می‌رود و برخی ازین جهت از پیروی مرشد و هم آهنگی با جمع جدا می‌شوند، چون از پنج حس ظاهرشان به گونه‌ای کوری می‌گردد که گاهی بعضی به حالت اغما می‌روند. اما در مورد کار من اثری که هنوز می‌توان آنرا خواند و نوشت کمی آشناسنت در شروع زمینی است، در اثری که خواندن و دریافتن نوشته مشکل است مرحله میانی است و آن کارهایی که بهیچ وجه خوانده نمی‌شود خط سومی است در مقطع پایانی و یک منتقد خارجی به آن نام «کهکشان» گذاشت. البته بگویم که «سایه‌ها» که از سال ۵۶ بآن پرداخته‌ام از مقوله بیان ذکر جدا است.

ستاری: برای من که به کار بریرانی علاقه‌مند هستم و آنها را پی می‌گیرم، به نظر «سایه‌ها» به پای «کهکشان» نمی‌رسد. «سایه» همان سایه است دیگر. یک نوع عنصر فیگوراتیو است که وارد کار شده، در حالی که ممکن بود هنرمند از این پایگاه پرواز کند. شاید امکان داشت بریرانی این کهکشانش را دنبال می‌کرد تا به منظومه‌های دیگر شمسی

نمی‌توانم جواب بدهم، چه برسد به وضعیت کلی نقاشی در ایران.

طالبی: می‌دانم، از خود گفتن مشکل است، ولی از دیگران گفتن چندان مشکل نیست!

بریرانی: البته تلاش می‌بینم، در همه جهت به ویژه در هنر تجریدی. کمیت نمایشگاهها هم خیلی جالب است و از نظر کیفیت هم بعضی از دوستان هنرمند ما در شاخه‌های مختلف کار کرده‌اند و می‌کنند نمی‌شود قضاوت کرد و نمی‌توان گفت که به سرعت و به زودی به جایی خواهیم رسید.

طالبی: اصلاً سؤال من این نیست که ما به کجا خواهیم رسید، می‌پرسم آنچه که هست، چیست؟

بریرانی: آنچه که هست، کوشش و جستجوی عده‌ای انگشت‌شمار برای ارتقاء هنرشان و این را باید ارج نهاد و عده‌ای دیگر تقلید می‌کنند از دیگران یا از خودشان یعنی خود را تکرار می‌کنند که این را نمی‌پسندم. اضافه کنم که ما در پایان قرن بیستم هستیم. آن دگرگونی و نوآوری که در آغاز این قرن آتش‌فشانی کرد خیلی پیش فروکش کرد. هنر غرب ایستاده است و به پشت سرش نگاه می‌کند یا به شرق و آفریقا که دیگران چه کاری می‌کنند. پست مدرنیسم نشخوار هنر گذشته است. هنرمندان ما هم آگاهانه بسیاری از تحولات جهانی را زیر نظر دارند. هدف هنرمند امروز حرکت یا جهش عرضی نیست، بسیاری از نایافته‌ها تا اواسط این قرن تجربه شد، اکنون تصویری یا عینی هستیم یا تجریدی نگاه می‌کنیم امتیاز نیست بلکه اگر موضوع و مسئله مشکلی را حل کرده‌ایم و یا آزمایش و تجربه می‌کنیم کاری کرده‌ایم. شهرت و سر و صدا و تبلیغات پوچ برای کالاهای تجاراتی است. بیشتر نگارخانه‌ها در همه جا چه شرق و غرب دکان فروش است. اضافه کنم که ضمناً در غرب نگارخانه‌هایی بوده‌اند که البته در اوایل قرن که از هنر پیشگام دفاع کردند و با هنرمند همراه شدند و به دلیل ناآشنا بودن مردم و عدم استقبالشان زبان‌مانی دیدند ولی پایمردی کردند و کم‌کم موفق شدند. بنابراین ملاک و مقیاس نگارخانه نیستند بلکه کارشناسان و استادان و صاحب‌نظران و علاقه‌مندان هنرشناسند که نمونه‌های برجسته و پیشرو را شناسائی می‌کنند و درمی‌یابند. ملاحظه می‌کنید که مسئله هنر امروز خیلی پیچیده است و به جایی رسیدن آسان نیست. هنوز راه‌هایی هست که کسی نرفته و نقطه‌های تاریکی است که روشن نشده.

طالبی: مایل هستید نمونه بدهید؟

بریرانی: شکوفه‌ایم، هنوز به گل نرسیده‌ایم. همه در راهیم. بهتر است فروتنی کنیم

ستاری: من فکر می‌کنم به مرحله توانمندی داریم می‌رسیم. این تلاشها و کوششها و یافتن راههای نو بسیار جالب است. آشفتنگی هم هست که البته طبیعی است و مهم نیست. مهم نفس جستجو است که آنرا عیان می‌بینیم. من فکر می‌کنم از مرحله تقلید از استاد، داریم می‌گذریم. نکته مهم دیگر حضور خانها در این قلمرو است. حضور خانها در عرصه نقاشی بی‌نظیر است. در قصه‌نویسی و سینما هم، هنرمندان خانمی داریم که کارشان از هنرمندان مرد نیزگاهی برتر است. این حال و هوا برای من مهمتر از نفیس کار است این حال و هوا اگر نباشد، نفس کار عقیم می‌ماند. انقلاب خیلی چیزها را زیر و رو کرده است.

طالبی: دستان درد نکند.

می‌رسید.

بسریرانی: برای بسیاری از پدیده‌ها نام‌گذاری محدودیت وجود می‌آورد. اغلب برای اینگونه کارهای تجریدی شماره می‌گذارند مانند قطعات موسیقی، من هم برای این دسته از کارم عنوانی نمی‌خواستم ولی آن منتقد برای شناسائی و مراجعه به آن نام کهکشان داد که از نظر شکل صوری تا حدی نزدیک می‌نمود و من هم پذیرفتم. اما در مورد اینکه چرا از کهکشان به قول شما به زمین آمد و دگرگون شد، باید بگویم نیازی سبب شد به «سایه‌ها» بپردازم. اگر گفتگو را مفضل‌تر نکنم خلاصه آنست که: می‌دانم همیشه راه‌سپارم و جا به جا می‌شوم و به جایی که آنجائی باشد نمی‌رسم این راه است که ما را صدامی‌زند تا از آن بگذریم.

آقای ستاری: توجه شما به کارم مرا خوشحال می‌کند، اما «سایه‌ها» با تمرینی که از فیگور میشد فیگوراتیو نیستند. آنها موجودات کهکشانی هستند. شما در آن اوج تصعید و در راه کهکشان همراهی کردید و با من بودید زیرا آنجائی هستید و از آنجاسمی آید، ولی ایسن «سایه‌ها» یا «کهکشانی»ها اگر بی ارزش بودند بقیام را از چنگشان بیرون می‌کشیدم و فرار می‌کردم، ولی چنین نیست، این‌ها نقطه‌های کوچک تازه‌ای بودند که با قلم یا آنها بازی کردم، کم‌کم بزرگتر و جاندار تر شدند و ریخت پیدا کردند و مانند روزنه‌ای شدند که می‌توانیم از آن دنیای دیگری را ببینیم.

ستاری: می‌خواهم نظرم را در باب بریرانی اینطور خلاصه کنم که کار بریرانی نمودار تلاش و جستجو و تحرک است و از جایی که شروع کرده تا بدین جایی که رسیده راه درازی پیموده که اول و آخرش اینک به نخستین نگاه غیرقابل قیاس است. و اگر از بیرون کسی به این کارها نگاه کند، فکر می‌کند بریرانی دیروز با بریرانی امروز کاملاً فرق می‌کند. من فکر می‌کنم که همچنان به راحت ادامه خواهد داد.

بریرانی: حیرانی و سرگردانی است.

ستاری: سرگردانی ابتدای جستجو است. کسی که بدون سرگردانی می‌یابد، همواره اسیل نیست و گاه رونویسی است. بنابراین این تلاش را من ارج می‌نهم.

طالبی: آقای بریرانی می‌خواهم نظر شما را در باره وضع نقاشی امروز بپرسم.

بریرانی: اگر بگویم وضع خودت را چگونه می‌بینی

گیلان، استان آخر

مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه‌نا یافتگی گیلان

از وقتی که بحث آزاد در گیلان استان آخره را در صفحات گیله‌وا گشودیم، اظهار نظرهای متعددی، جملگی در تأیید آن رسید که در هر شماره به تناسب و اولویت یکی دو مورد آن چاپ شده و می‌شود. حتی عنوان بحث این شماره گیله‌وا علی‌رغم ظاهر متضادش نویدی به آینده است نه قبول حال.

گیلان روزگاری پیش‌تاز استان‌های کشور بود و مرکز آن رشت به دروازه اروپا شهرت داشت. اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن معیاری مناسب و معقول برای دیگر ایالات و ولایات کشور محسوب می‌شد اما از ۸۰ سال پیش بر اثر یک سری تحولات سیاسی و اجتماعی که در سطح بین‌المللی در خارج و داخل کشور پیش آمد (که به جزئیات آن در مقالات رسیده اشاره می‌شود) کم‌کم رونق اقتصادی و توسعه و عمران آن رو به افول نهاد و در بستر ایستایی، پسرفت و نهایتاً توسعه‌نا یافتگی در غلطید. طوری که اینک در مدار و حلقه استان‌های محروم کشور قرار گرفته است. پس ریشه‌های توسعه دیرروز و عدم توسعه امروز را باید کند و کاوید و به حقایق درونی آن پی برد و به واقعیات امروز رسید. گیله‌وا از همه اندیشمندان، متخصصان و صاحب‌نظران گیلانی می‌خواهد تا در این بحث آزاد شرکت جویند و مستدلاً به نقطه‌نظرات خود بپردازند.

دوره دوم - قرن نوزدهم دوره شکست و انحطاط ایران در حکومت قاجاریه ترقی و توسعه گیلان استان اول.

دوره سوم - قرن بیستم شروع اجرای سیاست تحمیل تک‌محصولی در حکومت پهلوی، ایست توسعه گیلان و پسرفت نسبی گیلان
قبرن آینده - پیروزی انقلاب و خنثی شدن سیاست تک‌محصولی - فروپاشی شوروی و برگشت مرادوات مرزی گیلان - چشم‌انداز آینده.
اینک بررسی کوتاه و اجمالی هر دوره.

گیلان در قرن هفدهم و نخستین شگفتی
در قرن پلانی هفدهم [بقول آقای دکتر باستانی پاریزی] عمده طلای امپراطوری مقتدر صفوی از صادرات ابریشم گیلان تامین می‌گردد. و از برکت محصول ابریشم گیلان ایران به اوج اقتدار و توسعه اقتصادی شایسته زمان خود رسید و اصفهان پایتخت باشکوه ایران نصف جهان لقب گرفت و رشک شهرهای معتبر جهان چون استانبول - رم - پاریس - لندن شد و هیات‌های سیاسی و تجاری قدرت‌های درجه اول آن روزگار بر سر محصول ابریشم گیلان با یکدیگر رقابت و کشمکش داشتند. عثمانی، اسپانیا، پرتغال، هلند، انگلیس، فرانسه و آخر از همه روس و هند هر یک بنحوی در صدد کسب امتیاز و بدست آوردن دل ایرانیان بودند و یکدیگر چنگ و دندان نشان می‌دادند. همکاری نیروی دریائی انگلیس با نیروی زمینی ایران در راندن پرتغال از بندرعباس [گمبرون سابق] از همین مقوله است.
طلای سفید گیلان باعث عمران ایران و احداث

گیلان، همچنان استان اول

دکتر مهرداد داودی

پایه گذاری نماید. بدین ترتیب گیلان از اولویت خارج و در نوبت نامعلوم و درازمدت باقی می‌ماند و ما شاهد پیشی گرفتن سایر استانها می‌شویم.
برای اینکه بیش ازین از کاروان توسعه کشور عقب نمانیم چاره‌ای نیست مگر خود دامن همت بکمر زده و با همکاری و همیاری همدیگر دست بکار شویم و طرح‌ها و برنامه‌هایی را شروع نماییم که بازده اقتصادی مطمئن و گذشته از آن سودآوری سریع و نسبتاً فوری در پی داشته باشد و علاوه بر توسعه محلی به عمران کل مملکت و اقتصاد ملی کمک شایان نماید و یار و یاور دولت در بازسازی نقاط محروم کشور باشد تنها در این صورت ما موفق به جلب نظر برنامه‌ریزان طرح‌های کلان اقتصاد ملی می‌شویم و آنها را به مشارکت در برنامه‌های منطقه‌ای گیلان علاقه‌مند و متقاعد می‌نماییم. این رسالتی است که بر عهده هر گیلانی صاحب‌نظر بویژه دانشگاهیان متخصص و متعهد می‌باشد.
مطالعه ویژگیهای اقتصاد گیلان در گذشته و حال و آینده ما را در حل معمای توسعه کمک خواهد کرد. بطور کلی در این راستا سه دوره خاص تاریخی را باید بررسی نماییم.
دوره اول - قرن هفدهم تشکیل مجدد دولت یکپارچه ایران در حکومت صفوی و ترقی ایران بدون تأثیر در گیلان.

بحث آزاد نشریه وزین گیله‌وا فرصتی تازه برای حل معامنی کهنه است. مسئله‌ای که از دیرباز ذهن مردم گیلان را بخود مشغول داشته است و هر از چندی مطرح شده و بعلت عدم پیگیری مجدداً مسکوت و بر محاق فراموشی سپرده می‌شود امید است این بار بکوشش گیله‌وا صدای رسای شمال و به پسایمردی مردم آزاده گیلان و اندیشمندان و صاحب‌نظران بویژه دانشگاهیان گرامی اعم از گیلانی یا غیرگیلیک مسئله بطور اساسی پیگیری شده و بالاخره طلسم عدم توسعه گیلان شکسته شود.
شاید مردم هیچ استانی مانند ما گیلانی‌ها احساس بی‌توجهی و اهمال در مورد سرزمین و سرنوشت خود از سوی حکومت‌های گذشته نکرده است. امروز هم با واقعیتی منطقی ولی غیردلخواه روبرو هستیم. زیرا دولت مردمی انقلاب باید خرابیهای گذشته را بتدریج جبران نماید. با توجه به سرسبزی و آبادانی نسبی گیلان بالطبع به استانهای محرومتر و نیازمندتر توجهی بیشتر دارد و از طرفی ناگزیر است که طرحهای استراتژیک ملی و پروژه‌های کلان اقتصادی نظیر ذوب‌آهن و مس و پتروشیمی که اهمیت اقتصادی و سودآوری ثابت شده دارند و به اقتصاد کل مملکت کمک می‌کنند در اولویت قرار بدهد و خطوط ارتباطی اساسی نظیر راه‌آهن و اتسویانهای مهم را در مناطق مزبور

ابنیه عالی، مساجد با شکوه، کاخهای زیبا و حیرت‌انگیز و پلها و کاروانسراهای معتبر و رباط‌های مستحکم در سراسر ایران بخصوص اصفهان شد ولی از شگفتی زمانه از آنهمه طلاپیشیزی در گیلان خرج نشد و خیروبرکت طلای گیلان بهمه جا رسید الا خود گیلان.

شاه‌عباس با نبوغ خاص خود اهمیت اقتصادی و استراتژیک گیلان را بخوبی درک می‌کرد و بهمین دلیل بگیلان لشکرکشی نمود و حکومت‌های محلی لاهیجان و فومن را برانداخت و رشت را حاکم‌نشین قرار داد. وی پس از تصرف گیلان و استقرار قدرت مرکزی در گیلان درنگ نکرد و تا آخر عمر هیچگاه پا به رشت نگذاشت. در حالیکه در مازندران شهر اشرف را [بهشهر فعلی] بنا نهاده و کاخهای باشکوه و اقامتگاه تابستانی دائمی برقرار نمود و بارها به مازندران و اشرف سفر کرد و حتی سفر آخرت را هم در راه بازگشت از مازندران در کاشان بپایان برد.

عدم توجه شاه‌عباس به گیلان با آنکه منبع اصلی درآمد دولت او بوده است بسیار شگفتی‌آفرین و عجیب است شاید از خاطره قتل فرزند و یا از بیم طرفداران حکومت‌های محلی بوده است که در بین مردم بومی ریشه و نفوذ داشتند و در پی انتقام بودند. البته احتمال اخیر بیشتر است چون پس از جنایت نخستین، قبح عمل از بین رفته و پسران دیگر خود را نیز بتدریج بقتل رساند. بطوریکه هنگام مرگ مملکت را بلاوارث و بلا تکلیف بجای گذاشت. بی توجهی به گیلان تا آن اندازه شدید بود که در زمان شاه‌عباس دوم بعلت فقدان نیروی مدافع محلی و پادگان دولتی دریا زنان قزاق سواحل دُن بخود جسارت داده و بازار پر نعمت رشت و لنگرود را غارت نموده به آتش می‌کشند دولت بظاهر ابرقدرت صفوی هیچگونه اقدام جدی در این باره بعمل نمی‌آورد فقط از تزار مسکو می‌خواهد که قزاقان را تنبیه کرده و خسارت‌های وارده را جبران نماید که آنهم بدون نتیجه می‌ماند.

این اولین زنگ خطر بود که دشمنان را به آشفتنگی اوضاع ایران در پس ظاهر آرام و پر زرق برق آماده نمود. در قرن نکبت‌بار هیجدهم نتیجه این سهل‌انگاری و خوش‌خیالی ظاهر شد و با شورش یک قبیله افغانی بنای پوشالی حکومت فرو می‌ریزد و یک قسمت مهم مملکت که زادگاه اصلی فرهنگ و زبان دری و محل وقوع داستانهای اساطیری شاهنامه بود از پیکره اصلی ایران جدا می‌شود و مقدمه تجزیه‌های بعدی فراهم می‌گردد. قرن گذشته هیجدهم با سلطنت شاه‌سلطان حسین آغاز و با قتل آقامحمدخان پایان می‌یابد در این قرن شوم ایران غرقه در خون، آتش و آشوب بود و اروپا در صلح و آرامش بسر می‌برد و در سایه ثبات و سازندگی فاصله خود را با شرق خواب‌آلود بسیار کرد.

قرن نوزدهم، شگفتی دوم

ترقی و توسعه گیلان در ببحوجه انحطاط و تنزل ایران در قرن نوزدهم آغاز شد. پس از امضای معاهده ترکمن‌چای که در حقیقت تیر خلاصی ایران بود تسلط قدرت‌های فائقه کامل شد و بهترین ایالات ایران در قفقاز به روس واگذار شد. ولی جدائی سیاسی نه تنها باعث جدائی مردم دو سوی مرز نشد بلکه باعث استحکام و نزدیکی رابطه اجتماعی شد چه با استقرار نظم و قانون در قسمتهای اشغالی کسب‌وکار در سایه امنیت سر نیزه سالدات‌های روس رونق گرفت و دادوستد در نواحی مرزی گیلان و آذربایجان بیشتر شد تا آنکه حادثه سرنوشت‌ساز بوقوع پیوست.

در اواسط قرن ۱۹ یک زمین‌لرزه شدید منطقه بادکوبه را زیر و زبر می‌کند و متعاقب آن نفت از شکاف‌های زمین فوران می‌زند و سیل سرمایه و تکنولوژی را به منطقه سرازیر می‌کند و در اندک مدتی باکو اولین شهر اقتصاد امپراطوری روسیه تزاری و از حیث جمعیت پس از پترزبورگ و مسکو سومین شهر می‌شود. زمینهای شوره‌زار بادکوبه قادر به تغذیه جمعیت روزافزون آنجا نبود ناگزیر دست نیاز بسوی همسایه آغاز شد و گیلان بزرگترین تامین‌کننده مایحتاج باکو شد. مازاد محصولات گیلان که بعلت نبودن راه و وسایل نقلیه سریع‌السیر بداخل مملکت امکان نداشت به خارج از کشور صادر گردید و بسرعت راهی بازارهای بادکوبه شد. روز بروز کشاورزی و کسب‌وکار رونق بیشتر گرفت. گذشته از ابریشم و پرنج و ماهی و توتون و ذغال‌چوب که از کالاهای اساسی محسوب می‌شد همه روز مقدار معتدبایی سبزیجات و تره‌بار و صیفی‌جات از جمله خیار و خربزه و هندوانه و کدو بادمجان و گوجه‌فرنگی از بندرانزلی و مخصوصاً بندر پیربازار که پیش بندر رشت بود بارکشتی‌های کوچک روسی بنام بارکاس می‌شد و بسرعت راهی بازار مصرف آنسوی آبهای ایران می‌گردید نظیر موتورلنج‌های فعلی که از بنادر ایران در جنوب راهی آنسوی آبهای خلیج فارس می‌شوند و اگر روزی این دادوستد سودمند متوقف شود ضربه شدیدی به اقتصاد هر دو ناحیه مخصوصاً جنوب ایران وارد می‌شود.

با وقوع انقلاب بالثویکی و بسته‌شدن راه تجارت روسیه، به عمق فاجعه اقتصادی وارده می‌توان با این قیاس ساده پی‌برد چه تجارت خارجی گیلان عمده‌با روسیه مخصوصاً باکو بود و انقلاب اکتبر روال عادی دادوستد را نه تنها در خود روسیه بهم زد بلکه باعث دگرگونی وسیع اقتصاد منطقه شد و گیلان از مسیر تجارت بین‌الملل بکلی خارج گردید. تجار انگلیسی - فرانسوی مخصوصاً عثمانی که ارامنه و یونانی‌های تبعه آن تجارت بسیار پر رونقی را بین ایران و دریای مدیترانه اداره

می‌نمودند یکباره بعلت تحولات سیاسی انقلاب شوروی و شکست عثمانی صحنه را خالی نمودند. ولی رشت ثروتمندتر از آن بود که نتواند این بحران را از سر بگذراند بازارهای شهرهای استان اول مملو از کالاهای مرغوب خارجی مخصوصاً روسی بود [برعکس کالاهای نامرغوب روسی امروزی] این کالاها همراه با تولیدات داخلی گیلان آماده تغییر جهت بداخل کشور بود مخصوصاً که وسایل موتوری حمل‌ونقل جایگزین چارپایان و گاری و ارابه می‌شد و جاده‌های کشور هم رو به بهبود می‌گذاشتند گیلان همچنان استان اول و پیشاهنگ اقتصاد نوین ایران بود که آفت سیاست ویرانگر تحمیل تک‌محصولی گریبان ایران و گیلان را گرفت و تا پیروزی انقلاب این دو الپا همچنان برگرده گیلان و ایران سوار بود و آخرین رمق‌های ما را می‌مکید.

قرن بیستم، ایست توسعه گیلان

گیلان نخستین و بزرگترین قربانی سیاست تک‌محصول استعمار بود. انقلاب اکتبر شوروی ضربه مهلکی بود که گیلان بزحمت خود را از گرداب مزبور می‌رهانید که گرفتار باطلاق خفقان‌آور سیاست مرموز و ناشناخته‌ای شد که امروز ما و کشورهای جهان سوم بخوبی آنرا می‌شناسیم و به ماهیت آن پی برده‌ایم.

محصولات عالی و باارزش گیلان یکی پس از دیگری مورد هجوم این آفت نوظهور و ناشناس قرار می‌گیرند و ابریشم و توتون که قبل از کشف نفت جنوب مهمترین محصول صادراتی و تامین‌کننده ارز کشور بودند هدف قرار می‌گیرند و بنحو ماهارانه و موزیانه‌ای از دور خارج می‌شوند شرح ماجرا بسیار عبرت‌انگیز است.

الف - ابریشم و ماجرای آن

بدنبال پروژه صنعتی کردن کشور در رژیم گذشته احداث کارخانه حریربافی در برنامه کار قرار می‌گیرد و توطئه آغاز می‌گردد بجای تأسیس کارخانه در رشت که مرکز تولید ابریشم منطقه بود و از دیرباز تعداد زیادی کارگاه ابریشم‌کشی خصوصی در آن دایر بود تحت عنوان فریبکارانه عمران مناطق محروم کارخانه را در منطقه چالوس که بسیار دور از مراکز تولید ابریشم بود بر پا می‌نمایند و بعلت کمبود وسایل نقلیه و خرابی جاده حمل ابریشم به کارخانه با کندی زیاد و مخارج سنگین صورت می‌گیرد بطوریکه محصول کارخانه غیراقتصادی و گران‌تر از محصولات مشابه خارجی ببا‌زار عرضه می‌گردد و کارخانه با ضرر هنگفت مواجه و بالاخره ورشکست می‌شود و چون کارگاههای خصوصی هم بعلت ایجاد کارخانه یکی پس از دیگری تعطیل شده و محصول نوغان در اختیار دولت قرار می‌گیرد احیای مجدد کارگاهها مقدر نمی‌شود و بعلت وقوع جنگ جهانی

دوم صادرات محصول ابریشم هم به اروپا که خریدار اصلی بود ممکن نمی‌شود و یکباره کشت ابریشم تعطیل و باغهای توت از بین می‌روند، مختصر ابریشم برای مصرف داخلی بطور پراکنده و بی‌اهمیت در گوشه و کنار تولید و بکار ادامه می‌دهد. برای احیای این صنعت بسیار مهم سالها وقت جهت غرس نهال توت لازم است تا دوباره دوران گذشته صنعت ابریشم گیلان تجدید بشود.

ب - ماجرای توتون

باید یادآوری نمود که در اینجا قصد تبلیغ و تعریف از سیگار نیست و سیگار چه خارجی یا داخلی ماده‌ای مضر و خطرناک است و باید استعمال آن متروک و گیاه توتون و تنباکو ریشه کن شود ولی تا وقتی که سیگار ساخته می‌شود و تجارت پرسود توتون در جهان رایج است و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از طریق فروش سیگار به جهان سوم سلامت و ثروت ناچیز آنها را چپاول می‌نمایند از بین بردن محصول داخلی و گشودن دروازه‌های کشور بر روی محصول خارجی کاری غیرمنطقی و زیانبار است و باید با آن مقابله نمود. هم‌اکنون سالیانه متجاوز از یکصد و پنجاه میلیارد تومان صرف مخارج سیگار می‌شود و این سرمایه هنگفت بجهت تولیدکنندگان خارجی و گرداندگان تجارت توتون می‌رود که در نهایت از کشور خارج می‌شود. حال که استعمال توتون در کشور ممنوع نشده است و عده کثیری از هموطنان ما سلامت خود و اطرافیان را با دود کردن سیگار بخطر می‌اندازند اقلأ هزینه آن به جیب کشاورز و تولیدکننده داخلی برود و از هدر رفتن سرمایه ملی جلوگیری شود.

بعد از برنج و ابریشم، توتون مهمترین محصول گیلان و از نظر درآمد ارزی می‌تواند اولین محصول غیر نفتی کشور بشود. در گذشته دهها کارگاه کوچک و بزرگ سیگارپیچی در رشت و اطراف به تولید سیگار مشغول بودند و محصولات مرغوب داخلی علاوه بر مصرف داخلی به کشورهای خارج مخصوصاً روسیه و قفقاز صادر می‌شد. در قفقاز سیگار مارک بالاسان BALASAN رشت بسیار معروف و رایج بود. همزمان با احداث کارخانه حریربافی چالوس انحصار دخانیات، کارخانه بزرگ سیگارپیچی را در تهران بر پا نمود و این بار بدون ارائه دلیل و منطقی عمران نقاط محروم در مرکز کشور این عمل غیرمنطقی را رد کرد. با انحصار دخانیات در دست دولت کارگاههای خصوصی گیلان و رشت تعطیل شد و هزاران نفر بیکار و متضرر شدند و از سوئی کیفیت محصولات داخلی بشدت آسیب دید چه برگ لطیف سیگار گیلان در هوای خشک تهران بسرعت خشکیده و عطر و لطافت خود را بمقدار زیاد از دست می‌داد برای نرم کردن برگ‌های خشکیده توتون مجبور به وارد کردن ماشین تولید بخار

مصنوعی شدند که البته فقط برگها را نرم می‌کرد و گرنه عطر و طعم توتون را بر نمی‌گرداند ولی با همه اینها اگر از محصولات همین کارخانه هم حمایت می‌شد می‌توانست تا حدود زیادی با محصولات خارجی رقابت نماید بطوریکه در دوران ملی شدن صنعت نفت و محاصره اقتصادی ایران توسط استعمار انگلیس، دخانیات بزرگترین منبع درآمد دولت بود و سیگار ایرانی مخصوصاً اشنو و اشنوویژه در کشورهای غربی خلیج فارس با سیگار Camel کامل آمریکائی رقابت می‌کرد ولی با شکست نهضت ملی و روی کار آمدن مجدد وابستگان استعمار محصول دخانیات ایران مشمول توطئه و نابودی شد و کیفیت محصولات داخلی روز بروز پائین تر آمد.

در اوائل دهه چهل برای نابودی توتونکاری در گیلان علناً و عامداً دست بکار شدند که توطئه مزبور از عجایب روزگار می‌باشد و من شخصاً از مسئولین و مهندسین ایستگاه پرورش توتون احمدگوراب شنیدم که توسط ماموران و مشاوران اصل ۴ ترومن سم آفت سفیدک دروغین که آفت مخصوص توتون‌های آمریکائی بود وارد گیلان شد و به کشاورزان توصیه نمودند تا این سم را خریداری نمایند ولی کشاورزان توتونکار با تمسخر به ماموران اصل ۴ می‌گفتند که برای آفتی که وجود ندارد چرا دوا مصرف بکنیم بسلافاصله آفت سفیدک دروغی را در ایستگاه احمدگوراب رشت بعنوان مطالعه در بیماری توتون در مزارع آزمایشی دولتی روی بوته‌های سالم پاشیده و بظاهر مشغول تحقیقات علمی می‌شوند و هنوز فصل برداشت آغاز نشده بود که سرتاسر منطقه فومنتا دچار آفت سفیدک دروغی می‌شود و زارعین توتونکار مجبور به خرید سم‌های وارداتی می‌شوند و سالها این آفت در گیلان بیداد کرده و برگهای توتون را بکلی ضایع و کشاورزان توتونکار را خانه خراب کرد و بالاخره سیگار داخلی از دور رقابت خارج شده و علاوه بر از دست دادن بازارهای خارجی بازار داخلی نیز در اختیار وینستون و مارکهای دیگر آمریکائی و ژاپنی می‌باشد و سیل طلاکماکان از ایران خارج و بجهت مافیای بین‌المللی تجارت مواد مخدر می‌رود.

تا قبل از پیروزی انقلاب سیاست مخرب و ویرانگر تک‌محصولی از پشروی باز نماند و برنج را هم از هجوم خود بی‌نصیب نگذاشت.

آینده

قرن بیست و یکم قرن ایران و گیلان است. اینک در آستانه قرن آینده همراه با دگرگونی‌های عمیق و بنیادی به پیشواز آینده می‌رویم از یکسو با کوتاه کردن دست اجانب و کسب استقلال سیاسی بسوی استقلال اقتصادی گام برمی‌داریم و از سوی دیگر با فروپاشی شوروی سابق و باز شدن افق‌های تازه

ارتباط اقتصادی و اجتماعی با همسایگان دریای خزر مجدداً برقرار و در آینده گسترش بیشتری خواهد یافت و گیلان موفقیت از دست رفته را بتدریج باز می‌یابد و مهمتر از همه کشف حوزه‌های عظیم نفتی در دریای خزر آینده امیدبخشی برای همه همسایگان بویژه ایران و گیلان بوجود آورده است.

ایران با موقعیت جغرافیائی حیاتی گره اصلی مواصلاتی و نزدیک‌ترین راه تجاری شرق و غرب و شمال و جنوب جبر جغرافیا و منطق اقتصاد و همه موانع مصنوعی و مقطعی سیاسی را از سر راه کنار می‌زند و در آینده‌ای نه چندان دور حوزه دریای خزر محل سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصاد جهان آینده خواهد شد. و ایران مرکز اصلی قطب جدیدی در دهکده جهانی خواهد گشت و گیلان نیز بعنوان همسایه دیوار بدیوار کشورهای منطقه دریای خزر محل طبیعی استقرار مراکز تجاری و اقتصادی آن، موقعیت استثنائی گیلان، طبیعت سرسبز و پر نعمت و باران‌داز طبیعی و مطمئن خلیج انزلی مناسب‌ترین و ممتازترین منطقه تجمع مؤسسات اقتصادی و تولیدی و انباشت سرمایه است. ایران و گیلان بعنوان مرکز اصلی یکی از قطب‌های نیرومند اقتصادی دهکده جهانی از هم‌اکنون باید خود را آماده پذیرش مسئولیت‌ها و وظایف موفقیت مهم خود بکنند.

در آینده‌ای نه چندان دور مجموعه اقتصادی رشت - انزلی رقیب شایسته‌ای برای شهرهای مهم اقتصادی شرق آسیا نظیر هنگ‌کنگ و سنگاپور که بعد نهائی رشد و توسعه رسیده‌اند خواهد شد. مخصوصاً در شرق آسیا و در پایان قرن بیستم با تصرف مجدد هنگ‌کنگ توسط چین موقعیت اقتصادی ویژه آن از بین می‌رود و در غرب آسیا ایران و گیلان موفقیت جدیدی کسب خواهد کرد که باید نهایت هوشمندی را در بهره‌برداری از موفقیت نمود. برنامه‌ریزی‌های مربوط به توسعه گیلان و بازسازی و نوسازی رشت و انزلی باید با آینده‌نگری خوش‌بینانه و بلندپروازانه صورت بگیرد و این دو شهر را بصورت یک واحد متروپل و مجموعه اقتصادی بهم پیوسته در آورد که شایستگی جذب سرمایه‌های عظیم مادی و معنوی را داشته باشد و با احداث تأسیسات مدرن رفاهی علمی و اقتصادی، امکان بازگشت هموطنان خارج از کشور و پذیرائی تکنولوگ‌ها و تکنوکرات‌های داخلی و خارجی و سرمایه‌گذاران بین‌المللی و انبوه توریست را که ماده خام و اولیه صنعت سرنوشت‌ساز توریسم یعنی بزرگترین صنعت قرن آینده‌اند فراهم نمود.

احداث آبراه آزادی (کانال پیره‌بازار - رشت - انزلی همراه با اتوبان و مسیر تراموای برقی) نخستین گام این راه درخشان است.



«هسا و اساشعر و شیوه‌های امپرسیونیستی»

قرار گیرد لااقل اشتراک عواطف و ارتباط با خواننده باید مدنظر باشد که دست یافتن به چنین آثاری در اسلوب امپرسیونیستی مشکل است چرا که کمرنگی عواطف شخصی یعنی مصادره همین عواطف به نفع تجربیات عینی و بیرونی است. دیگر اینکه یک اثر هنری را نمی‌توان بکلی میرا از اندیشه‌ای دانست که عواطف محض اثر را به هدیانی شبیه می‌کند و اگر همین اندیشگی در منطق شاعرانه هضم شود یا خود از چنین منطقی برخیزد با نظر داشت دو جانب قضیه (ابزکیو و سویزکیو) از حالات انفعالی در هنر می‌کاهد و جنبه‌های فعال و زنده و محرک شعر را برسته می‌کند که آقای شمس لنگرودی در ویژه‌نامه هاشاعر (ضمیمه شماره ۳۲ گیله‌وا) به این نکته باریک نظر داشته‌اند.

هسا و اساشعر را نباید با شیوه‌های امپرسیونیستی همگن و همگون دانست چونکه نه به عواطف صرف متکی هستند و نه به بازتاب صحنه‌ها در یک لحظه و یک نقطه خاص پاره‌ای از حوادث را هم بر نمی‌گزینند تا مانند هایکوها تصویری منفعل و صرف ارائه دهند، از طرفی اسا و هسا که هم نماد و هم ایماژ را در خود دارند نه نمادگرایی صرف هستند و نه ایماژگر خشک که شعر نمادگرا احتیاج به توجیه و تفسیر دارد و شعر ایماژگرا به دنبال صراحت و روشنی است. بطور کلی امپرسیون و نماد و ایماژ بنفع اسا و هاشاعر مصادره می‌شوند اما این شعرها تحت سیطره هیچ یک از آنها نیستند تا در شیوه‌ای نوین و به ابعاد گونه‌گون به جهانی کردن بومیت خود بنشینند.

امپرسیونیست شیوه‌ای است که از نقاشی به ادبیات راه یافته است. گروه نقاشان امپرسیونیستی سعی می‌کردند تأثیری که یک موضوع بیرونی در لحظه خاص بر ذهنشان گذاشته است نشان دهند. همینطور امپرسیونیست در ادبیات روشی شد مبنی بر اینکه نویسنده یا شاعر تأثیر موضوعی را در زمان و مکان خاص در اثرش نشان دهد. نویسنده امپرسیونیستی بر زندگی درونی شخصیت‌های داستانش بیش از واقعیت بیرونی تکیه می‌کند. با همان ذهنیت روانشناسانه؛ شاعر امپرسیونیستی پیش از اینکه به گفته‌الایوت: به شعر غیر شخصی پردازد و به تجربه همگانی‌تر؛ حساسیت خود را نسبت به تجربه نشان می‌دهد نه خود تجربه را. تک گویی درونی هم که بهترین آثار قرن بیستم را در بر می‌گیرد منشأ روانشناسانه دارد و از تقابلات و تناقضات محیطی بوجود می‌آید اما ذهنیت روانشناسانه در اینجا تصویر و توصیفی از تجربه را نشان نمی‌دهد بلکه خود تجربه را با عالی‌ترین ابزار هنری در یک تشکل ناخودآگاهانه نشان می‌دهد تا جایی که کلمات خود شیی می‌شوند و تجربیات بیرونی درونی شده نه وهمیات صرف توصیفی و تشبیهی. هاشاعر و اساشعر تجلی‌گاه چنین تجربیاتی هستند اگر چه هیچ اثر هنری وجود ندارد که بکلی میرا از عواطف شخصی باشد اما شیوه امپرسیونیستی به حدیث نفس منجر می‌شود و مکتوبات شخصی، که گاهی تنها راه توجیه و تفسیر چنین آثار رجوع به صاحبان آنهاست. حال اگر حرف الیوت مبنی بر کمرنگی عواطف شخصی نتواند ملاک آثار شرقی



تِلا وَنَگِ، دِل م تنگِ
روجا اِسا کوه لَو
گینه مازیا رِ وَنَگِ

دیم به ویشه

بانگ خروس، دلم تنگ / روجا [ستاره صبحگاهی]
بر فراز کوه / می‌گوید بانگ مازیار است / رو به جنگل

قائم شهر - صادق ربیعی

آته آسمون دربو
آته دربو ستاره
هر روز و شو
ته چشم دیما

چرا درنه

یک آسمان دریا / یک دریا ستاره / هر روز و شب /
در اطراف چشمت / می‌چرخند.

چمستان مازندران - علی کفشگر

بعد از سالها انتظار منتشر شد:

شعرهای گیلکی افراشته

محمول راو بارقله‌ای



گردآوری و برگردان به فارسی
محمول پاینده لنگرودی

قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور

در ازای ۱۰۰۰ تومان تمبر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

نشر گیلکان

ه. ل. رابینو
فرمانروایان گیلان
مجموعه چهارگفتار پیرامون

تاریخ و جغرافیای گیلان
ترجمه

م. پ. جکناچی - دکتر رضا مدنی

نشر گیلکان

قابل وصول با پست سفارشی

در ازای ارسال ۳۵۰۰ ریال تمبر

نشانی رشت صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵، نشر گیلکان

گیلکی نمایشنامه

* مستزاد و ترجیح‌بند

* ضیابری لهجه مره بوگفته بوبو

* آهنگ آمره بخانید

(اولی پرده)

(دومی پرده)

چندر با آباداکنم جنگل بیابانا - اوئی کاس خانم جانا

اوی خاک به مه سر عم پسر لعنت به شیطانا - اوی عم پسر جانا

هر سال چره پاره کنم مه تازه پیرهانا - اوی کاس خانم جانا

پیشفکر یا بخشار «نیواشان» قبرسانا - اوی عم پسر جانا

دونه تلمبارا واسی امسال بگردانم - گرتو بگو جانم

اول واسی صافا گنی ته قرض قولانا - ته ترس و هولانا

تا خسته بوستم آوفکن تو مه سر و جانا - اوی کاس خانم جانا

ته قرض و قولان واسی درکف به میدانا - اوی عم پسر جانا

چنگزکنم آن ولک باغ توند دارانا - بی قیل ناهارانا

تاکج وورایو کالبوجا، مور جانو مور جانو - ته عمرا ارسانو

اما به شرطی کی نواره توند وارانا - اوی کاس خانم جانا

اول بشون تاویل بیگیر ته تخم نوغانا - اوی عم پسر جانا

اوی کاس خانم جانا - مه جان ته قربانا

اوی عم پسر جانا - مه دس ته دامانا

مه جان چیه اوی کاس خانم

نسیه فشان نقدا بچسبانا

عالم ته قربانا، اوی کاس خانم جانا

مه آدس تانا، اوی عم پسر جانا

تنها نشا هم ولکا ارجین، هم گدن بارا - بردن تلمبارا

گیرم طلاگیتن دری مه دونه گازانا - ته دیل نوازانا

من ارجینم تو ولکانا درگان به فرقانا - اوی کاس خانم جانا

دقکش چره واستی بیون سلطان و مستانا - اوی عم پسر جانا

امسال طلاگیرم گیرهئی، ته اون پيله گازا - اون زرد گروازا

ته کج اگر بودا گنو امسال به اندازو - مه دیل بوهورتازو

تا غرضه جا دقکش بیون مستان و سلطانا - اوی کاس خانم جانا

هف شب نهم ته میفره سر اوردیک فوسونجانا - اوی عم پسر جانا

صد من گجا امسال سرانگوشتی کی بیشمارم - گوش و گمان دارم

بسا خشک گوشتن نشا، مه چرک دسمالا - ته گردن شالا

فندم ته سرگی، من مه دس رنجانا ارزانا - اوی کاس خانم جانا

چی نقد و چی نسیه باور مه امشب نانا - اوی عم پسر جانا

اوی کاس خانم جانا، مه جان ته قربانا،

اوی عم پسر جانا - مه دس ته دامانا

مه جان چیه اوی کاس خانم

نسیه فشان، نقدا بچسبانا

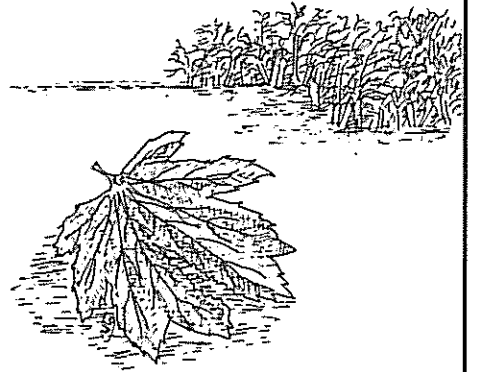
عالم ته قربانا، اوی کاس خانم جانا

مه آدس تانا، اوی عم پسر جانا

۱ - چندر = چقدر ۲ - دونه = دوعدد، دودانه، دوتا ۳ - آو = آب ۴ - چنگز = ته شاخه‌های هرس شده‌ی به جامانده از درخت توت ۵ - ولک باغ = باغ توت، توتستان
۶ - توند توت = tünd = توند، تند، شدید ۷ - توند توت = tund = توند، تند، شدید ۸ - گوش گمان داشتن = انتظار داشتن، امیدوار بودن ۹ - ته سرگی = به سر تو قسم ۱۰ - بخشار = چال کن
۱۱ - وورایو = از مصدر وورامستن = از تخم خارج شود ۱۲ - کالبو = ظرفی که با پهن گاو ساخته می‌شود (= کالبی درشت) ۱۳ - نیواشان = یکی از روستاهای وابسته به ضیابر (نویاشیان)

پٿيز ولگ ريز

هادى غلام دوست



- مو!؟... (هنده آه بکشه، يواشى بٿوته) نودونم.
- نودونى!؟ چره!؟
خوسرا توکون بدا: تى همره گپ زېنم مستا بٿونم. مى گبٿون گو ما
بٿون مى دپل ميئن.
يکته ولگ دار سراجى بکته چپر، خودشا جيما گوده، طاق واز
گل سر دراز بنا.

ريکاي اونا نياء بٿوده؛ خوسرا توکون بدا: بيچاره! چى بٿو
پٿيزه ميئن...!

- چى بٿو!؟

- راسى نپنى اى ولگا!؟. ندى چو تو جٿون بدا!؟... بهار اگه اپنا
بدهبى چى تر و تازه بو، آلون ايتوبى خيال نبي... آدما واس
خودپما بناى اون شى بزه سبز ديم سر، هچيني حرير سر بنايى...
لاکو خنده بٿوده: پٿيز چى کونه آدم همره.

- دونى چيسه، مونخانم پٿيز ميئن تناء بٿوم، تنايى ميٿم.

- تمپنى، سک جٿون دانپن شمه!

يک ده فارى گرم باد بگنسه. يکچى باغ ميئن پيله صدا بٿوده؛
يکچى ديل بشکسه. گرم باد، لاکو چين چين گولدار پيران پرا پته
پرچين ورجاچى ويته بوشو.

ريکاي شيون بکشه: تو دونى اى گرم باد پٿست، پيله ورف هٿا با
نه!؟ چى گونى!؟. مى «واسى» خنده گونى؟

لاکو که توره توره باد اونا خو همره بورده دبو، بٿوته: هله پيس تا
پنم چى پيش هنه.»

ريکاي هاچمسه يه چيکال آٿو ويته فٿوده لاکو پٿت سر، خو شه
بٿوته: تى ريفا اپنم تا به قيامت، هچينان بٿوم خوشک آجار چم.

گرم باد هوتو تور توري زي. دارون شاخان، پيچ واپيچ
خوردن، ولگون خيلى خيلى، آسمون ستاران هنى، تو خوردن،

گل سرکتين. رپک چيشم، يک ده فارى زرد ولگا فکته: چى بٿو!؟
شمه را «يار» قال بنا که ايتو هيزار هيزار خٿونين زمين!؟... راسه

راسه پٿيز ميئن تنايى آدم مينه!

* * *

آبان ماه ۷۴ - لاهيجان

- «چى قشنگى!»

چى گولى!

خندن بكونى «مى واسى»؛

ده چى بونى!!

لاکو سبز چيشم، برق بزه. اين بولور گردن توکون بو خورده،

اسلک مچانى وٿسکسه:

- خنده بكونم تى واسى!؟. توري مگر!؟.

- تور نيٿم، تى عاشيقم.

لاکو پيله خنده بٿوده: تو فقط بومونسى اى دونيامين که

مى به خو عيشقا بروز ندا بو که اوانان بدا...

- بد بٿو دم!؟.

لاکو هنده خنده بٿوده: خاسى تى شعر ميئن بوگوى «مى به» نه

«مى واسى».

- هو توري که آلون مى به خنده کارى!؟.

- آها.

- آزا هي تو!؟.

لاکو خوسرا يواش توکون بدا، خو شيطون چيشمون همره اونا

نياء بٿوده؛ يواش بٿوته: «آزا هي تو».

ريکاي آه بکشه خندا ق آٿو نياء بٿوده؛ آٿو دٿوس پرچين چير...

- تى آه بوخورى اوکوه کمرا...

ريکاي کوه نياء گوده، دارون ولگ سورخ و زرد و نارنجى

بٿويئن.

- مه بازي درى!؟.

- تو چى خيال کونى!؟.

عسک!

برا بداریم.

تی امره دامادا نیدینم، حجله بی دامادم به مگر...؟!
دس تاودا خو سینه میانا وامخته کی دامادا نیشان
بده...

انا، آعسکا دینی، آقای داماد عسکه، می گول پسر عسکه
هه روزان اینشالا واگرده، بعد بیدین هه چولا ق پا امره
چی عروسی بیگیرم اون ره.

بازون بیگیت توند و توند، خو پسرا ماچی دائن...
بیچاره ای تیکه کاغدا زردا کوده بو، ان قدر کی اونا
ماچی بدا بو، خو چشم و دیما واسه بو، اما خب کی نیگا
کودی، صاحب عکس چی جوان بو! ان دیم شاهنامه
پهلوانان عسکا مانستی، هوتو درشت چشم و ابرو، هوتو
سیامو، هوتو چارشانه و سورخ جول...

روخان آب بیقراری کودی، خو دیل میان گب زئن
دوبو، راز و نیاز کودن دوبو خوامره، خو پسرامره،
شایدیم خودا امره، ایتا عقیق انگشتر و ای جوفت
گوشواره نی خو دست میان داشتی، حتمن خاستی خو
عروسا رونما فاده...

ناخبر توند باد جه پوشت سر اژدها مانستن نعره بکشه
و ان دست جا همه چی یا چنگ بزه یو خوامره بیرد،،
هولا بوسته بو، خو سرکله یا زهئی، نانستی چی بکونه،
فقط داد زهئی، ایما مانا دوخادی، خودایا دوخادی،
: خودا، می زاک عسک، می تازه داماد عسک، می جان
زای جان ...

هتو نیگا کودی اما کاری جه ان دس بر نامویی، روخان
آب ان جوانا بردن دوبو، ان قشنگ صورت و سیا چشم و
ابرو هوتو کی خو مارا فاند رستی، آبرو بازی کودی و
دورا بو. ده فقط آب بو که پیچ خوردی و لوله بوستی ...
بیچاره پیرزنای، ان صدا بیگیتته بو، ده حتا انا گریه
نامویی، خالی آبا نیگا کودی و درد ناله زهئی، حتمنی یاد
او روز دکفته بو کی ان جان پسر سربازی رخت بر تن
داشتی و جنگ شوئن دوبو...!!

قزوین - تابستان ۷۵

- هتو کرا خوره راه شوئن دره، هر روز مانستان، هه چن
سال مانستان، خو همیشه رختا دوکونه راه دکفه، دارو
دیوارا نیگا کونه، خیابانانا، دارانا، چه دانم، آدمانا،
مردوم زاکانا، خو امره گب زنه، خوره خنده کونه، معلوم
نیه شایدم گریه کونه. ان چشمانا نیگا کونی خوشکه،
اشکی اگر فیوه حتمن جه دیل فوکونه، مردوم وختی انا
دینیدی، هر کی ای چی گه ...

ای نفر گه: پیرزنا کابیدین، جه غصه به چه روزی دکفته ...
اوی نفر گه: اوخی، ایلاهی بیمیرم، خودا هیچ کسا مار
نوکونه ...

ای نفر ده گه: الله اکبر، دونیا یا دینی چی بازبان داره ...
مردوم کارم همه جوریه، مسخره کونیدی، خنده
کونیدی، دیل سو جانیدی، خیلی یانم کی ان داستانا
دانید خائید انا پول فادید، ولی اون فانگیره، آخه گدا
کی نیه، خالی بوسوخته دیل داره ...

غروب دمه، هنوز را میان دره... باد آمون دره، سردباد،
خیال کونی انا ترس واداشته! خو چادورا خورا اوپخته.
تا انا یاد دره همیشه بادا ترسه ای، جه اووختانا کی
کوجه زاک بو، ان مار بوگفته بو:

- گولنار بادا بترس، بی صاحب باد هر وخت بایه خوامره
خرابی ام آورده ...

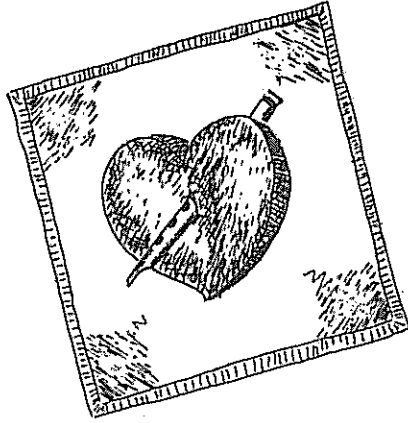
راست گوفتی ان مار، هو روزم کی ان پتر جنازه یا جی
میدان سر باورده بید باد آمویی ...

پائیز باد ان دیم کولا خوردی و ان سفید گیسا چادر
مشکی جیر بازی دایی، فارسه بورو خان لب.

هو تو بیسا، ماتا بوسته آب میان، انا خنده بیگیتته، خو
خیال درون حتمن ای چی بیده بو، شایدم ان واسی
بوکی سیا کلاچ اذان وخت اون خانه سرجور بخانده بو.
بی خیال خورویا واگردانه، دو وارده راه دکفته.

: کوی شوئن دری مار...!?!

خاسگاری، وایشیم، خب نیه مردوم دخترا انقدر چوم



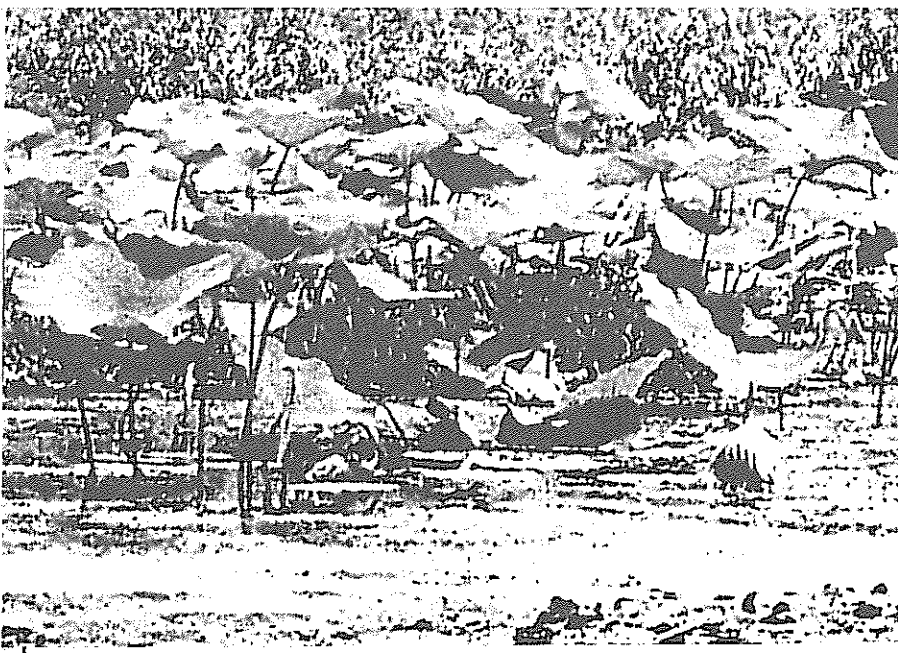
فرزین فخر یاسری

راز

اڳيان ده ڪهنه بوبو سته... تو هنوزم جواني. هنه واستي يه
 ڪي شاد آهنگان زني. تي ديل اي جگا بنده! اتو نيه؟
 -الان نه، او وخت ڪي جه تو پيله تر و جوان تر بوم چره!
 :اونم ترا خاستي؟
 -نانم ولي بخت اي چي ده خاستي.
 :پس هر جور بوبو وا ياد بگيرم. اما آخر انم ڪي مشڪل
 ديل داره!
 -هتويه... تو اونڌو نبال نگرده، اون خودش ايه... ڪار
 ديل ياد گيفتي نيه، خوره خوره ڪه.

اي روز ڪي روخان لب نيشته بو ڪولي گيران نخ و
 قارماق فاندروستي بيده ڪي اي نفر نخ تڪان خوره. فڪر
 بو ڪود قارماق سر غذا وسي يه ڪي ماهي آيه. بعد خنده
 بو ڪود و خومره بو ڪوفت قارماق سر غذا عين مي ديله!
 اما مي ڪاس ڪولي ڪو؟... راستي روخان تا ڪويا شه؟
 خاب معلومه، دريا. پس منم وا مي دورونا دريا چا ڪونم.
 مي ديل به ڪويا بنده؟ نانم! شايد اي روز بخت مي مره
 سازگار بيه مي رازا بشناسم، شايد.
 بعد خوني لوله جه خو جيب بيرون باورد تاودا آب
 ميان و بوگفت: اوو... چقد سوبوک بو. حتمن مي رازم
 هتو سربوڪه.

جه او وخت ڪي ترا بيدم يڪ ماه گو ذره. جه همه چي
 دکفتم. همش افڪرم ڪي چو تو ان همه قشنگ آهنگان
 اون امره زني!
 -خاستي ايتا بيهيني ترا ياد بدم
 :هو روز اولاً فاگيفتم ڪي ياد بگيرم. روزان شم روخان
 ڪنار نيشينم هي فوزنم اما هيچي ياد نيگيفتم. آنا مي جيب
 ميان دره، بيا بيدين.
 -ڪاري ناره ڪي، تي نفسا بيگير، لوله دورون فو بزن،
 بازون تي ديلا بنه اونڌو ديل ميان، ديل به ديل بسيد، اي
 ديل بيبي هر چي تي ديل خايه بيرون آيه.
 :اڪارانا بو ڪو دم، نيهه. ڪتاب نت فاگيفتم مرا حالي
 نوبو سته... تو نت داني؟
 -ان ديل ڪاره، نت ڪار نيه ڪي، آنا بنه به حساب ديل.
 :پس ڪي چي بو ڪونم؟
 -نانم، شايد اشان همه ايتا راز بيه ڪي امه مانستان دباخته
 آدمان ديل تان دره.
 :چو تو تانم رازا بياقم؟
 -خاب امه ديل دورون نها، هر ڪس زندگي ميان نها.
 وانورس... تي زندگي دورون هم نها. اگر ديني اساننا،
 اي روز آيه، پيدا به. الان خيلي زوده، تره فشار ناور. تو
 هنوز پونزده سال ويشتر ناري. اما من مي عمرا بو ڪو دم.



گیلہ تی تی

سیا شب بوشو، صوبه، پرزئه سیتی
 بامو گول بهاز آمره گیلہ تی تی
 گیلہ تی تی تنه سبز پوش داره
 شاده کی سبز اوخانا خوش داره
 گیلہ تی تی

چی عجب پا بنائی سبز اوخان
 آمی دسکلا صدایه دیپچسته آسمان

* * *

گیلہ تی تی گیلان نازا بیدین
 هوا جور مرغان پروازا بیدین
 هیست گول ولگان ایازا بیدین
 گولعداران تی پیشوازا بیدین
 گیلہ تی تی، هر جگا تی گب گبه
 بوجوره تی مرتبه

* * *

گیلہ تی تی، گیلہ تی تی گیلکان ملکه
 گیلکستان تی قدم مبارکه
 هان هازار نقش داره چرخ فلکه
 تاهسا فاندایه جه دس دبه

* * *

گیلہ تی تی گول بهار،

چی قشنگه تی وقار

جه آمی کوچه دوار

ترا یاده گابزاجی خورم کره جه ترخه بو؟

ترا یاده دانگوراش دریا کنار مرخه بو؟

دریا ده کوله ناره، سوکوله خیس دواره

صفای دریا کنار، نام آویره؛

خفابو دریا کنار ایجگره

گیلہ تی تی سیاسان نفسا توشکه زینیم

شواله خنده یه آفتاب ولانه دس بجایه

بندرانزلی - محمد تقی بارور

رضا صفایی سندی

پیشوازیان

آتش بیگفتائی او جور، ته جسم و جان سوختاندره

حالی نمانسته ته ره، آن توشکه اورسفتاندره

اگننه فانوس دورون، نفتی نمانسته آسا

سوسو اگه باقی بیه، شئال مترزسه بوندره

تی خانه سک او جور بیه، عشق هوس بازان بیه

جی لانه مین مرغ و خوروس، شئالان آمره شوندره

روز و شوانا شماری، ونگ مره عیدا دینی

ناجه بمانسته ته ره، تازه بهاران شوندره

سوکولو صوبادام خانخا ره، آواز نوخانیه دال بدال

یعنی کی دونیا آروزان، خفخان بیگفته بوندره

تسی تی داران باغ مین، باد باهاریا نیهین

مرغان جنگل غلغازین، بولبول تا مازه بوندره

عشق مجازیا فیشان، آن حقه بازیا فیشان

عالم جی آن چرت و چولا، حیران و منتز بوندره

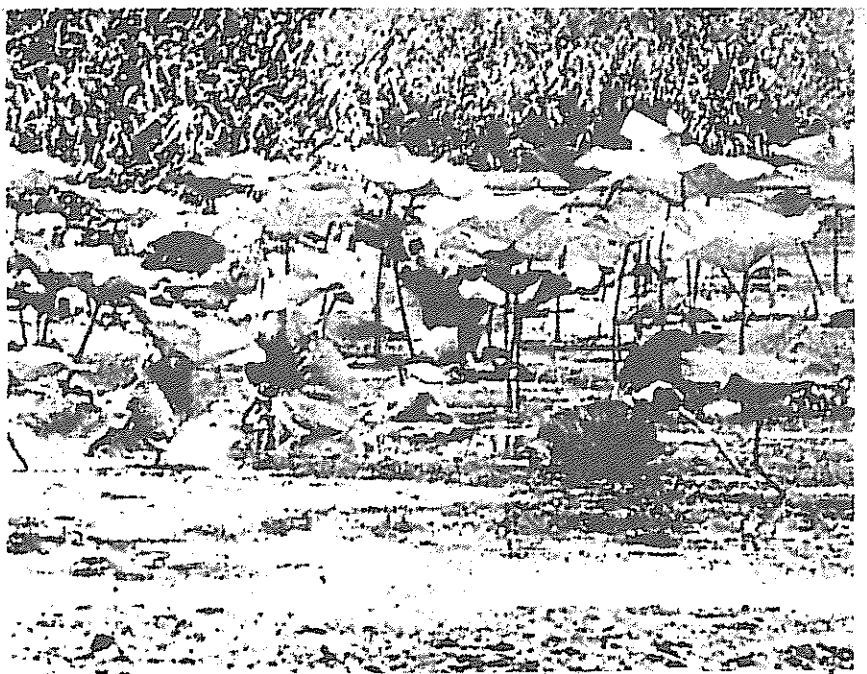
بازم «صفا» دیل مین، آن همه غم چی ره دره

کی ته اوخانا ایشتاوه؟ گوشان همه کر بوندره

فومن - زمستان ۷۴

* کتنه = کهنه، قدیمی * ونگ = گره * سوکولو = خروس * خانخا = صاحب خانه * خفخان = خاموش

صدا * تامازه = بدون آواز، ساکت و خموش * صفا = تخلص شاعر



گیلکی گالش

«گیلان جان»

گیلان جان، کی گونه، سبزه تی دامون؟
آلاه شاهیده، سورخه تی دامون
بشین، گالش وجه ک جی پورسین
چره داز بی قراره، وره نالون!؟

۲

گیلان جان، پوبکورده تی دل دو
دره من، فک بته، و کته یه لو
بشین، من دامون دازون بوگین
بنالین، زاز دکته، دامون کو!

۳

گیلان جان، «ایلمیلی»، سورخ قبا یه!
شما موس، تی چومه، دلفک تی پایه
هزاران گب دره، تی کاس دریا
بنازم، تی چوم و تی دس و پایه

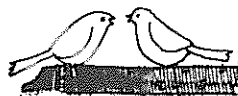
۴

گیلان جان، آسمان بوریه گونه زاز
کلاچ دار توک نیشته، گونه قار
تی سخت یال سر، ورگ زو کو گونه
گالش شول زنه: چه خن و کیه کار!؟

م - مندیج

(دکتر سید مجتبی روحانی)

وره = بره - یو = جمع شدن - انباشته شدن - به معنای نفع، یاد، نفع هم
هست - دو = دود - اندوه - دل دو یعنی غم و غصه و اندوه دل - فک
= لانه - آشیانه - لو = نوعی مار - خزیده - و کته = شد - مین دامون
= زرفای جنگل
«ایلمیلی» = نام کوهی در آخرین نقطه شرق گیلان و مشرف به دریا -
نام شعر معروف «ایلمیلی» سروده زنده یاد مهندس سید مرتضی روحانی
و نیز نام مجموعه‌ای به همین نام از آن زنده یاد - شما موس = نام
بلندترین قلعه کوه در شرق گیلان و مشرف به دریا - دلفک = نام
بلندترین قلعه کوه در غرب گیلان - دره = دارد - کاس = آبی -
کاس دریا - دریای آبی - بوریه = گریه - کلاچ = کلاغ - ورگ =
گُرگ - زو کو = زوکا = یعنی زوزه - شول = فریاد از سر استغاثه و
وحشت و اضطراب و ترس - چه خن و کیه کار = عاقبت کار چه
خواهد شد؟



مازندرانی (ساردی)

«پلنگ ولله وا»

ورازو

ورگ و

کفتار

اسدالله عمادی

وره طعنه زونه، پلنگ پهلوان
ته پنجه پیگ بیه، بشکسته دندون؟

ولی آهوگته، جان رفیقون

پلنگ ر، عاشقی‌ها کرده انسون

□□□

دسه روز لله خونش نیمو

چپون هی هی و نالش نیمو

پلنگ لس لس بورده چفت دیاری

لله ورگ هدا، عاشق واری

چپون بی وفا، رونش نکرده

لله چه حرف نزو، خونش نکرده

که بی گمون بمو بر نوي غرنش

سگون ونگ وا، پلنگ نالش

پلنگ خون، میار بند آبیته

میا، ده ر سیاهی نس دپیته

ببارسته میا، دریوی واری

لله، جوش بزونه، چفت دیاری

لله جار دله، وادپیته، وا

لله، برمه گلی، صدا سر هدا:

که ای صیاد، ته دل بووهه پاره

ته اسپه چش مجبک جه، خون بباره

کجوئه پریته، عاشق ناله؟

عاشق ر بکوشتن، آدم کاره؟

بهار بیه، و نوشه خنده کرده

علفر، اون ماوا، زنده کرده

روخونه عاشق نس، چومه زوجاک

مثلی تازه عاروبس، قشنگ بیه خاک

اشکار، کوک میجش، لس لس شبیه کوه

نسم جه، تاور سو

چپون هم دل بوشا، لله همراه

دپمه دیم، سرهدا بزو و زکا

□□□

بهار بیه، و نوشه خنده کرده

علفر، اون ماوا، زنده کرده

کک والزی و دارواش و میچکا

همه چپون عمور دانه صدا

آیه عمره همین سه روز کوتاه

بنال چپون عمو، لله همراه

چپون خونش ولله صدا

بیه تش کلو، صحرا تش هدا

آها چپون عمو، چه غرنش اینه؟

پلنگ پهلوان نالش اینه؟

چپون: پلنگ عاشق بیه لله وار

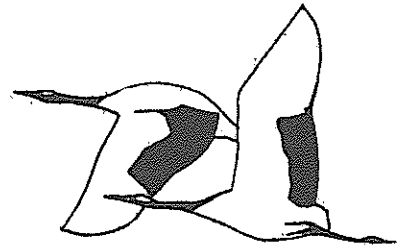
پلنگ پهلوان، ته عم بلار

□□□

بعد از اون همه جاکوه و بیابون

بلوشال و

سینه سورخی خانِه با آه و ناله
 شهید یادگارِه سورخ لاله
 وارِه خون آسمانا جای وارَش
 نهه صحرا دیل سر داغ ماله
 لشت نشا - حسن فرضی پور



فوکونی شانِه سر وختی تی مویا
 زمینا تا فوتوانی تی رویا
 نسیم نازمست تی سیه چوم
 زنه طعنه، بنفشه عطر و بویا
 * * *



تره دارایی و دولت مناطه
 آمی خنه گلی، گوله خلا ته
 قلم تگوده پا، میرزا قشم شم
 چی دنه حوزمت کاغذ دواته
 * * *

مو پائیزم تو او تازه بهاری
 گول قالی مانی نقش و نیگاری
 مرا چی به جه رای مهربونی
 بیگیری تو، تی سایه جیر بداری
 لشت نشا - محمد دعایی



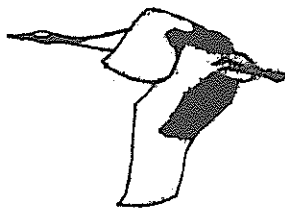
پساگینا وازای تی گند گاله
 بساتی رو به قبله تی مواله
 نه آتش نه کله نه ماشه نه ئیز
 لله جی فی زنی خالی زغاله
 * * *

بنفشه گول فشانه سبزآن سر
 کولشکن پر واشانه کیشکان سر
 اگر تانی تو می توشکا واکونی
 نوا توشکه زئن می توشکان سر
 شیجان خممام - رضا ملائی

همه جیبا کنی با مهر و نی
 عجب جنوری ایسی فوونی؟
 تره شوسته دری پول پلا جی
 همه تنگه کشی تی اسبه زنی
 * * *

چره هنده تی اخمون وانبونه
 چره لابدون بزه تی درجیکونه
 پریشونا نوکون ته، تام بز ن تام
 پتارونه خودا دونه فوکونه
 لاهیجان - محمد علی زاهدی

شیمی دولت سراگوزبی کناره
 همیشک آوزیادی غوصه داره
 امی خنه مقز منجیل پورده
 خولاصه هرکه واهی را دواره
 * * *



تو می پوشت و پناهی مو تی سنگر
 امی سر نابو یتنه بالئس سر
 نه جینه غوصه و نه نقل ن بو
 عجب روزایی بو؟ الله اکبر
 بندر ماهشهر - جواد شجاعی فرد

خیال کرده کنج

(پرسه خیال)

چونچی

وا کته آبرِ موسون
ایره، اوره بکتتم
گای بوشوم چایی باغ سر
گای بومام بیچارور
همه امره دکتم
یه روز خوش مونیدم
نه بکاشتم، نه بیچم
آوه خالی که می گوله جیر بوشوم فَشکسه
تا که مر یاد دَره هر جا پانام
غم بوما می جونه - گینه دَشکسه
م گونن کبله تقی
سیکینای - مشت روبابه دتر - می پلا پوچه
یته چون دو ته زیل می ثروته
چی بگوم، می دیل دردا که بگوم
خیلی وخته که می قاب، دوز بکتته
پارسال برف که فدا می اتاق، چیکه بوما
نو تونستم یه حلب نفت هگیرم
مو و می زن، یه طرف
کی تونه ای زاکون جواب بده
همه سال وختی که ای موقع بونه
یته غصه هته می گوله گینه
می زناک تا که می سر غور غور زنه
پا برانه دوتم اون حرف مین:
سیکینای! روزگاره ده،
چی تونیم بکونیم
ای سگ زندگی هنده بهتره تا که بیون
روزگاره چی بیدی
شاید پس فرده ورق ورگرده
معصوما! تی سر دسمال دبوس!
مندالی! خوب تی پیچاره کوکا کون!
- یه زیل چوجاق بیچین!
- یه زیل باد با گینه خوجه فیچین!
فرده مه به عروسی.

با پرورش از شاعر بخاطر انتادگی بخش عمده ای از شعر که در شماره ۳۶ به صورت ناقص چاپ شده بود بار دیگر چاپ شد.

پوشت سر بدا بگید
- توقایی داریم
دریا آب،
خود خونقا

نیشتاوه...

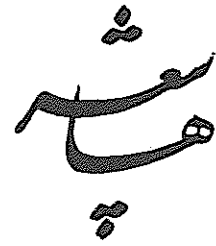
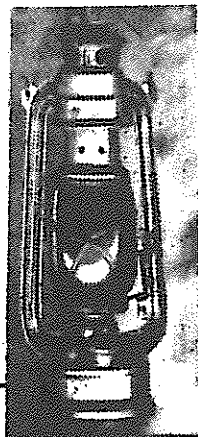
کلاچانا
سس نیگه،
باقلا باغ مترس

تی دلینی
خوش
به اون باغ پائی یه...

بخالی آینه یه
کفته مرزسر
ما،
خورا فاندیره - گه:
- بجاران آشکله آبدرسه...

رشت - ف. پ. (شاتکی)

۱- بگذار رشت سرمان بگوند / عاشقیم / آب دریا، پژواکش
را نمی شنود...
۲- به کلاغان / حرفی نمی زند، / مترسک باغ باقلا... / دل تو
خوش است / به باغ پائیدن او... /
۳- بنداری آینه ایست / افتاده بر روی مرز شالیزار / ماه، /
خود را می نگرد و می گوید: / تجمع آب است در شالیزاران
دروشده...



۱
تورنگان پرکشین
توفنگان لوله
مرحبا با روت نم
پرکشیدن قرقاولها / لوله های تفنگ / مرحبا به
باروت نم کشیده

۲
باغ و بولاغا ایوارده
پاییز دامان واشاده.
ای پریره زرد و لگ

دهبه سر
یک بار دیگر در باغ و بیشه / پائیز، دامان گسترده
است / یک دامان پر و لبریز از برگ زرد.
رشت - کامبیز صدیقی

(تالشی)

۱
پتی رشته دگر
هم آوی سر
ترا گردنبند بو بو
حباب را حلقه حلقه / می باقم در آب / گردنبندی
برای تو

۲
گوده گوده، پشمه نه
میل گینه رچ به رچ
نه نه، حوصله وهج
گلوله های پشمی / میله بافتنی رچ به رچ / مادر،
حوصله می بافد

قزوین - جمشید شمسی پور

آیا گویش گیلکی در شرف زوال است؟

گیلکی لهجه است یا گویش یا زبان؟

پیش از پاسخگویی بدین پرسش باید تعریف این سه واژه را روشن کنیم. زبان به شکل‌بندی خاص قالب‌های نمادین به صورت کلمات یا واجها یا ویژگیهای دستوری و گرامری اطلاق می‌شود. زبان بخشی از فرهنگ است که هویت قوم یا ملتی را معلوم می‌دارد. گویش به زبان‌های بومی که از شاخه‌ها و زیرشاخه‌های تنه اصلی زبان یا زبان مادر جدا می‌شود گفته می‌شود. لهجه آهنگ بیان است برای گفتار زبان یا گویش خاص.

بنابراین تعریف، گیلکی هم لهجه است هم گویش، هم زبان. لهجه گیلکی همان آهنگ ادا کردن الفاظ و واجهاست است که بفرانخور بار فرهنگی و اقلیمی متفاوت از سایر مناطق و بلاد و کشور است ولی آیا آنرا گویش بدانیم یا زبان خود جای مباحثه است که در میزگرد سمینار فرهنگ و ادب گیلان که در شهریور ماه ۷۲ توسط دانشگاه گیلان بپا گردید و اینجانب نیز عضوی از آن میزگرد بودم مورد مناظره و مکاشفه قرار گرفت. هر چند وضعیت آن نه در آن میزگرد نه بعد از آن نیز معلوم نشد. اگر اصل بودن و مادر بودن زبان در رسمی بودن آن زبان در تمام سطح کشور باشد پس زبانهای بومی دیگر به تبع غالب بودن حکومتی آن زبان فرع و شاخه خواهد بود و گیلکی نیز که در جغرافیای محدود و در افواه جمعیت محدودتر جریان دارد بمنزله گویش نگریسته خواهد شد. ولی اگر به تاریخ و ریشه‌های فرهنگ رجوع شود آنوقت می‌توان اثبات کرد که گیلکی اصل است و فارسی فرع، و تفوق حکومت و جغرافیا تعیین‌کننده نخواهد بود. کما اینکه وقتی به قلمرو آریائی نژاد و ایرانی تبار در ایرانویچ مراجعه کنیم که از مثلث «اتاق» - تاجیکستان و افغانستان تشکیل می‌یابد مشاهده خواهیم کرد ایران کنونی در حاشیه این قلمرو عظیم است و خاک خراسان و افغانستان و تاجیکستان هسته آنرا تشکیل می‌دهند و صرف اینکه وسعت و جمعیت ایران کنونی را ناشی از تفوق و اصالت زبان متداول فارسی بدانیم درست نیست و آن همزبان تاجیکی ما در شهر «دوشنبه» ممکن است زبان فارسی را بسیار ناب‌تر و نزدیک‌تر به شکل مادری محاوره کند تا یک همزبان فارسی در تهران یا اصفهان با لهجه تهرانی و اصفهانی‌اش.

مهاجرت‌های شهرنشینی و زوال زبانهای بومی

در برخی از استانهای کشور ما مردم اشتیاق فراوانی برای گویش‌های بومی خود دارند بنابراین

بدان پابندی و وفاداری نشان می‌دهند. شما اگر به ادارات و مدارس شهرهای کردستان مراجعه کنید و حتی در محلهای رسمی می‌بینید که مردم با لهجه شیرین کردی گپ می‌زنند. به شهرهای آذربایجان هم مراجعه فرمائید وضع را بدینگونه می‌بینید، یک فرد آذری وقتی که ترکی صحبت می‌کند احساس راحتی می‌کند تا جایی که تلفظ فارسی برای وی دشوار و گاهی عذاب‌آور است. این اشتیاق بزبان بومی بحدیست که آنها حضور فرد بیگانه‌زبان را نیز در جمع خود نادیده می‌گیرند و عنداللزوم جمع‌بندی محاوره‌های خود را برای آن فرد ترجمه می‌کنند.

برعکس در برخی از مناطق ایران مردم شهر بدلیل شهرزدگی و اجتناب از دهاتی پنداشته شدن بین خود و روستائیان مرزبندی قائل می‌شوند و بزبان بومی سخن نمی‌گویند همین عامل روانی اجتماعی سبب زوال گویش بومی در سطح شهر و ابقاء آن گویش محدود بین روستائیان در روستاها یا مردم بخش‌ها و شهرهای کوچک می‌شود. در شهر کرمانشاه غالباً بفارسی با لهجه خاص کرمانشاهی صحبت می‌کنند وقتی بپرسید چرا به گویش کرمانشاهی خود سخن نمی‌گویند خواهند گفت گویش کرمانشاهی همان فارسی توأم با لهجه خاصی است و آنچه بنام کردی کرمانشاهی موسوم است بزبان محاوره اطراف کرمانشاه، در هر سین و صحنه و قروه و کرند و جاهای دیگر است. حال اینکه چنین نیست. زبان بومی با مهاجرت شهرنشینی مورد بی‌توجهی قرار گرفته و بپوته نیسان سپرده شده است همین حالت دارد در رشت پیش می‌آید گیلکی را باید اهالی «کرباس‌ده» و «رودبنه» و «دهستال» صحبت کنند ولی فارسی با لهجه گیلکی به مردم رشت تعلق خواهد داشت!

احساس حقارت از محاوره گیلکی

وقتی دانش‌آموز دبیرستان بودم، می‌رفتم به مدرسه شاهپور رشت. دورانی که به سالهای ۴۵ تا ۴۷ باز می‌گشت. ما از بخشی از گیلان آمده بودیم که سیکل دوم دبیرستان نداشت نسبت به همکلاسی‌های رشتی خود دهاتی محسوب می‌شدیم.

عده‌ای نیز با ما درس می‌خواندند که دهات آنها اصلاً مدرسه نداشت لذا از ما دهاتی‌تر بودند در آنزمان تعدادی از نورچشمی‌ها در کلاس ما بودند که قبیایشان مثل قیای ما وصله‌دار و شلوارهایشان زانو افتاده و کفشهایشان گالوش نبود. آنها کت و شلوار

اطور کشیده و کفشهای واکیس زده داشتند و کراوات می‌زدند و موهایشان را با پارافین برق می‌انداختند و به صورتهاشان کرم و ادوکلن می‌مالیدند خوش برو رو و معطر بودند.

آنها از اختلاط با ما پرهیز داشتند معلمین هم از آنها خوششان می‌آمد وجه تشخیص و امتیاز آنها در این بود که بزبان فارسی صحبت می‌کردند و زبان گیلکی را یاد نداشتند یا حرف زدن بزبان گیلکی را عار می‌پنداشتند ما هم که زبان‌مان برای فارسی گفتن نمی‌چرخید از دورتی و رفاقت با آنها کناره‌گیری می‌کردیم. برجستگی این دانش‌آموزان ترگل و ورگل گاه برای خانواده‌های دیگران الگو شده بود بسوریکه خانواده‌ها از چشم و هم‌چشمی، با کودکانشان فارسی صحبت می‌کردند تا فرزندانشان نیز آنگونه شوند. بعد هم که به دانشگاه آمدیم باز وضع بهمین منوال بود. ما هنوز همان «گیله‌مرد» بودیم که اصالت‌های گیلان زمین را از روستاهایمان به دانشگاهها آوردیم. جیب پدرهایمان خالی بود و ما بناچار به مغزهای خود فشار می‌آوردیم و تصور می‌کردیم دانشگاه یعنی مغز. این واقعیت برای ما جا نیافتاده بود که برای ورود به دانشگاه و ماندن در دانشگاه نه نیازی به «مغز» بود نه الزامی بدان، منتها باید جیب پدرهایمان پر بوده باشد. اگر جیب‌ها پر بود و کله‌ها هم پوک کفایت می‌کرد!

الغرض باز همدوره‌هایی را در دانشگاه دیدیم که منتسب به گیلان زمین نبودند و یا از گیلان آمده بودند و بدین لحاظ همولایتی با ما، ولی دیواری ما را از همدیگر جدا می‌کرد که ما گیلک زبان بودیم و آنها فارسی زبان. یادم هست که بنزد یک دختر فومنی رفته بودم با این خوش خیالی که همشهری من است و از باب همشهری‌گری شروع کردم به گیلکی گپ زدن او چنان با پرخاش مرا تاراند که انگار بخواستگاریش آمده بودم! و بعد هم در تمام دوره‌های تحصیلی ما در دو گروه متمایز طبقاتی قرار می‌گرفتیم:

گروه نخست گیلک‌های فارسی زبان، اهل پز و قر و افاده و از خانواده‌های پولدار، ختم‌تر و تخص‌تر و شهری‌تر. گروه دوم گیلک‌های گیلک زبان، با حفظ اصالت‌ها و ویژگیهای گیلان جوشیده با مردم ولایت خود، برخاسته از خانواده‌های کشاورز و شالیکار بی‌شیله پيله‌تر، ساده‌تر و بزعمی مشنگ‌تر و ازگل‌ترا در دانشکده ما را دست می‌انداختند و ادای

لهجه ما را در می‌آوردند و انواع جوک تعریف می‌کردند ولی پیش گروه دوم جرأت نمی‌کردند حرف بزنند و ادای آنها را در بیاورند. گروه اول بعدها غالباً سراز بنگه دنیا در آوردند، از ماساچوست و کالیفرنیا ولی ما ماندم و گروههای دیگر آمدند سوار ما شدند!!

استدلال پارسی‌گویی با کودکان بومی

امروز ما دیگر تنها در رشت نمی‌بینیم که خانواده‌ها با فرزندان خود به زبان فارسی محاوره می‌کنند ما در روستاهای گیلان نیز می‌بینیم که پدران و مادران بیسواد شالیکاران با کودکان خود فارسی حرف می‌زنند حتی برای آنکه گویش گیلکی در فراگیری زبان فارسی کودکانشان تأثیر نامساعدی نگذارد آنها با وجود اینکه فارسی را هم خوب یاد ندارند ناگزیرند با همدیگر بفارسی بی سر و تهی سخن گویند.

مصیبت از این بالاتر نمی‌شود که بچه‌ای گیلک باشد و در گیلان بزرگ شود ولی نتواند گیلکی حرف بزند. وقتی از این والدین سوال می‌کنیم که چرا با کودکان خود بزبان فارسی حرف می‌زنند آنها استدلال می‌کنند که کار آماده‌سازی برای مدرسه ابتدایی و تعلیم و تربیت دبستانی را آسان می‌کنند. کودکانی که مکالمه فارسی را در خانه‌های خود نیاموخته‌اند وقتی به مدرسه می‌روند و کتاب و درس خود را بزبان فارسی می‌بینند و آموزگاران نیز باید بفارسی درس دهند دچار مشکل خواهند شد. این والدین غافل از آنند که به کودکان خود آنچه آموخته‌اند و با زبانی که بدان محاوره کرده‌اند فارسی نیست بلکه یک زبان من درآوردی است با لهجه گیلکی و آمیزه‌ای نیم‌پز از گیلکی و فارسی. در نتیجه کودکان آنها در فرآیند یادگیری زبانی عجیب و غریب گیر خواهند کرد که شکل و شمایل فارسی را نخواهد داشت و نه قالب و قاعده گویش گیلکی، و بنابراین نسلی بیار خواهد آمد که هم زبان مادری خود را بیاد ندارد و هم زبان رسمی مملکت را نیاموخته است.

گویش گیلکی میان غربت‌زدگان

دور مانده از گیلان

زبان تا وقتی سلیس و روان است که در محاوره روزمره بکار افتد و اگر هم‌زبانی نباشد از روان بودن و سلامت خود می‌افتد و گویی که در زبان گوشتی گوینده قفل می‌شود. این وضع از اکراه در سخن گفتن با زبان بومی و مادری نیز پیش می‌آید. شادروان دکتر شریعتی در کتاب «بازگشت به خویشتن خویش» نقل می‌کند که وقتی در هواپیما با یک ایرانی مستفترنگ - مقیم آمریکا - که در کنارش نشسته بود شروع به صحبت بفارسی کرد او از جواب دادن خودداری نمود یعنی اینکه زبان فارسی را از یاد برده است. و بعد ناچار شد به انگلیسی یا او حرف بزند ملاحظه نمود که همسفرشان انگلیسی هم بلد نیست! در این سوی دنیا ضرب‌المثلی است که می‌گوید کلاغ آمد راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خویش را هم

فراموش کرد!

سالهای سال است که فارغ‌التحصیل شدیم و مقیم مرکز ماندیم با گیلانیهای مقیم مرکز دیگر فارسی حرف می‌زنیم و گاهی با لهجه تهرانی با هم خوش و بش می‌کنیم! زبان ما دیگر برای گیلکی گفتن نمی‌چرخد، حتی میان فرد یا افرادی از ما که اهل رُست و پز و این قافیه‌ها نیست. بسیاری از ما دوست داریم هنگامی که بزرگراه خود می‌رویم با همان گویش خودمانی با فک و فامیل و اعقاب و اخلاف آنها گپ بزنینم یا با رفیق و همولایتی و همشهری خود بزبان بومی درددل کنیم. هر جور باشد حرف دل را بزبان بومی بهتر می‌شود گفت ولی چه می‌شود کرد که دیگر زبان نمی‌چرخد و روان نیست. این کندی کلام سبب می‌شود که زبان فارسی بجای گویش گیلکی بین اهالی گیلان چه در داخل و چه در خارج از این سرزمین متداول شود.

رواج گویش گیلکی در گیلان، خارج از کشور و

میان اقشار روشنفکر

اکنون موج روشنفکری بین گیلانی‌های مقیم خارج و تحصیلکرده‌ها و افراد منورالفکر در نوردیده است که از احساس حقارت نسبت به اصالت‌های فرهنگی و از آنجمله گویش گیلکی مرتکب چه خطای تاریخی شده‌اند از همین رو وقتی به آمریکا یا اروپا سفر می‌کنید و گیلک‌ها را در کانون تمدن غرب می‌بینید مشاهده خواهید نمود همین گیله مردهای آمریکایی از فرط غربت‌گزیدگی با شما یک سفره سخن یا گویش شیرین گیلکی خواهند داشت حتی همان آدمهایی که شما در ایام نوجوانی‌تان می‌دیدید که با شما از محاوره گیلکی ابا داشتند حالا در گویش گیلکی چه بلبل‌زبانی می‌کنند! این جریان در شهر رشت هم بین تحصیلکرده‌ها و روشنفکران رونق پیدا کرده است. پزشکان، مهندسان و فرهنگیان موجی را پدید آورده‌اند که نهایتاً به شالیکاران و باغداران و بیسوادان و عامه مردم هم الگو می‌دهد. هم‌اکنون حتی آن روشنفکران پای منقل‌نشین که زمانی از بحث ماتریالیسم دیالکتیک محفل‌هایشان داغ بود و امروز دارند دم از عرفان می‌زنند گویش گیلکی را مد کرده‌اند.

این البته موجب خرسندی است، اخیراً هنگامی که به اداره‌ها، فرهنگ‌سراها، مدرسه‌ها، درمانگاهها مراجعه می‌کنم آشنایی که گویش گیلکی را برای خود مایه شرمساری می‌دانستند با ارتقاء و رشد فرهنگ و بینش آنها با سربلندی در کلام خود جاری می‌سازند. تمام اینها موجب دلگرمی و مسرت است. شاید طبعه‌ای نو باشد برای احیاء گویش گیلکی که داشت به ورطه زوال می‌غلطید. و در این میان مجله وزین و فرهنگی - گیله‌وا - رسالت و نقش حساس خود را بیش از همه باید ایفا کند. باید گویش‌های بومی از جمله گیلکی را بهمان تأکید و با فشاری که فارسی را پاس می‌داریم در کنار زبان فارسی پاس داریم.

قابل توجه

آن دسته عزیزانی که شیفته آموختن زبان مادری خود هستند، اما اغلب از فقدان کتاب و منابع لازم یا عدم شناخت مآخذ معتبر گله‌مند می‌باشند و از گوشه کنار گیلان، ایران و جهان با ما تماس گرفته راهنمایی خواسته‌اند. تهیه و مطالعه این کتابها به علاقمندان فراگیری زبان گیلکی توصیه می‌شود.

الف - کتاب‌ها (فارسی)

۱. فرهنگ گیلکی، دکتر منوچهر ستوده
۲. واژه‌نامه گویش گیلکی، احمد مرعشی
۳. فرهنگ گیل و دیلم، محمود پاینده لنگرودی
۴. ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، جهانگیر سرتیپ پور
۵. گویش گیلکی رشت، آرتور کریستن سن، ترجمه جعفر خمایی زاده
۶. ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان، جهانگیر سرتیپ پور

ب - جنگ‌ها و نشریات:

۱. دامون، نشریه گیلکی زبان، چاپ ۶۰ - ۱۳۵۹
۲. گیلان‌نامه، مجلدات چهارگانه
۳. گیله‌وا، دوره کامل از شماره اول تاکنون برای دستیابی به برخی از این منابع، همچنین سفارش و خرید آنها، می‌توانید از طریق گیله‌وا اقدام فرمایید.



ویژگیهای دستوری

فرهنگ واژه‌های گیلکی

جهانگیر سرتیپ پور

قابل وصول با پست سفارشی

در ازای ارسال ۵۲۰ تومان تمبر (جلد شومیز)

قابل وصول با پست سفارشی

در ازای ارسال ۷۵۰ تومان تمبر (جلد زرکوب)

نشر گیلکان - رشت:

صنلوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

«قدیمی ترین نقشه شهر رشت»

یک سند علمی است یا یک میراث فرهنگی؟

مهندس روبرت واهانیان

و از ورود به مبحث ویژگیهای هنری این اثر نفیس بپرهیزد.

اندازه نقشه یکصدویست در یکصدوهشتاد سانتی متر است و در بالای آنها با خطی خوش نوشته شده است:

نقشه معموره دارالمرز رشت که برحسب امر اقدس سرکار اعلیحضرت قوشوکت همایون شاهنشاه اسلام پناه ناصرالدین شاه قاجار رومی و روح العالمین فداه بدست کمترین خانزاد چاکر درگاه سمت اتمام پذیرفت

سنه ۱۲۸۷ ذوالفقار مهندس (۶)

این نقشه تماماً رنگی است.

در قسمت پائین نقشه، سمت راست نوشته شده است: طول زمان کشیدن نقشه از روزیکه شروع در عمل نمود تا روزی که باتمام رسانید سوای ایام تعطیل نه ماه و هشت روز بود.

در کنار مقیاس خطی نقشه نوشته شده است:

سیصد ذرعی فاصله هر دو نشان سی ذرع است. این مقیاس از روی متر برداشته شده هر میلی متری سه ذرع. پس نسبت این مقیاس به ذرع یک به سه هزارویست است.

در محل فعلی میدان شهرداری رشت نوشته شده است: میدان دربخانه دیوانی و دارالحکومه را نوشته است: عمارت دیوانی.

شهر رشت بااستناد این نقشه در آن زمان شهری بوده است کاملاً شرقی غربی (و نه زولیائی) که از محله ساغریسانان در مشرق شروع و به چمارسرا در غرب ختم می شده است. حد شمالی شهر محله استادسرا و حد جنوبی باغات حاشیه شمالی رودخانه

۱۳۲۷ رشت است. این نقشه بنا به درخواست فرماندار وقت شهر شاپورمیهن به مناسبت برگزاری انتخابات انجمن شهر رشت و بخاطر مشخص کردن محدوده دقیق محلات ۱۶ گانه شهر، توسط سروان توپخانه نصرالله وزیری نقشه برداری و از طریق دایره چاپ ستاد ارتش چاپ و قبل از برگزاری انتخابات انجمن شهر منتشر گردیده است. (۳) نسخه ای از نقشه یادشده توسط استاد جعفر خمایی زاده دو اختیار اینجانب گذاشته شده است.

بدون شک از سال ۱۳۰۰ تا سال ۱۳۲۷ حداقل بیش از سه بار اقدام به نقشه برداری از رشت گردیده است و گمان می رود با مراجعه به بایگانی اداره جغرافیائی ارتش به نسخی از آنها بتوان دست یافت. پیگیریهای نگارنده برای دستیابی به نقشه های دیگری از رشت ظرف سه سال گذشته بی نتیجه ماند تا این اواخر که لطف خدا یکبار دیگر شامل حال این جوینده شد و در سفر اخیر به تهران که همراه هیئت محققین گیلانی سرگرم بازدید از مرکز اسناد و مدارک بنیاد مستضعفان بودیم پس از مروری بر اسناد مربوط به نهضت جنگل به راهنمایی یکی از مسئولین این مؤسسه به اطاقی راهنمایی شدیم که در آن نقشه ای بسیار قدیمی و فوق العاده نفیس از شهر رشت مربوط به سال ۱۲۴۹ هجری شمسی نگهداری می گردد.

این نقشه که از تاریخ تهیه آن ۱۲۶ سال می گذرد و بفرمان ناصرالدین شاه قاجار تهیه شده است (۵) نه تنها یک سند علمی بلکه حتی یکی از میراث های فرهنگی و بی نظیر کشورمان است. از اینرو نگارنده با زبان و قلم ناتوان خود سعی می کند صرفاً به توصیف بعضی ویژگیهای فیزیکی و فنی این نقشه بسنده کند

شماره ۱۹۹۸۷

تاریخ ۳۲/۱۲/۲۵

شماره ۶۰۶ مورخ ۱۳۳۲/۱۲/۲۵ روزنامه فکر جوان

آگهی

راجع به فروش نقشه شهر رشت

با اطلاع اهالی محترم شهر رشت میرساند نقشه شهر رشت به مقیاس ۱-۳۰۰۰ با تعیین ارتفاعات مطرح مختلفه شهر در ۴ قطعه چاپ و به بهای مبلغ شصت ریال در کتابخانه طاعتی واقع در خیابان شاه و دایره اموال و کار پردازش شهرداری در دسترس خریداران گذاشته می شود

شهردار رشت - سرتیپ پور

جهت بررسی روند تحولات جغرافیائی تاریخی شهرها، دسترسی به نقشه های قدیمی شهر مورد مطالعه از شروط اولیه یک کار تحقیقی است. این سلسله نقشه های تاریخی همانند عکس های سنین مختلف آدمها در طول عمرشان، آئینه تمام نمای تحولات فیزیکی و جغرافیائی همان شهر است. برنامه ریزان و طراحان شهری با بررسی نقشه شهر در سالهای مختلف از سمت و سوی گسترش فیزیکی شهر مورد مطالعه در گذشته اطلاعات ذیقیمی را کسب می کنند و براساس همین مستندات تاریخی می توانند به آینده نگرهای دقیقتری دست یابند.

جمع آوری و معرفی نقشه های تاریخی شهر رشت نیز از چنین اهمیتی برخوردار است و به جرئت می توان گفت که هیچ پژوهشگر تاریخ و جغرافیا از مراجعه به آنها بی نیاز نیست. نظرات گوناگون مربوط به تقدم و تاخر پیدایش محلات مختلف رشت در طول حیات شهری با بررسی، مقایسه و تجزیه تحلیل همین نقشه های مسلسل تاریخی جنبه استنادی می یابند و به مسابحات و منازعات بی حاصل دست اندرکاران مطالعات تاریخی پیرامون زمان پیدایش یکایک محلات شهر خاتمه می دهند.

بدنبال این مقدمه کوتاه، در مورد فهرست نقشه های تاریخی رشت باید گفت که تا این تاریخ آنچه در دست است، نقشه رشت به مقیاس ۱/۳۵۰ چاپ سازمان نقشه برداری کشوری است که از روی عکسبرداری هوائی سال ۱۳۴۳ تهیه شده است. نقشه سال ۱۳۴۵ رشت آخرین نقشه [فنی و علمی] شهر است و بدین ترتیب از عمر جدیدترین نقشه رشت سی سال می گذرد.

قدیمی تر از نقشه سال ۱۳۴۵، نقشه سال ۱۳۳۲ (۱) است که در زمان تصدی مرحوم جهانگیر سرتیپ پور (۲) در سمت شهرداری رشت توسط اداره جغرافیائی ارتش انجام گرفت. کار نقشه برداری آن به روش نقشه برداری میدانی و تعیین رقوم نقاط مختلف شهر جهت دستیابی به توپوگرافی بستر شهر عاقبت منجر به ترسیم نقشه شهر به مقیاس ۱/۳۵۰ گردید. از روی این نقشه که نسخه اصل آن در واحد املاک شهرداری رشت نگهداری می گردد نقشه ای به مقیاس ۱/۳۵۰ تهیه و پس از چاپ منتشر (۳) گردید. از نقشه چاپی یادشده (بصورت ۴ برگ مجزا از هم) نسخه ای در اختیار نگارنده است و با احتمال زیاد نسخه هایی از آن در منازل و آرشیوهای خصوصی هم موجود می باشد.

قدیمی تر از نقشه سال ۱۳۳۲ رشت نقشه سال

صیقلان است.^(۷) در پائین نقشه جنب دو استخر بزرگ معروف به استخر ناصریه، موقعیت جغرافیائی باغ ناصریه ترسیم و در شرح باغ نوشته شده است: ناصریه از بناهای جناب محمد قاسمخان والی می باشد و محل تفریح گاه اهالی رشت است. از باغ محتشم رشت در این نقشه اثری نیست. ولی در عوض در سمت چپ باغ محتشم و در محل فعلی دفتر مرکزی دانشگاه گیلان باغی است که در شرح آن روی نقشه نوشته شده است: باغ صفا که متعلق به میرزا عبدالوهاب است.^(۸)

خانه های اعیان و بزرگان رشت یک به یک علامت گذاری شده و نام صاحبان اماکن با خطی ریز در کنار آن ها نوشته شده است. در جنوب مسجد صفی رشت قطعه زمینی است که روی آن نوشته شده است: خانه قنصول روس. این نقشه از نقطه نظر دقت در کار نقشه برداری و هنر نقشه کشی اثری است بی نظیر و از هر نظر با کاملترین نقشه های امروزی برابری می کند. با امید روزیکه به همت مسئولین مؤسسه فرهنگی پژوهشی بنیاد مستضعفان یا شهرداری رشت و بمناسبت نودمین سالگرد تأسیس شهرداری رشت در ۱۷ بهمن ماه سال ۱۳۷۶ این نقشه نفیس به زیور چاپ آراسته گردد و در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

به جرئت می توان گفت که این نقشه دقیقترین گویاترین و مهمتر از همه زیباترین نقشه ای است که تا این تاریخ از رشت تهیه شده و به حق در نوع خود بی نظیر است. در این اثر کم نظیر تفاوت فاحش بین محصول کار فنی و کار عاشقانه را به عینه می توان دید. بنظر نگارنده ذوالفقارخان نه تنها یک مهندس نقشه بردار بلکه فراتر از آن یک هنرمند بی همتا بوده است.

رشت - پائیز ۱۳۲۵

- ۱ - استاد جعفر خمایی زاده مشخصات این نقشه را طی مقاله مشروحی در کتاب مجموعه مقالات ره آورد گیل (رشت، انتشارات هدایت، ۱۳۷۴) معرفی نموده اند.
- ۲ - شهردار رشت از ۱۳۳۱/۳/۲۱ تا ۱۳۳۲/۱/۱ و مؤلف کتابهای نامها و نامدارهای گیلان، ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه های گیلکی، ریشه یابی واژه های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان (چاپ نشر گیلکان رشت) و نشانیهای دور از گذشته گیلان و مازندران ...
- ۳ - جهت آنگهی فروش نقشه شهر رشت نگاه کنید به روزنامه فکر جوان رشت شماره ۶۰۶ مورخ ۱۳۳۲/۱۲/۱۹ صفحه ۳.
- ۴ - در مورد علت تهیه این نقشه به نامه آقای شاپور میهن فرماندار وقت رشت در پاسخ به اعتراض آقای دکتر کاشانی، یکی از کاندیدهای انتخابات انجمن شهر رشت، مراجعه کنید. در روزنامه بازار شماره ۱۰، مورخ دوشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۸، صفحه ۴، عنوان نامه به مدیر محترم.
- ۵ - به شماره های قبل و بعد از شماره مورخ پنجشنبه ۱۴ دیجده الحرام ۱۲۸۶ هجری قمری روزنامه دولت علیه ایران که حاوی مشروح وقایع سفر گیلان ناصرالدین شاه است مراجعه شد ولی در مورد دستور نقشه برداری از رشت چیزی بدست نیامد. چنانچه اینکه در کتاب روزنامه سفر گیلان به قلم ناصرالدین شاه تحسین و تصحیح دکتر منوچهر ستوده که در آن ناصرالدین شاه خاطرات روزانه خود را مشروحاً ثبت کرده است هیچ اثری از صدور فرمان



عکس: فرشاد آذر هوشنگ

توفیق دیدن آن را در جمع هیأت محققین گیلانی داشته است، بی گمان در حوزه گیلان شناسی اکتشاف بزرگی است که مسئولان اجرایی مرکز استان (شهرداری و استانداری) باید از آن به نفع شهر رشت و استان گیلان بهره جویند.

چاپ این نقشه اورژینال (دستی و خطی) باید در صدر برنامه های فرهنگی و انتشاراتی شهرداری رشت قرار گیرد و به بهترین نحو و بالاترین کیفیت چاپ و رنگ به قیمت مناسب به عموم شهروندان رشتی عرضه شود. این نقشه مینبأ توری در واقع نه نقشه شهر رشت امروزی که نقشه شهری است که تا ۷۰ سال پیش بنام دروازه اروپا شهره خاص و عام بود و آرزوی دیدن آن در دل هسر ایرانی هموطن زیبانه می کشید. تمام جنبه های توسعه شهری، ترقی و تعالی اقتصادی و فرهنگی یک شهر متمدن که در آستانه قرن بیستم قرار داشت بیه وضوح در آن بیچشم می خورد.

ضرورتی که برای ترسیم این نقشه در آن زمان احساس می شد، رنجی را که ذوالفقار خان مهندس روی آن متحمل شد، حتی امریه ای که برای تهیه این نقشه صادر شد، همه و همه در شأن بخشی شهر رشت قابل تأمل است.

اینک بعد از ۱۲۶ سال که از آن تاریخ می گذرد نقش شهرداری رشت و تعهد شهردار محترم شهر ایجاب می کند که با چاپ آن شأن بخشی دیگری نثار شهرداران کنند. که این یادگار می ماند.

نقشه برداری از شهر ملاحظه نشد.

۶ - در مورد بیوگرافی ذوالفقارخان مهندس در کتاب «جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی» تألیف دکتر محمدحسن گنجی چاپ مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی چیزی بدست نیامد. فقط در انتهای صفحه ۴۲۶ کتاب می خوانیم: کوزی باکمک مترجم دانشمند خود میرزا زکی مازندرانی که خود در سال ۱۲۶۱ ه ق. بفرمان محمدشاه قاجار به پاریس رفته و مهندسی خوانده بود اول بار محصلان دارالفنون را با رموز فنی نقشه برداری آشنا ساخت و هم او در سال ۱۲۷۵ ه ق. با همکاری ذوالفقاریک و محمد تقیخان شاکردان دارالفنون نقشه ای از تهران تهیه کرد. با توجه به دوازده سال فاصله زمانی که از ۱۲۷۵ ه ق. (زمان تحصیل ذوالفقاریک در دارالفنون) تا سال ۱۲۸۷ ه ق. (سال اتمام عمل نقشه کشی رشت توسط ذوالفقار مهندس) می گذرد، با احتمال قریب به یقین ذوالفقار مهندس همان ذوالفقاریک قلی است.

۷ - ناصرالدین شاه در خاطرات سفر گیلان خود از محلات رشت به شرح زیر نام برده است: محله زاهدان، محله خمیران زاهدان، محله بازار، محله استادسرا، محله کباب، محله خمیران کباب.

۸ - ناصرالدین شاه در خاطرات روز ۱۶ دیجده روزنامه سفر گیلان خود نوشته است: عمارت ناصریه آنطوریکه توصیف می کردند خوب نیست. عمارت متوسطی است. صبح ها از بس برف داشت هیچ چیز معلوم نبود مگر سفیدی. خلاصه سوار شده، رفته به باغ صفای میرزا عبدالوهاب مستوفی. گره رو در از نزدیک آنجا هم می گذرد.

گیلهوا:

نقشه قدیمی و بسیار نفیس شهر رشت که با دید فنی و دقیق مهندسی و به قلم شیرین مهندس واهسانیان توصیف شده و نگارنده نیز

حدیث تلخگامی شالیکاران سیاه روزگار

هوشنگ عباسی

پیش سخن:

سالی که گذشت، سالی پر دغدغه و دلپره برای کشاورزان برنجکار بوده است. افزودن بر آفات گوناگون که هر ساله بخشی از محصول برنج را به هدر می دهد، رکود بازار برنج در سال گذشته به روحیه شالیکاران لطمه جبران ناپذیری وارد نمود.

کشاورزان زحمتکش امیدوار بودند، پس از یکسال تلاش و زحمت با بازاری پررونق مواجه شوند که خستگی کار، از نشان بزداید، اما با بی مهری بازار، امیدشان به یاس تبدیل گشت، این مسئله در آینده می تواند، تولید این محصول حیاتی را با خطر مواجه سازد.

برنج بخش عمده ای از غذای روزانه مردم کشور ما را تشکیل می دهد. «مصرف سرانه برنج در سال ۱۳۶۳ براساس ارقام رسمی در مناطق روستائی کشور معادل ۳۳ کیلوگرم و در مناطق شهری ۳۸ کیلوگرم برآورد شده است که نسبت مناطق روستائی به شهری کشور حدود ۵ کیلوگرم کمتر بوده است، در ایران ۱۱۳ نوع غذا، ۴۰ نوع پلو و چلو، ۳۵ نوع پلو و انواع خورش، ۱۸ نوع آش و سوپ، ۱۱ نوع خوراک، ۹ نوع دسر و تنقلات و یک نوع سالاد از برنج طبخ می کنند.»^{۱۰}

افزایش فزاینده جمعیت و سیاست های ضد و نقیض نهادهای تصمیم گیرنده در آینده ما را با بحران غذایی مواجه خواهد ساخت، محصول برنج به عنوان دومین محصول استراتژیک در کشور ما ضرورت برنامه بایسته تری را پیش روی ما می گذارد.

اهمیت کشت برنج در گیلان

گیلان منطقه ای کشاورزی و تک محصولی است، اقتصاد منطقه شدیداً وابسته به برنج است، برنج نه تنها پایه تولید استان گیلان، بلکه دومین محصول استراتژیک کشور پس از گندم است، رکود بازار برنج در یک سال گذشته، موجب کساد بازار کسبه و صنوف مختلف گیلان نیز بوده است، در شرایط فعلی اگر بازار برنج رونق داشته باشد، اقتصاد منطقه نیز رونق خواهد داشت، اگر وضعیت بازار برنج دچار بحران شود، کل اقتصاد منطقه را تحت الشعاع قرار خواهد داد.

صنایع گیلان به خاطر همین اراضی حاصلخیز و شالیزارهای سرسبز شکل نگرفت و در تصمیم گیری دولتمردان مورد بی مهری واقع شد، هرگاه سخنی از صنایع و سرمایه گذاری کلان در گیلان به میان آمد، مطرح گردید که گیلان منطقه ای کشاورزی است، اگر همه صنایع استان گیلان را جمع کنیم، حتی به پای

صنایع شهرهایی چون قزوین و کرج و... نمی رسد، اصفهان و مشهد و تبریز را نمی گویم. بیکاری در گیلان نسبت به مناطق دیگر درصد بیشتر و حتی مقام اول را داراست، بیکاری نسل جوان گیلان و دیگر گروه های سنی بدون تحلیل اوضاع کشاورزی بی نتیجه است. راستی این چه حکمتی است که با مسائل حیاتی گیلان اینگونه «باری به هر جهت» برخورد می شود، آیا ضرورت و زمینه رشد صنایع کشاورزی و تولید ماشین های کشاورزی در گیلان وجود ندارد، یا نیروی انسانی و متخصص در آن کم است؟ باید گفت، گیلان مجموع شرایط مناسب برای رشد را دارا است، فقط در برنامه دست اندرکاران محلی از اعراب ندارد!

روستاهای گیلان با تراکم جمعیت مواجه است، بخش کشاورزی بیش ازین توان جذب نیروی انسانی را ندارد.

گیلان با مساحت ۱۴۷۱۱ کیلومتر، ۲۴۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد، از کل مساحت استان گیلان حدود ۳۶۲۳۰۷ هکتار زیرکشت محصولات زراعی و باغی قرار دارد که حدود ۷۵٪ از آن اراضی به کشت برنج و مابقی به کشت محصولات دیگر اختصاص دارد، بیشترین سطح کشت برنج در شهرستان رشت است که ۲۶/۵ درصد از مجموع این سطح را در برمی گیرد و کمترین آن متعلق به شهرستان رودبار با ۱/۴ درصد است. از هر هکتار زمین برنجکاری به طور متوسط ۳/۷ تن شلتوک به دست آمده است. گیلان با دارا بودن ۲۱۲ هزار هکتار از ۵۲۲ هزار هکتار زمین زیرکشت برنج کل کشور، ۴۰/۶۷ درصد اراضی و ۳۳/۸۳ محصول کل کشور را از آن خود دارد در مجموع در ۱۷ استان از ۲۴ استان کشور برنج کاشته می شود، استان های گیلان و مازندران (به جز گرگان و گنبد) رویهمرفته ۸۵/۴۱ درصد محصول را به خود اختصاص داده اند.

طبق آمار سازمان برنامه و بودجه از کل جمعیت ۲۴۰۰۰۰۰ نفری استان گیلان ۶۲ درصد یعنی بیش از ۱۲۹۶۰۰۰ نفر در روستاها ساکن می باشند.^{۱۰} که اغلب آنان به کار کشاورزی از جمله کشت برنج مشغولند کشت برنج در ایران عمدتاً بصورت ابتدائی و روش سنتی صورت می گیرد، که در تمامی مراحل به نیروی انسانی نیاز دارد و حدود ۹۰ درصد از هزینه تولید را شامل می گردد، این امر سهم عمده ای در بالا بردن هزینه تولید دارد. اصولاً کشت برنجکاری پرزحمت و طاقت فرساست شالیکار ناچار است، بیش از هفت ماه از سال (اسفند تا مهر)، روزانه بیش از ۱۳ ساعت در شالیزار مشغول کار باشد، انواع و اقسام بیماری و ناراحتی او را تهدید می کند،

هیچگونه تأمینی برای آینده و دوره از کارافتادگی و پیری ندارد، او مجبور است تا آخرین لحظه های عمر در شالیزار به کشت مشغول باشد.

در برخی محافل، گروهی بی اطلاع مطرح می کنند که برنجکاران گیلان بیشتر ایام سال را در قهوه خانه ها به بطالت می گذرانند! اگر اینگونه است، پس شالیزاران گیلان چگونه آباد می شود، فراموش نکنیم برنج بوته بوته نشاء، وجین و درو می گردد اگر گاهی قهوه خانه های روستائی پر ازدحام است، به خاطر تراکم جمعیت در گیلان است، ثانیاً عده ای کم زمین که تعدادشان هم کم نیست، انگیزه ای برای کشت ندارند، اینان بیشتر ایام سال بیکارند، یا باید به شهرها مهاجرت کنند و یا با زمین محدود و زندگی به خور و نمیر بسازند و در قهوه خانه ها بنشینند و روزمزدی کنند و گرنه دهقانان اصیل و صاحب زمین نه تنها، هفت ماه از سال در شالیزارند، بلکه پنج ماه دیگر را گرفتار شخم باغ و نگهداری گاو و اسب و مرغ و امور دیگر هستند.

اگر زنان و دختران قالی باف در اتاق های تنگ و تاریک در تلاش معاشند، زنان و دختران برنجکار تا زانو در زمین باتلاقی و گل آلود فرو می روند و انواع بیماریهای رماتیسم و درد مفاصل و غیره را بخاطر لقمه ای روزی به جان می خورند. شرایط سخت و دردآور زندگی به شالیکار مجال و استراحت و بازنشستگی نمی دهد، در چنین شرایطی آیا نباید به کشاورز امید داد و او را نسبت به آینده خوشبین ساخت و موانع و مشکلات عمده ای که کشاورزی گیلان را تهدید می کند، از پیش پا برداشت، موانعی را که سد راه کشاورزی و برنجکاری استان گیلان است، می توان به سه بخش تقسیم نمود:

موانع فنی تولید، موانع ساختاری تولید، هزینه ها و واردات.

الف - موانع فنی تولید:

موانع فنی یکی از مشکلات عمده تولید برنج است، ابزارهای تولید کهنه و فرسوده و سنتی می باشد، در مجموع ۹۰ درصد از عملیات کشت و تولید به روش سنتی انجام می گیرد، در چنین مواقعی وظیفه دولت است تا در زمینه مکانیزاسیون و ارائه خدمات زیربنائی صنعت در روستاها سرمایه گذاری کند، کمبود ماشین آلات کشاورزی عملاً احساس می شود، شاید ۱۰ درصد کشاورزان توان خرید تیلر شخم زن و خرمن کوب را داشته باشند، «براساس سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد در سال ۱۳۵۹ در ایران برای هر ۲۷۶ هکتار یک تراکتور، در ترکیه ۶۵ هکتار و در ژاپن برای ۴ هکتار زمین مورد

استفاده قرار گرفته است.»^{۳۰}

بعضی از مسئولان اعلام می‌دارند که تولیدکنندگان برنج باید با بزرگترین تولیدکنندگان برنج در جهان رقابت نمایند، اما با کدام ابزار می‌توان این کار را به انجام رسانید؟ آیا با ابزارهای سنتی و قدیمی مثل: چلارو Calāru گاجامه Gajama پیشکابل Piskabal و ورزا Varzā می‌شود به جنگ تولیدکنندگانی رفت که از تکنولوژی مدرن در کشاورزی نهایت استفاده را می‌کنند، تولید و افزایش محصول برنج با هزینه‌ای ارزان‌تر نیازمند استفاده از تکنولوژی مدرن است.

ب. مشکل ساختاری:

موانع ساختاری و مالکیت از جمله مشکلات تولید برنج در گیلان است، شالیکار گیلانی پیوسته از کوچک بودن زمین برای کشت در برنج بوده است. با افزایش جمعیت اراضی به قطعات کوچکتر تقسیم

می‌گردد و مشکلات مربوط به خود را در پی می‌آورد، قطعات کوچک زمین زراعی امکان هرگونه سرمایه‌گذاری و مدرنیزه کردن شالیزار را غیرممکن می‌سازد، در آستانه اصلاحات ارضی، مالکیت‌های کمتر از ۳ هکتار بیش از ۵۵/۶٪ را شامل می‌گردید. تفاوتی که در ابعاد مالکیت و ساختار آن در گیلان با دیگر مناطق ایران مشاهده می‌شود، مالکیت‌های کوچک در گیلان است که در پی اجرای مراحل اول و دوم اصلاحات ارضی بر تعداد واحدهای بهره‌بردار و خرده مالک افزوده شده است، متوسط اراضی هر خانواده بهره‌بردار براساس آمار رسمی در سال ۱۳۶۷ در گیلان ۱/۴۴ هکتار بوده است که نسبت به استان‌های دیگر از جمله مازندران، استان همجواری گیلان که ۲/۸۷ هکتار بوده، در سطح پایین‌تری قرار دارد.^{۳۰}

ج. هزینه‌ها

افزایش مالیات خدمات دولتی و هزینه‌های دیگر کشت که از سال ۱۳۷۳ آغاز گردید، تولید برنج را با بحران‌های پی در پی مواجه ساخت، مالیات بر آب از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۴ در طول ۱۰ سال بیش از ۵۰ برابر یعنی از هر هکتار ۹۰۰ ریال به ۴۸۰۰۰ ریال، قیمت کودشیمیائی (تعاونی) از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ بیش از ۷ برابر یعنی از کیلویی ۲۵ ریال به ۲۹۰ ریال، سموم آفات نباتی از جمله علفکش‌ها از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ در طول چهار سال بیش از ۱۳ برابر یعنی هر نیم لیتر از ۴۲۰ ریال به ۵۵۰۰ ریال، سم کرم برنج خوار از کیلویی ۲۵۰ ریال به کیلویی ۱۶۵۰ ریال یعنی بیش از ۶/۵ برابر، قیمت تیلر شخم‌زنی از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ حدود ۱۰ برابر یعنی از ۹۰ هزار تومان در حدود یک میلیون تومان افزایش قیمت داشته است.

جدول شماره ۱ - هزینه تولید یک هکتار شالیکاری استان گیلان در سال زراعی ۷۴-۷۵

نوع عملیات	بینام			خز و سپردرد			صدری		
	مقدار	قیمت واحد (ریال)	کل هزینه (ریال)	مقدار	قیمت واحد (ریال)	کل هزینه (ریال)	مقدار	قیمت واحد (ریال)	کل هزینه (ریال)
لایروبی آنها	۳روز	۲۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۳روز	۲۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۳روز	۲۰۰۰۰	۶۰۰۰۰
شخم	۲دفعه	-	۳۰۰۰۰۰	۲دفعه	-	۳۰۰۰۰۰	۲دفعه	-	۳۰۰۰۰۰
ماله‌کشی و تسطیح و آب تخت	-	-	۲۰۰۰۰۰۰	-	-	۲۰۰۰۰۰۰	-	-	۲۰۰۰۰۰۰
مرزکشی و قطعه‌بندی	۸روز	۲۰۰۰۰	۱۶۰۰۰۰	۸روز	۲۰۰۰۰	۱۶۰۰۰۰	۸روز	۲۰۰۰۰	۱۶۰۰۰۰
بدر	۱۷۵کیلو	۱۵۰۰	۲۶۲۵۰۰	۱۷۰کیلو	۱۸۰۰	۳۰۶۰۰۰	۱۶۰کیلو	۲۰۰۰	۳۲۰۰۰۰
تهیه خزانه و بذرپاشی	۱۰روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۰روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۰روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
پلاستیک	۳۲۵کیلو	۲۵۰۰	۸۱۲۵۰۰	۳۲۵کیلو	۲۵۰۰	۸۱۲۵۰۰	۲۵۰کیلو	۲۵۰۰	۶۲۵۰۰۰
دراوردن نشاء و حمل به زمین اصلی	۷روز	۲۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۷روز	۲۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۷روز	۲۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰
نشاءکاری	۱۴روز	۲۵۰۰۰	۳۵۰۰۰۰	۱۴روز	۲۵۰۰۰	۳۵۰۰۰۰	۱۴روز	۲۵۰۰۰	۳۵۰۰۰۰
کودشیمیائی فسفاته	۵۰کیلو	۲۹۰	۱۴۵۰۰	۱۰۰کیلو	۲۹۰	۲۹۰۰۰	۲۹۰کیلو	۲۹۰	۱۴۵۰۰
کودشیمیائی ازته	۱۰۰کیلو	۲۱۰	۲۱۰۰۰	۳۰۰کیلو	۲۱۰	۶۳۰۰۰	۱۰۰کیلو	۲۱۰	۲۱۰۰۰
کودپاشی	۱روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰	۱روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰	۱روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰
مالیات آب	-	-	۲۸۰۰۰	-	-	۲۸۰۰۰	-	-	۲۸۰۰۰
هزینه آبیاری	-	-	۵۰۰۰	-	-	۵۰۰۰	-	-	۵۰۰۰
آبیاری و مراقبت	۱۰روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۰روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۰روز	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
سم علفکش	۲نیم لیتری	۵۵۰۰	۱۱۰۰۰	۲نیم لیتری	۵۵۰۰	۱۱۰۰۰	۲نیم لیتری	۵۵۰۰	۱۱۰۰۰
سم کرم ساقه‌خوار	۵۰(کیلو)	۱۶۶۰	۸۳۰۰۰	۲۵۰کیلو	۱۶۶۰	۴۱۵۰۰	۳۵کیلو	۱۶۶۰	۸۳۰۰۰
سم کرم برگ‌خوار	یک دفعه	-	۴۰۰۰۰	یک دفعه	-	۴۰۰۰۰	یک دفعه	-	۴۰۰۰۰
سمپاشی	۲روز	۲۰۰۰۰	۴۰۰۰۰	۲روز	۲۰۰۰۰	۴۰۰۰۰	۲روز	۲۰۰۰۰	۴۰۰۰۰
وجین آبار	۲۴روز	۲۰۰۰۰	۴۸۰۰۰۰	۲۴روز	۲۰۰۰۰	۴۸۰۰۰۰	۲۴روز	۲۰۰۰۰	۴۸۰۰۰۰
درو - دسته‌بندی و جمع آوری	۲۵روز	۲۵۰۰۰	۶۲۵۰۰۰	۳۰	۲۵۰۰۰	۷۵۰۰۰۰	۲۵	۲۵۰۰۰	۶۲۵۰۰۰
حمل به انبار	-	-	۱۶۰۰۰۰	-	-	۱۶۰۰۰۰	-	-	۱۶۰۰۰۰
مزد خرمن‌کوب	-	-	۱۲۰۰۰۰	-	-	۱۲۰۰۰۰	-	-	۱۲۰۰۰۰
کیسه‌گیری - جمع آوری کلش	۵روز	۲۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۶روز	۲۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۵روز	۲۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰
حمل شتوک به کارخانه	-	-	۳۰۰۰۰	-	-	۳۰۰۰۰	-	-	۳۰۰۰۰
خشک و تبدیل کردن	۲۷۰۰کیلو	۸۰ریال	۲۱۶۰۰۰	۲۹۰۰ریال	۴۹۰۰	۱۴۲۱۰۰	۲۹۰۰کیلو	۸۰ریال	۲۳۲۰۰۰
هزینه‌های متفرقه ۵ درصد عملیات	-	-	۱۵۰۰۰۰	-	-	۱۵۰۰۰۰	-	-	۱۵۰۰۰۰
سود سرمایه در گردش ۵٪	-	-	۱۲۰۰۰۰۰	-	-	۱۲۰۰۰۰۰	-	-	۱۲۰۰۰۰۰
اجاره بهای زمین	-	-	۱۲۰۰۰۰۰	-	-	۱۲۰۰۰۰۰	-	-	۱۲۰۰۰۰۰
جمع کل هزینه‌ها	-	-	۶۵۶۹۵۰۰	-	-	۶۹۸۰۵۰۰	-	-	۶۵۱۸۰۰۰

جدول شماره ۳ - برآورد سود و زیان یک هکتار شالیزار

نوع شالی (برنج)	عملکرد شلتوک در یک هکتار	معلک در برنج دانه بلند برای عرضه	کل هزینه یک هکتار بر سود تولیدکننده	قیمت تمام شده یک تن کلو شلتوک با سود تولیدکننده	قیمت تمام شده یک تن کلو برنج با سود تولیدکننده	قیمت خرید یک تن کلو برنج در بازارهای محلی	زیان یک هکتار شالی
بینام	۳۳۰۰ کیلو	۳۰۰۱ کیلو	۷۹۸۲۶۲۵ ریال	۲۱۰۰ ریال	۲۹۹۰ ریال	۲۹۰۰ ریال	۲۱۸۱۰۹۰ ریال
خزر و سپیدرود	۳۵۰۰ کیلو	۳۵۰۰ کیلو	۴۴۱۸۷۵۱ ریال	۱۶۸۸ ریال	۳۷۶ ریال	۱۷۶ ریال	۲۹۳۰۰۰۰ ریال
صدری	۳۰۰۰ کیلو	۲۵۹۰ کیلو	۲۹۳۱۵۰۰ ریال	۲۶۴۳ ریال	۲۸۸ ریال	۲۱۰۰ ریال	۱۳۱۲۴۹۰ ریال

خالص هزینه یک هکتار شالی در سال ۱۳۷۱ پس از کسر درآمد فرعی برای برنج بینام ۱۸۱۷۹۵۲ ریال، برای برنج خزر و سپیدرود ۱۹۸۶۴۴۲ ریال و برای برنج صدری ۱۷۶۵۴۴۲ ریال بوده است، قیمت تمام شده، برای یک کیلو شلتوک ۶۱۴ ریال، برای برنج بینام ۱۱۲۰ ریال، برای یک کیلو شلتوک سپیدرود و خزر ۵۲۴ ریال و برای یک کیلو برنج سپیدرود و خزر ۱۰۱۰ ریال، برای یک کیلو شلتوک صدری ۷۶۵ ریال و یک کیلو برنج صدری ۱۳۹۰ ریال بوده است.

برنج بینام که بیشترین سطح کشت را به خود اختصاص داده، در پائین ۱۳۷۲ کیلوئی ۱۳۰ تومان، در پائین ۷۳ با افزایش قیمت از کیلوئی ۲۰۰ تومان شروع شد و به کیلوئی ۳۰۰ تومان افزایش رسید، در پائین سال ۷۴ برنج بینام از کیلوئی ۳۶۰ تومان به کیلوئی ۴۱۰ تومان افزایش قیمت داشت که با توزیع برنج وارداتی قیمت آن در نیمه اول سال ۱۳۷۵ به ۲۵۰ تومان تنزل یافت.

خالص هزینه در سال زراعی ۷۴ - ۱۳۷۵ برای یک هکتار برنج بینام ۶۵۶۹۵۰۰ ریال برای خزر و سپیدرود ۶۹۸۰۵۰۰ ریال و برای برنج صدری ۶۵۱۸۰۰۰ ریال بوده است. قیمت تمام شده برای یک کیلو شلتوک بینام ۲۱۰۰ ریال و برای یک کیلو شلتوک سپیدرود و خزر ۱۶۸۸ ریال و برای یک کیلو شلتوک صدری ۲۶۴۳ ریال بوده است این در حالی است که عملکرد یک هکتار شلتوک بینام ۳۸۰۰ کیلو، خزر و سپیدرود ۵۰۰۰ کیلو و شلتوک صدری ۳۰۰۰ کیلو بوده است. قیمت تمام شده برای یک کیلو برنج بینام

۳۹۹۰، برنج سپیدرود و خزر ۳۳۷۳ و برنج صدری ۴۹۸۸ ریال محاسبه گردیده است. «۶» در حالیکه در بازار قیمت هر کیلو برنج بینام از ۲۷۰ تا ۳۰۰ تومان و برنج سپیدرود ۱۸۰ تا ۲۱۰، خزر ۲۴۰ و صدری ۳۸۰ تا ۴۱۰ خرید و فروش می شود.

با محاسبه دقیق قیمت ها متوجه می شویم، حتی زمانی که قیمت برنج روند رشد و افزایش داشته، نه تنها سودی به حال شالیکار نداشته و دردی از او دوا نکرده، بلکه تنها به سود تجار و دلالتی بوده است تا زمینه ساز انباشت سرمایه برای آنان باشد.

با دقت به جدول هزینه های برنج در می یابیم که چرا از رغبت شالیکار گیلانی برای کشت برنج کاسته شده است، در حالیکه آمار بالا در شرایطی محاسبه شده که کشت در شرایط مناسب به ثمر نرفته باشد، اما در وضعیت استثنائی مثل: سرد بودن هوا، ریزش باران های شدید و جاری شدن سیل، حمله حشرات و آفات گیاهی و غیره که شالیکار متضرر شده و زیان دیده، ناچار است، سرمایه و هزینه فوق العاده ای صرف تولید برنج کند در این آمار منظور نگردیده است.

جدول شماره ۲ - عملکرد یک هکتار اراضی شالیکاری و میزان قیمت تمام شده برای یک کیلو شلتوک و

انواع برنج در سال زراعی ۷۴ - ۷۵

نوع عملیات	بینام			خزر و سپیدرود			صدری		
	مقدار	قیمت	کل عملکرد	مقدار	قیمت	کل عملکرد	مقدار	قیمت	کل عملکرد
عملکرد شالی (شلتوک)	۳۳۰۰ کیلو	-	-	۳۵۰۰ کیلو	-	-	۳۰۰۰ کیلو	-	-
برنج حاصل از عملیات کدیل ۶۳٪	۳۳۳۱ کیلو	-	-	۳۲۴۰ کیلو	-	-	۲۸۲۷ کیلو	-	-
درآمدهای فرعی:									
کشت و سرچاه (ماه)	۵۰۰	۶۰ ریال	۳۰۰۰۰ ریال	۶۰۰	۵۰ ریال	۳۰۰۰۰ ریال	۲۰۰	۶۰ ریال	۱۲۰۰۰ ریال
پیمانه ۱۱٪	۲۶۲ کیلو	۵۰۰	۱۳۲۰۰۰ ریال	۲۶۰ کیلو	۵۰۰	۱۳۰۰۰۰ ریال	۲۰۰ کیلو	۲۰۰	۱۳۲۰۰۰ ریال
دانه فرعی ۱٪	۶۶ کیلو	۳۰۰	۱۹۸۰۰۰ ریال	۶۰ کیلو	۳۰۰	۱۸۰۰۰۰ ریال	۳۸ کیلو	۳۰۰	۱۳۲۰۰۰ ریال
خالص هزینه پس از کل درآمد فرعی	-	-	۲۸۷۷۰۰ ریال	-	-	۲۷۲۵۰۰ ریال	-	-	۲۳۲۵۰۰ ریال
برنج دانه بلند برای عرضه	۲۰۰۱ کیلو	-	-	۳۵۰۰ کیلو	-	-	۲۵۹۰ کیلو	-	-
قیمت تمام شده یک کیلو شلتوک	-	۱۶۸۰ ریال	-	-	۱۲۷۰ ریال	-	-	۲۰۰۰ ریال	-
قیمت تمام شده یک کیلو برنج	-	۳۱۹۲ ریال	-	-	۲۲۰۰ ریال	-	-	۲۹۹۰ ریال	-
سود تولیدکننده + خالص هزینه	-	-	۲۸۷۷۰۰ ریال	-	-	۲۷۲۵۰۰ ریال	-	-	۲۳۲۵۰۰ ریال
قیمت تمام شده یک کیلو شلتوک با احتساب سود	-	۲۱۰۰ ریال	-	-	۱۶۸۸ ریال	-	-	۲۶۴۳ ریال	-
قیمت تمام شده یک کیلو برنج با احتساب سود	-	۳۹۹۰ ریال	-	-	۳۳۷۳ ریال	-	-	۴۹۸۸ ریال	-

واردات:

سیاست ضد و تقیض دست اندرکاران و نداشتن برنامه ای روشن در زمینه توزیع و واردات برنج، تولید این محصول را دستخوش بحران شدیدتری ساخته است. سیاست تولیدشکنی که در بازار اعمال می شود، بخشی مربوط به وزارت بازرگانی است، واردات بیش از حد برنج خارجی و توزیع آن در شرایطی که برنج داخلی در دست تولیدکننده مانده، نه تنها منافع ملی را به خطر می اندازد بلکه کمر تولیدکنندگان داخلی را در هم می شکنند، ایران تا دهه ۱۳۴۰ خورشیدی یکی از کشورهای صادرکننده برنج بود، طی این دهه بر اثر افزایش تولید و فروش نفت به یکی از واردکنندگان عمده برنج تبدیل شد. میزان واردات برنج در طی سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۴ از ۱۱ هزار تن به ۵۴۰ هزار تن افزایش داشته است.

متوسط واردات برنج سالانه که در سال ۱۳۴۰ کمتر از ۱۵ هزار تن بود، در دهه ۱۳۵۰ به بیش از ۲۶۵ هزار تن (حدود ۱۸ برابر) و در دهه ۱۳۶۰ بالغ بر ۵۵۵ هزار تن رسید که نسبت متوسط سال های دهه ۱۳۵۰ به بیش از ۲ برابر و نسبت متوسط سال های دهه ۱۳۴۰ حدود ۳۸ برابر افزایش داشته است، طی سال های دهه ۱۳۵۰ حدود ۸۴ میلیارد ریال ارز و طی سال های ۱۳۵۸، ۱۳۶۴ جمعاً حدود ۱۳۱ میلیارد ریال ارز جهت واردات برنج در اختیار دلالتان خارجی قرار گرفته است.

با تأسف باید گفت، با گشوده شدن دروازه های کشور به روی واردات، بازارها انباشته از برنج خارجی شد. واردات برنج در سال ۱۳۷۴ به بیش از ۷۰۰ هزار تن یعنی حتی بیشتر از مصرف داخلی بوده است. این امر ظاهراً در جهت کاهش قیمت برنج در کشور شکل گرفت، اما در واقع ضربه ای هولناک به تولید برنج داخلی بود، این سیاست را چگونه می توان توجیه کرد، در حالیکه کشورهای پیشرفته ای چون ژاپن و آمریکا و کره برای حمایت از تولیدکنندگان داخلی و کشاورزان تمهیداتی اتخاذ می کنند و تضییقاتی برای واردکنندگان در نظر می گیرند و حتی در بعضی سال ها برای تثبیت قیمت ها در بازارهای جهان مقدار زیادی از محصولات کشاورزان خود را می خردند و به اقیانوس می ریزند و معدوم می کنند. «حدود ۱/۶ میلیون نفر ژاپنی هم اکنون در سایه حمایت قیمت ها در ژاپن سرگرم تولید برنج هستند و قیمت برنج ژاپن ۵ تا ۶ برابر قیمت بازارهای بین المللی است... هیئت تعیین نرخ برنج در ژاپن ترکیبی از نمایندگان دولت و

درخت زندگی با درخت زیتون

ایران چندین آبادی و روستای نام «رودبار» دارد. اما رودبار گیلان یا رودبار زیتون واقع در کرانه سفیدرود متمایز از رودبارهای دیگر است. در سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ با همکاری مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران و اداره کل باستان‌شناسی کشور طی کاوش‌ها و بررسی‌ها و عملیات هیئت علمی حفاری رودبار به سرپرستی آقای عزت‌الله نگهبان آثار یک تمدن باستانی بسیار درخشان و خیره‌کننده از دل خروارها خاک عیان‌گشت و دنیای قرن بیستم را غرق در هیجان و اعجاب فرو برد. جامی بنام جام مارلیک که از طلای ناب ساخته شده در این حفاریات بدست آمد که اگر گفته شود از نظر دقت و تکنیک و نوع هنری شاهکار آثار مکشوفه در جهان است سخن به گزاف گفته نشده است.

نقش جام در وسط، درخت زندگی را نشان می‌دهد. دو گاو عضلانی و تومند و بال‌دار از درخت زندگی بالای می‌روند و در کف جام گلی زیبا دیده می‌شود که خورشید با اشعه طلایی خود در وسط آن نقش‌گردیده و برگهای درخت زندگی دور اشعه خورشید با اضلاع منظم هندسی و بسیار دقیق و حساب‌شده قرار گرفته‌اند. خوب که دقت کنیم می‌بینیم درخت منقوش بر سطح جام مارلیک درخت زیتون است. پس این مطلب که زیتون ابتدا در آسیای صغیر (ترکیه) و یا در ایتالیا و بایونان باستان و یا در سواحل دریای مدیترانه عربی بوده‌است می‌تواند درست باشد. زیرا جام مارلیک سه هزار پانصد سال قدمت دارد و سندانزنده‌ایست که درخت زیتون ابتدا در ایران باستان کاشته شده و نشانه زندگی و صلح و خوشبختی بوده است.

در این مورد که کاشت زیتون اول بار در ایران انجام گرفته است تاریخ نیز می‌تواند یاریمان دهد. طبق اظهار نظر ارنست هر ترفیلد و سرآرتوئیک در کتاب «بررسی صنایع ایران» کاسینها یا کاسیها که در سواحل دریای خزر سکنا دارند در هزاره‌های قبل از میلاد علم کشاورزی را به سواحل سند و جیحون و سیحون و دجله و فرات بردند. بنابراین می‌توان گفت درخت زیتون هم از شمال ایران به سواحل مدیترانه راه یافته.

زمینهای زیرکشت زیتون در ایران ۵۰۰۰ هکتار است در حالیکه نزدیک به نودهزار هکتار زمین جهت زیتون‌کاری در منطقه گیلان بلااستفاده می‌باشد. مهندس ولی عمارلوی صاحب‌نظر در کاشت، داشت و برداشت زیتون تحقیقاتی جالب دارد و معتقد است به صنعت زیتون این تک‌محصول تولیدی (استراتژیک ناحیه) توجه کافی نشده و باید با برنامه‌ریزی‌های منظم هدایت‌شونده ارگانیک و حمایت بانکها برای توسعه اقتصادی و صنعتی زیتون اقدامات دایمته‌داری را آغاز کرد و با ایجاد سازمانی بنام (سازمان تولید زیتون) تمامی فعالیتهای دولتی و خصوصی و تعاونی مربوط به زیتون و روغن زیتون را زیر نظر گرفت. این مطلب را هم از نظر دور نداریم که ایتالیا و اسپانیا کشورهایی هستند که از تولید زیتون و روغن زیتون توانستند اقتصاد خود را رونق بخشند.

ذبیح... شبان

اقدامات شایسته‌تری انجام دهند، خطرات تهدید کننده تولید برنج عبارتند از:

- ۱- واردات بی‌رویه برنج از کشورهای خارجی و عدم صدور برنج.
- ۲- رکود بازار برنج و نقصان قیمت آن
- ۳- روش سنتی کشت و عدم استفاده از تکنولوژی مدرن و استفاده از ابزارهای کهنه و قدیمی.
- ۳- افزایش هزینه تولید
- ۵- درآمد پایین حاصله از برنج در مقایسه با محصولات فریبنده دیگر
- ۶- افزایش مالیات از سوی سازمان‌های که خدمات دولتی ارائه می‌دهند.
- ۷- عدم وجود «کشت و صنعت‌های» بزرگ.
- ۸- عدم حمایت از شالیکاران بوسیله دولت و بسی توجهی برنامه‌ریزان به محصولات داخلی مخصوصاً تولید برنج.
- ۹- عدم اتخاذ سیاست روشن در زمینه کشاورزی و عدم ثبات برنامه‌ها و وجود مراکز مختلف تصمیم‌گیری و سیاست‌های متناقض در امور مربوطه.
- ۱۰- عدم مبارزه اصولی و همه‌جانبه با آفات گیاهی و حشرات مضر.
- ۱۱- تقسیم اراضی به قطعات کوچکتر که امکان هر گونه سرمایه‌گذاری را محدود می‌سازد.
- ۱۲- خرید اراضی برای ساختمان‌سازی و ایجاد صنایع خدماتی در حاشیه شهرهای پرجمعیت.
- ۱۳- خرید اراضی مزروعی برنج بوسیله گروههای غیرگیلانی ...

ما عادت کرده‌ایم، همیشه نوشدارو را پس از مرگ سهراب بجوئیم، آیا فردا دیر نخواهد بود؟ زمانی که شالیزاران شمال، این دریای سبز یا قوت فام را به صورت بیغوله و ویرانه‌ای لم‌یزرع ببینیم. اگر چاره‌اندیشی نشود، اگر برنجکار حمایت نشود، اگر تمام امکانات به ضرر شالیکار بسیج شود، او ناچار است، باروبنه ببندد و شالیزار را بگذارد و به آغوش پریاهوی شهرها بگریزد و یا اگر توان و بنیه مالی داشته باشد، شالیزار را تبدیل به کشت یک محصول پر سودتر نماید تا از قافله عقب‌نماند، به هوش باشیم تا طبیعت و دوران از ما انتقام نگیرد!

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجع نمائید:

توضیحات

- ۱- فبسی، فر، جمشید. بازار جهانی برنج - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی. تهران ۱۳۷۰ - ص ۴۶۰ و ۴۷۲
- ۲- نک به: آمارنامه استان گیلان ۱۳۶۹ - معاونت آمار و اطلاعات سازمان برنامه و بودجه استان گیلان - رشت ۱۳۷۰
- ۳- بازار جهانی برنج ص ۴۴۴
- ۴- نک به: جداول شمرشماري عمومي کشاورزي ۱۳۶۷ از انتشارات وزارت کشاورزی.
- ۵- جدول‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ بوسیله نگارنده به طریق مشاهده و پرس و جو در سه منطقه لشت‌نشاء - خم - خشکی‌جبار تهیه گردید.
- ۶- نک به: بازار جهانی برنج ص ۴۷۳ و ۴۷۴
- ۷- نک به: ماهنامه کشاورزی سبله: شماره ۴۲ (آبان ۱۳۷۱) صفحه ۲۷، شماره ۲۹ (مرداد ۱۳۷۰) صفحه ۲۱ و شماره ۲۰ (شهریور ۱۳۶۹) صفحه ۲۷ و همچنین به گیلان شماره ۲۶ (آذرماه ۱۳۷۳) ویژه‌ی شالیزار به کوشش رحیم چراغی. سمرقاله.

● بیکاری نسل جوان گیلان و دیگر گروههای سنی بدون تحصیل اوضاع کشاورزی بی‌نتیجه است.

● این چه حکمتی است که با مسایل حیاتی گیلان اینگونه «باری به هر جهت» برخورد می‌شود، آیا ضرورت و زمینه رشد صنایع کشاورزی و تولید ماشینهای کشاورزی در گیلان وجود ندارد؟

● روستاهای گیلان با تراکم جمعیت مواجه است، بخشی کشاورزی بیش از این توان جذب نیروی انسانی را ندارد.

● شرایط سخت و دردآور زندگی به ششالیکار مسجبال استراحت و بازنشستگی نمی‌دهد.

● واردات برنج در سال ۱۳۷۴ به بیش از ۷۰۰ هزار تن یعنی حتی بیشتر از مصرف داخلی بسوده است این امر ظاهراً در جهت کاهش قیمت برنج در کشور شکل گرفت، اما در واقع ضربه‌ای هولناک به تولید برنج داخلی بود.

برنجکاران است، ضمناً همواره از طرف دولت ژاین این سیاست تعقیب گردیده که قیمت خرید برنج توسط دولت از برنجکاران بیش از بهایی است که دولت برای فروش برنج به مصرف‌کنندگان در نظر می‌گیرد. اما ما در سال ۱۳۷۱ با واردات یک میلیون تن برنج، بزرگترین واردکننده برنج در جهان بوده‌ایم در حالی که تنها به ۲۰۰ هزار تن برنج نیاز داشته‌ایم»^{۷۰}

شالیکار گیلانی می‌گوید: وقتی قیمت اجناس نسبت به دو سال قبل چندین برابر افزایش یافته است، چرا باید قیمت برنج نسبت به همان سال سی درصد کاهش یابد.

در زیر خطراتی که تولید برنج گیلان را تهدید می‌کند، متذکر می‌شویم، به امید اینکه دستگاههای برنامه‌ریز نسبت به مشکلات شالیکاران و تولیدکنندگان برنج احساس مسئولیت نموده و با ایجاد برنامه‌ریزی دقیق در جهت رفع تنگناها

نگاهی به فعالیت زنان در مطبوعات گیلان

از انتشار «خیرالکلام» نخستین روزنامه فارسی زبان در گیلان توسط «میرزا ابوالقاسم افصح المتکلمین» در سال ۱۳۲۵ هـ ق در رشت، ۷۲ سال می‌گذرد. از سال ۱۳۲۴ هـ ق که اعلان مشروطیت شد، تا صفر ۱۳۴۰ هـ ق (آخرین روزهای عمر کابینه قوام السلطنه) گیلان تحولات و حوادث بسیاری را از سر گذراند.

با آغاز جنبش مشروطیت، و آشنایی گیلانیان با نهضت پارتیزانی جنگل، روشنفکران و آزادیخواهان گیلانی در جهت همگامی با جنبش مشروطیت و مبارزه با استبداد و ویرانیهای وارده در عهد ملوک الطوائفی، درصدد بر آمدند که از افکار نو و عوامل قیام مشروطیت به منظور ارتقاء فرهنگ جامعه و بیداری و حرکت انقلابی اهالی گیلان بهره بگیرند و با چاپ و انتشار «مطبوعات یومیه و هفتگی به نوشتن مقالات علمی و سیاسی و انتقادی برای بیدار ساختن افکار عامه دست بکار شدند و جزایر فکاهی به آنها تاسی کردند. به موازات طلوع روزنامه‌ها، شبنامه‌هایی نیز پخش می‌شد و آنچه علناً گفتش نامقدور بود در شبنامه‌ها جای می‌گرفت.»^۱ «بطور کلی عمر مطبوعات گیلان را می‌توان به سه دوره بارز و مشخص تقسیم کرد. نخست مطبوعات عصر مشروطیت که خوشبختانه در گیلان تا نهضت جنگل تداوم یافت. دوم مطبوعات زمان حکومت ملی مصلدق که چندان نپایید. و بالاخره سوم، مطبوعات زمان انقلاب اخیر ایران که همزمان با اوج قیام شکوهمند مردم ایران شروع گردید و تا چندی پیش ادامه داشت.»^۲

ورود صنعت چاپ به گیلان، موجبات ورود و نفع یکی دیگر از شاخه‌های فرهنگ امروزی یعنی روزنامه‌نگاری را نیز فراهم ساخت. مجاورت شمال ایران با روسیه و بادکوبه، نفوذ فکری و سیاسی جنبش‌های انقلابی آن سوی مرز، ایجاد روابط و مناسبات تجاری گیلانیان و نزدیکی به اروپا، توسعه سواد در بین عامه مردم، گسترش مدارس جدید، تشکیل احزاب و انجمن‌های مترقی و انقلابی، چاپ و نشر جزایر و رسانه‌های گروهی تاثیر عمیقی در بسط و توسعه مطبوعات گیلان بجا گذاشته است.

تاریخ‌نویسان از شرکت زنان در جنبش مشروطیت، نهضت جنگل و دلیریهای آنان در راه آزادی و نقش بسیار حساس برخی از زنان سخنها گفته‌اند.

روزنامه‌ها و مجلات مربوط به زنان که جریانات پیشرو و مترقی را مطرح می‌کردند در عرصه مطبوعات

ایران مخصوصاً گیلان ظاهر شدند. تحت تاثیر این تفکر جرایدی مخصوص زنان به بازار عرضه شد که صاحب امتیاز و سردبیرانشان زنان بودند.

نخستین نشریه‌ای که بدست خود بانوان برای بیدار کردن توده زنان منتشر شد، نشریه «نامه‌نسون شرق» بود، که به مدیریت بانو «مرضیه ضرابی» بسال ۱۳۰۴ هـ ش هر ۱۵ روز یکبار با ابعاد ۱۲ × ۱۶ سانتی‌متر در بندرانزلی بنیاد نهاده شد. این نشریه که ناشر افکار زنان گیلان معرفی شده، از پیشقدمان دفاع از حقوق و آزادی زنان بود و نقش ارزنده‌ای در بیداری و آگاهی بانوان گیلان ایفا نمود.

پس از نهضت مشروطه و قیام جنگل از جمله مسائل متعدد اجتماعی که در گیلان مورد بحث قرار گرفت وضعیت و حقوق زنان بود که توسط «میر صالح مظفرزاده» (۱۳۴۳ - ۱۲۷۸) در جزایر و مطبوعات گیلان بچاپ رسید. میر صالح مظفرزاده در سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۰۶ مقالاتی تحت عنوان «بنام زنان» در نشریات رشت نوشت، و مسئله ازدواج‌های اجباری، ظلم و استبداد پدر و مادر و شوهر، تعدد زوجات، خرافات و تعصبات زنانه را مطرح و مورد بحث و انتقاد قرار داد، که تاثیر بسزائی در بیداری و تحول افق فکری و اجتماعی بانوان گیلان داشت و موجب گردید تا بعدها پای زنان هم در صحنه نمایش و هم در روزنامه‌ها و مجلات فارسی باز شود. ناگفته نماند در گسترش جریان آزادی زن و سوق اندیشه‌های اجتماعی به مساله زن، تشکیلات زنان جمعیت فرهنگ رشت (۱۲۹۵ ش) نقش عظیمی



داشته و هدف اساسی آن روشن کردن بانوان و نجات آنان از جهالت و خرافات، با سواد کردن زنان، پرورش استعدادهای نهفته و سهم کردن زنان در فعالیت‌های اجتماعی و معیشتی و پشتیبانی از حقوق آنان بوده است.

با توجه به شرایط نامساعد و حاکم بر جامعه و عدم حضور زنان در مجامع مردان و «بنا به تصمیم جمعیت فرهنگ بعضی از بانوان متعلق باعضاء جمعیت فرهنگ مأمور شدند که جلساتی خاص برای بانوان در خانه تشکیل دهند و این کار مدتی بطور خفا و پنهانی جریان داشت و تبلیغات زیادی بین بانوان معمول می‌گردید که بالاخره منجر به تشکیل جمعیت‌هایی از بانوان گردید که علناً مشغول فعالیت در کارها شدند.»^۳ در اثر فعالیت و کوششهای بی‌وقفه سازمان زنان جمعیت فرهنگ و با کمک‌های مادی و معنوی انجمن فرهنگ و روشنفکران و جمعی از زنان تحصیل کرده و مستجد وقت بسال ۱۳۰۱ ش «جمعیت پیک سعادت نسوان» قدم به عرصه وجود گذاشت و «عده‌ای قابل توجه از زنان ترقیخواه رشت را به سازمان خود جلب نمود. این جمعیت مدرسه‌ای بنام «سعادت» و مجله‌ای به همین نام تاسیس نمود. در این مجله مقالات اجتماعی و ادبی بخصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می‌شد. مجله پیک سعادت نسوان خدمت بزرگی به آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران کرد، زیرا خوانندگان آن منحصر به رشت و گیلان نبودند.»^۴ یکی دیگر از نویسندگان در باره فعالیت بانوان و تشکیل مجله پیک سعادت، در مقاله‌ای می‌نویسد:

«در اثر فعالیت این جمعیت بین بانوان، عده‌ای از بانوان گیلان به تشکیل «جمعیت سعادت نسوان» مبادرت ورزیدند و برای بیداری زنان و دوشیزگان دست به تشکیل مدرسه «سعادت» و مجله «پیک سعادت» زدند. این مجمع فرهنگی در خارج از گیلان مورد حمایت و پشتیبانی اشخاص و احزاب واقع گردید. جزایر تهران مخصوصاً «طوفان» برهبری فرخی یزدی و سایر آزادیخواهان دیگر از این جمعیت حمایت می‌کردند. حسن ضیاء از طرف حزب عدالت و حیدر عمواغلی الهام‌دهنده مجمع فرهنگ بودند.»^۵

بفاصله دو سال از انتشار روزنامه «نامه‌نسون شرق» در بندرانزلی، بسال ۱۳۰۶ شمسی «مجله پیک سعادت نسوان» به مدیریت و امتیاز خانم «روشنک نودوست»^۶ در رشت انتشار یافت. بانو روشنک نودوست از پیشقدمان نهضت بانوان و تئاتر گیلان

پیک سعاد نسوان

سال اول - دیه ۱۳۰۶ - ژانویه ۱۹۲۸ - شماره ۲

صاحب امتیاز: روشنگر نوع دوست

بهای مجله

زشت	یکساله	۱۲ قران	نهمه	۸ قران
بلاد ایران		۱۵		۱۰
خارجیه		۲۰		۱۵

قیمت تک شماره در قران

هر دو مد یکسربه پنج و تویج بشود

محرران: رشت - سزومیدان مدرسه سعادت

سالنامه رشت

شرق به صورت روزنامه در آمد که هر ده روز یک شماره از آن منتشر و با مشخصات زیر چاپ و توزیع می گردید. محل اداره: بندر پهلوی، صاحب امتیاز و مدیره مرضیه ضرابی ... پس از یک شماره وجه اشتراک دریافت می شود، عجزاً ماهی سه شماره ... محصولات نصف آبنوبه ... بهای نامه داخله یکساله ۳۰ قران، ششماهه ۲۰ قران،^۱ جریده نسوان شرق یکی از نشریات موفق و معتبر گیلان بود که نقش موثری در بیداری و تنویر افکار زنان گیلان ایفا نمود.

پیک سعادت نسوان

نخستین شماره این مجله، در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۶ شمسی در رشت و به صاحب امتیازی بانو روشنگر نوع دوست هر دو ماه یکبار انتشار می یافت. مجله پیک سعادت جمعاً شش شماره بطول انجامید و آخرین شماره آن، در اول شهریور ۱۳۰۷ ه. شمسی انتشار یافت. شادروان محمد صدرهاشمی مولف تاریخ جراید و مجلات ایران مشخصات پیک سعادت نسوان را چنین می نویسد «محل اداره: رشت سبزه میدان. مدرسه سعادت نسوان. بهای مجله: رشت. یکساله ۱۲ قران. ششماهه ۸ قران. بلاد ایران ۱۵ قران، ۱۰ قران، مالک خارجه ۲۰ قران، ۱۵ قران. مجله پیک سعادت نسوان، مجله ایست ادبی، تربیتی و قسمتی از مندرجات آن راجع به نسوان است... این مجله از انتشارات (جمعیت پیک سعادت نسوان رشت) و جمعیت مذکور به همت بانو روشنگر نوع دوست تاسیس گردیده است.»^۱

فرید

این روزنامه در سال ۱۳۳۰ با صاحب امتیازی خانم ر. امینی، و مدیریت و سردبیری بانو «ایران نعمتی فولادلو» شروع بکار کرد. روزنامه فکاهی «فرید» به صورت هفتگی و به قیمت ۳۰ ریال در رشت انتشار می یافت. «روزنامه هفتگی فرید از جراید خوب و جدی فکاهی گیلان بود که تا شماره بیستم آن به نظر رسید. مشخصات آن چنین بود. مدیر و سردبیر: بانو ایران نعمتی فولادلو: شماره اول، سال اول، شنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۳۰. تک شماره ۳ ریال، این روزنامه در ۸ صفحه دو ستونی منتشر می شد. امتیاز روزنامه فرید را خانم ر. امینی داشته است.»^{۱۱}

شوخی

صاحب امتیاز این روزنامه، احمد نعمتی، و مدیر و سردبیر آن خانم ایران نعمتی فولادلو قید شده است. روزنامه شوخی یکی از هفته نامه های خوب و معتبر گیلان بود، که در ۲۰ مهر ۱۳۳۰ شمسی به کوشش خانم ایران نعمتی در رشت و در ۸ صفحه به صورت هفته نامه به چاپ می رسیده است. فریدون نوزاد محقق گیلانی در این باره می نویسد: «چون بعد از انتشار شماره ۱۲ فرید بین خانم امینی و ایران نعمتی اختلافی پیش آمد آقای احمد نعمتی همسر ایشان به کسب امتیاز شوخی توفیقی یافت و خانم نعمتی این بار به انتشار روزنامه مربوط به خود پرداخت و روز شنبه

بود، و در این راه صدمات زیادی دید و خود بجرم داشتن افکار تند انقلابی و کمونیستی، دچار نامالیقات مادی و معنوی بسیاری گردید و بالاخره با فشار و بورش ارتجاع رضاخانی مجله مذکور در اول شهریور ۱۳۰۷ تعطیل گردید. مجله پیک سعادت نسوان اولین جنبش مترقی زنان گیلک و از جراید و مجلات خوب و معتبر گیلان بود که ناشر افکار و مدافع حقوق و آزادی زنان بود. مندرجات مجله سعادت عبارت بود از مقالات مختلف راجع به خانه داری و کارهای بهداشتی، تربیت کودکان، اوضاع زنان، مختصری از اخبار ولایات، و مقالاتی در باره فعالیت های اجتماعی و پشتیبانی از حقوق بانوان و روشن کردن زنان و نجات آنان از جهالت و خرافات.

همچنین باید از یک نشریه مهم دیگر که در خلال سالهای ۱۳۲۵ ش بعد از جنگ جهانی دوم توسط یک بانوی گیلانی در تهران منتشر شد، یاد کرد. در پی حوادث و رخ دادهای سیاسی و اجتماعی، عده ای از گیلانیان متورالفکر بدلیل داشتن عقاید تند سیاسی به تهران مهاجرت کردند، و گروهی از زنان متجدد وقت در پی آنان به پایتخت رفتند و در آنجا به سود جمعیت ها و مجامع فرهنگی و سیاسی مشغول به فعالیت و تبلیغات شدند که در این میان می توان از بانو خدیجه کشاورز (همسر دکتر فریدون کشاورز) یاد کرد. در میان مسائل متعدد ایدئولوژی که در جراید آن زمان مورد بحث قرار می گرفت یکی هم موضوع وضعیت زنان بود که توسط خانم خدیجه کشاورز در سال ۱۳۲۵ در نشریه «کار و دانش» در تهران منعکس می شد. پیداست این گونه نشریات را که در پایتخت انتشار می یافت، نمی توان به حساب جراید و مطبوعات گیلان گذاشت.

در فاصله ۲۹ تیرماه ۱۳۳۰ تا مهر ۱۳۳۰ دو نشریه فکاهی و اجتماعی در گیلان با نامهای «فرید» و «شوخی» به سردبیری و مدیریت بانوان «ایران نعمتی فولادلو» و خانم «ر. امینی» در شکل و قالب روزنامه انتشار یافت. «چون بعد از انتشار شماره ۱۲ «فرید» بین خانم امینی و ایران نعمتی اختلافی پیش آمد، آقای احمد نعمتی همسر ایشان به کسب امتیاز «شوخی» توفیقی یافت و خانم نعمتی این بار به انتشار روزنامه مربوط به خود پرداخت و روز شنبه ۲۰ مهر ۱۳۳۰ شماره اول هفته نامه نیمه فکاهی شوخی را منتشر نمود.»^۷ در نشریه «فرید» و «شوخی» با درج حکایتها و پاورقیها و داستانهای کوتاه و نامه ها و تلگرافهای فکاهی و اندرزهای اجتماعی و کاریکاتورهای نفیس و جاندار، چندی در عالم مطبوعات گیلان درخشیدند و نقش ارزنده ای در بیداری و آگاهی زنان در جراید آن زمان ایفا نمودند. از سال ۱۳۰۴ ش که نخستین نشریه خاص زنان در بندرانزلی منتشر شد مطبوعات زنان متناسب با شرایط و تحولات سیاسی - اجتماعی جامعه، فراز و نشیبهای بسیاری را طی کرده است. از سال ۱۳۰۴ تا حدود سال ۱۳۳۰ ش - در طول ۲۶ سال - به ظن قوی چهار نشریه مخصوص زنان، با امتیاز و سردبیری

نامه نسوان شرق

نامه نسوان شرق در بندرانزلی و به مدیریت مرضیه ضرابی در ۸ آذر سال ۱۳۰۴ شمسی از تصویب شورای عالی معارف گذشته است. فریدون نوزاد محقق گیلانی در این باره می نویسد: «این نامه مدافع حقوق زنان بود ابتدا به صورت مجله در ۲۴ صفحه هر ۱۵ روز یکبار با ابعاد ۱۲ x ۱۶ سانتی متر نشر می یافت ولی این کار ادامه نیافت و نامه نسوان

۲۰ مهر ۱۳۳۰ شماره اول هفته‌نامه جدی فکاهی شوخ را منتشر نمود. این روزنامه در ۸ صفحه چاپ می‌گردید و از هفته‌نامه‌های خوب گیلان بشمار می‌رفت.»^{۱۲}

بندر ماهشهر - تابستان ۱۳۷۵

بازبُدها و پی‌نوشتها:

- ۱ - دخراش، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۲، ص. ۵
- ۲ - جکابی، م. پ. مطبوعات گیلان در عصر انقلاب، نشر گیلکان، رشت ۱۳۶۱، ص. ۱۳
- ۳ - جودت، حسین. یادبردهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، چاپ دوخشان، سال ۱۳۵۱، ص. ۱۷-۱۶
- ۴ - کامبخش، عبدالصمد. شمای در باره تاریخ جنبش کارگری ایران، چاپ پنجم، ص. ۳۰
- ۵ - خاطرات آوانسیان، اردشیر و روستا، رضا- دنیا، سال ششم، دوره دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۴۴، ص. ۸۳-۸۱
- ۶ - زندگانی بانو روشک نودست بانی جمعیت پیک سعادت سنوان رشت و مدیره مدرسه سعادت و مجله پیک سعادت به قلم شادروان محمد صدرهاشمی چنین است: وی در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در رشت متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش که از پزشکان معروف آندوره بود فراگرفته و از آن پس ادبیات و زبانهای عربی و فرانسه را نزد اساتید وقت تحصیل نموده است. در سال ۱۲۹۷ موق به تأسیس مدرسه ۳ کلاسه گردید... پس از برقراری مشروطیت در ایران، و اثرات شدن پرچم آزادی جمعیتی از بانوان دانش پژوه و دوست داران فرهنگ را گرد هم آورده و جمعیتی بنام پیک سعادت سنوان تشکیل داده و از آن تاریخ پیوسته برای آزادی سنوان کوششهای فراوان و زحمات بی‌پایان متحمل گردیده است در سال ۱۳۰۶ شمسی موفق به دریافت امتیاز مجله پیک سعادت سنوان که غرض از آن توسعه فرهنگ و بیداری سنوان بود گردید و در سال ۱۳۰۹ شمسی به کمک جمعیت مذکور با تصاحب قرائتخانه بنام پیک سعادت که امتیاز رسمی آن نیز بنام بانوی نامبرده است، ناقل شده و نیز کلاسهای برای آموزش بانوان به همت عده‌ای از بانوان روشن فکر دایر کرده است. جمعیت پیک سعادت علاوه بر اقدامات مذکور دبستانی نیز بنام پیک سعادت دایر نمود. که اکنون در شیر رشت به همین نام تحت نظر دولت اداره می‌شود.
- ۷ - نوزاد، فریدون. کتاب گیلان، گروه پژوهشگران ایران، مطبوعات گیلان، چ سوم، سال ۱۳۷۴، ص. ۶۸۲
- ۸ - همان مأخذ، ج ۳، ص. ۶۸۹
- ۹ - همان مأخذ، ج ۳، ص. ۶۷۳
- ۱۰ - صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران، سال ۱۳۲۸، ج ۱، ص. ۹۳-۹۲
- ۱۱ - نوزاد، فریدون. کتاب گیلان، گروه پژوهشگران ایران، مطبوعات گیلان، چ سوم، ۱۳۷۴، ص. ۶۸۱
- ۱۲ - همان مأخذ، ج ۳، ص. ۶۸۲

گیله‌وا

برای مزید اطلاع خوانندگان لازم است گفته شود هم اکنون دو هفته‌نامه در گیلان به شرح زیر منتشر می‌شود که صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر آنها زن هستند. ایسن دو هفته‌نامه عمومی است و مخصوص زنان نمی‌باشد.

- ۱ - هفته‌نامه تحول: صاحب امتیاز و مدیرمسئول خانم هنگامه مصفاei خمامی
- ۲ - هفته‌نامه هاتف: سردبیر خانم نسرین پور هم‌رنگ

حرفهایی پیرامون «پای صحبت فریدون نوزاد»

احمد علی دوست

مرور ایام گذشته و شرح سرگشتگی‌هایش گاهی این فرصت را به مای دهد که قضاوت را تجربه کنیم.

جناب فریدون نوزاد شاعر، نویسنده و محقق گیلانی در مصاحبه‌ای که به منظور روشن شدن تاریکی‌ها صورت گرفت «گیله‌وا شماره ۳۷» با وسعت آگاهی توأم با وطنخواهی و ایران‌دوستی در ددل گفتند و ضمن نقل خاطراتی از سالهای «جنگ و تنگ» یا به تعبیر استادباستانی پاریزی «تنگ و تنگ» از حمله‌ناجوانمردانه دو کشور قدرتمند زمان در شهریور ۲۰ به ایران به تلخی یاد کردند و از وقاحت و بی‌شرمی کسانی که اشغال وطن را در آن روزهای شوم به فال نیک گرفته و سوم شهریور را روز رهایی می‌دانستند به سختی نالیدند؛ و در عین حال با شگفتی بسیار حسین نیکروان را «زنده بادی از رنجیدگان نظام منحوس پهلوی و کمونیست صادق و سالم اولیه و مسئول افتتاح حزب توده در گیلان» معرفی کردند، نیز علیقلی پور رسول را «آزادمردی منبع الطبع که با اشتغالات مترجمی ستاد نیروی شوروی مستقر در رشت؛ در چاپ و پخش روزنامه مبارز صورت با او همکاری داشت (ص ۱۵)؛ همچنین باتأسف بیان داشتند که چرا چنانکه لازم بود در پذیرش اعضا این حزب دقت کافی ننشاند!» که لابد اگر می‌شد حزب توده به صورت شعبه‌ای از حزب کمونیست شوروی سابق در نمی‌آمد! اما بلافاصله در صفحه ۱۶ اضافه کردند «کمونیست‌هایی خواستند ولو به زور و زیر پا گذاشتن تمام موازین اخلاقی جهانی حداقل استانهای شمالی و شمال غربی کشور را به پشت پرده آهنگ بکشند.» و حرف و حدیثی از این دست از سر دلننگی!

بنابراین با همه ارادات صادقانه‌ای که نسبت به این دوست قدیم دارم و امدار محبت‌های صمیمانه‌اشان هستم باید بگویم کسانی که فریدون عزیز را به دوستی نمی‌شناسند و با مراتب فضل و بیکرنگی و صفای وی آشنا نیستند اگر به صرافت یا ظرافت طبع معنا و هدفی برای این گفتگو نیابند ناگزیر از ایشان که همواره پای‌بند شعار (برای ایران با فکر ایرانی و به دست ایرانی) بوده و هستند و اکنون از فرط پاکدلی و رقت احساس بر حال مز دورانی که در سخت‌ترین شرایط وطن اسارت هبوطان خود را به اشارت از بیگانه طلب می‌کردند رحمت می‌آورند! خواهند پرسید: تعریف ستایش آمیز از چنین سرسپر دکان به غفلت نشسته که به زبان خود دنان در مقاطع حساس سیاسی مملکت جز دشمنی با منافع ملی چیزی از آنان بروز و ابراز نشد و به قولی «نه مرد این معنی در جامه‌شان بود و نه درد این عالم در جانشان!» چگونه تعبیری می‌تواند داشت یا از این ملحد و دم‌توأمان کلاه‌امین پذیرفتنی است؟! درفا که دفع غائله غوغائیان وطن ملتی یک دله و همنان طلب می‌کند و مروت و مدارا هرگز!

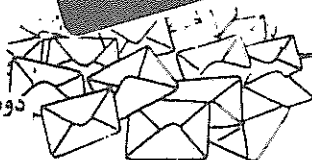
و اما سالها قبل من در مقاله‌ای که تحت عنوان «توارد تقلید یا اقتباس» در مجله آینده «شماره ۶-۹ سال ۶۸ ص

۵۶۲ - ۵۶۹» چاپ شد نوشتم و بمناسبت مقال با اشاره به روایت استادباستانی پاریزی در یادگار نامه شادروان فخرایی «نشر نو ۶۳» که از میرزا حسین خان روحی کرمانی «نیکروان» به نیکی یاد کرده بودند در حاشیه آوردم:

در پاییز سال ۱۳۲۰ به اتفاق دوست فاضل و گرانقدرم جناب عبدالعظیم بیینی که همچنان با من سرپایست و ذکر جمیلش از زبان و قلم استادجمالزاده خواهد آمد بنابه دعوت یک آشنای مشترک (پسر علیقلی پور رسول) در مراسم تأسیس حزب توده در رشت که در خانه نیکروان مدیر فکاهه‌نویس صورت برپا بود شرکت کردیم (ضلع شرقی باغ سبز میدان خانه ملکی اداره چچی) فضای خانه یوی بیگانگی میدادم کالمات روسی - ترکی - ارمنی و آشوری پرتین تر از فارسی شنیده می‌شد پس از ساعتی که با سخنرانی تنی چند از خود دگم کرده‌ها در هیاهوی زنده‌بادها و مسروده‌بادهای نامفهوم توأم با سرگیجه و عذاب گذشت سرانجام کائنات روسی را خوردیم و با همه خامی و نوجوانی به تشهیدی رندانه دفتر نام نویسی (آکت) را پر نکردیم از معرکه‌گریختیم و استاد پاریزی هرگز اشاره نکردند که این همشهری محترمشان مبتکر بر پای چگونگی ماجرابی شد که هنوز از پیامدهای نامبارکش در رنجیم!

و بالاخره نظر به سابقه ارادات و مؤدتی که جناب نوزاد با شادروان جهانگیر سرتیب پور داشتند لازم دیدم حرف آخر را از دست نوشته آن زنده‌باد بیاروم. بقین دارم که اگر این یادداشت‌ها به همت فرزندان کارش آقای خشایار سرتیب پور به زیور طبع آراسته آید کمترین فایده‌اش اینست که ناگفته‌ها و ناشنیده‌های بسیاری از رویدادهای تاریخ سی‌ساله نهضت جنگل تارهایی آذربایجان را به زبان و قلمی آگاه از متن وقایع خواهیم خواند و این کار مفید گذشته از اینکه مانع تأثیر بدی - سردرگمی و احیاناً گمراهی نوخاستگان خواهد شد به تصحیح برخی از وقایع نگاری‌هایش خواهد انجامید. چنانکه خود ایشان نیز در پایان مصاحبه به لزوم نشر خاطرات از گذشته گیلان اشاره کرده‌اند.

استاد سرتیب پور می‌نویسند: «روزی آقای میرزا شکراله خان کیهان به دنبال کس فرستاد و خواهش کرد فوری نزدش بروم، رفتم دو افسر روس و قفقازی با آقای نیکروان مدیر روزنامه صورت که از زندانیان قدیمی و حامیان شوروی‌ها بود پیش وی بودند، آنها آمده بودند به مضامین یکی از مقالات روزنامه البرز که منتشر شده و بنظر شورویان توهین به شوروی بوده است اعتراض کنند و ضمناً از نویسنده آن که به زعم آنان سرتیب پور «من» بوده است گله و اظهار ناراضی بکنند: در غیاب آقای کیهان دفاع کرده بود حضور مرا هم مصلحت دید رفتم و بحث کردم و معلومشان داشتم که در ترجمه اعمال غرض کرده‌اند یکی از دو نفر افسر به فارسی تسلط داشت اعتراف کرد و عذر خواست نوبت حمله به من رسید فراوان سخن رفت و بالاخره آنها برای آنکه ثابت کنند که گناهی ندارند تقصیر را به گردن مفسر سیاسی که خود ایرانی است گذاشتند گفتیم و شنیدیم و معلوم شد که مفسر سیاسی آنها آقای علیقلی پور رسول است و به فراموشی باور کردم که وسوسه از او بود است چون به او محبت وافری کرده بودم و او نیز از طبقه‌ای بوده است که دنیا را با عینک سیاه می‌دیدند. آرزوی بلند و هنتی کو تاه داشت.»



هم ادامه داشته باشد) و از طرفی فزونی مطالب از پیش مانده یا مقتضی زمان ناچار به حذف آن شدیم. خوشحال می‌شویم اگر نماینده یا نمایندگان این جمع روزی را با قرار قبلی به دفتر نشریه تشریف بیاورند تا مسئول مجله رودررو به سؤالاتشان پاسخ دهد.

از میان نامه‌ها

دوست گرامی جناب آقای جکتاجی عزیز

جشن پنجمین سال «گیله‌وا» مبارک باد! دیشب که به خانه رسیدم و گیله‌وای شماره ۳۷ را دیدم، در دلم شمع فروزان داشتم، جشن گرفتیم، به همت عالی آفرین گفتم. در کار چاپ و نشر مجله به سال ۱۳۵۳ تجربه‌ای دست داده بود. سردبیری «راهنمای کتاب» با من بود. می‌دانم چه دشواریها بر سر راه می‌آید. بی‌گمان تأییدات یزدانی یار شما است، و تکه‌تکه خوانندگان «گیله‌وا» به دعا و نیاز، دوام و ثبات آن را از خداوند بزرگ آرزو می‌کنند! آرزوی بلند و درازی است، اما چون از دل بر می‌آید، برآورده است!

پس از شماره‌های ۳۴ و ۳۵ در دل نامه‌ها به شما نوشتم، اما مجال تسوید آن را نیافتم، می‌خواستم بیرون از کوششهای مداوم و مجاهدات سرکار عالی، به دوست عزیز قدیم داستان پرداز و نمایشنامه‌نویس و شاعر بی‌همتای شهرمان، استاد محمود طیاری شادباشی بگویم! نمی‌دانم چندین و چند تن از خوانندگان ستایشهای خود را تثار آن هنرمند فروتن و منزوی، که به دل و جان می‌نویسد، و براستی نوشته‌های او در مرز اعجاز است با من هم‌دل و هم‌زبان هستند یا نه؟! داستانهای گیلکی ایشان را وصف کردن نمی‌توان. ساخت و پرداخت داستانها به استواری و صلابت کوه است. ترکیبها و طنزها و ظرافتهای واژگانی مهیوت‌کننده است! آرزو می‌کنم هر چه سریعتر این داستانها جدا به چاپ رسد! گنجینه زبان گیلکی بدین ماه‌ها، پشتوانه‌ای استوار می‌یابد! شعرهای شاعران ولایت ما، نشانه پیشرفتهای شگفتی‌آوری است، از بیم فراموشی نامی، از نام بردن یکان یکان پرهیز می‌کنم، کوتاه کنم: با هر بار خواندن داستانهای طیاری، افسون‌زده می‌شوم! بارک‌الله! مرزاد دست و پنجه‌اش! با یک بار و دو بار خواندن است که می‌توان آن توانایی و تسلط را دریافت و ستایش کرد! نمی‌دانم برگردان این داستانها هرگز به مغزشان خطور کرده است یا نه؟! این اشتیاق من است، ولی نمی‌دانم آن ظرفیته‌ها و طرفه‌های واژگان و ترکیبات گیلکی را زبان فارسی برمی‌تابد یا نه؟

یاد استاد نقاش چیره‌دست شهرمان حبیب محمدی چه دلپذیر بود! مقالات استاد میراحمد طباطبایی چه عالمانه است! شما را به خدای بزرگ می‌سپارم و افزونی توفیقات شما را آرزو می‌کنم!

چهارشنبه ۱۱ مهر ۱۳۷۵

بازارت محمد روشن

مدیر مسئول محترم ماهنامه، گیله‌وا

... نظر به این که در شماره (۱۳) مجله وزین گیله‌وا در مورد پیشکوتان کشتی آزاد و ورزش باستانی شهر لاهیجان از جمله آقای حاج محمدتقی غیرائی مطلب همراه با عکس چاپ شده بود، باکمال تأسف و تأثر خواستم به اطلاع برسانم که این ورزشی‌مرد مؤمن و مستدین و آخرین فرد از پیشکوتان ورزش باستانی کشتی آزاد شهر ما لاهیجان در نهم آبان ماه سال ۷۴ در تهران به رحمت ایزدی پیوست و حالیه سالی هم از آن زمان گذشته است... موجهی پیش آمده بود تا گیله‌واهای گذشته را توری دوباره کنم و چون مقارن مراسم سالگرد آن زنده‌یاد بودم خواستم این مورد را به اطلاع مسئولان مجله برسانم. با تقدیم احترام.

یکی از دوستان اران مجله محترم گیله‌وا

گیله‌وا:

ضمن سپاس از محبت بی‌شائبه این خواننده عزیز گیله‌وا که خبر فوق را به ما رساندند به‌خاستواده محترم و بستگان زنده‌یاد غیرائی تسلیت می‌گویم و شادی روح آن مرحوم را از پیشگاه خداوندی مسئلت داریم.



هر چه از دوست رسد نیکوست

همت این عزیزان در تقویت بنیه مالی گیله‌وا موجب شد تا بخشی از هزینه چاپ این شماره تأمین شود.

خانم فرانک غلامی فشمخامی (کلاس سوم ابتدایی) ۲۰۰۰۰ ریال

خانم روح‌انگیز جباری (منهد) ۱۰۰۰۰ ریال تبر

آقای محمد آل یاسین (اصفهان) ۲۰۰۰ ریال تبر

آقای دکتر محمدصادق پیروز (تهران) ۲۰۰۰۰ ریال

آقای بهزاد صمیمی‌پور (رشت) ۵۰۰۰۰ ریال

آقای حمید بیدنگی (آلمان) ۸۵۰۰۰ ریال

در عزیز دیگر که خواستند نامشان ذکر نشود ۳۰۰۰۰ ریال

حمایت مالی از گیله‌وا حمایت قومی مردم شمال ایران است که ثبت تاریخ خواهد شد. کمک‌های رسیده عیناً صرف هزینه چاپ و نشر مجله می‌شود.

توضیح در باره عکس پشت جلد

عکس «عمارت حکومتی رشت» یا به عبارتی درب دولتی (دارالحکومه) که در دوره ناصری گرفته شد یکی از قدیمی‌ترین عکس‌هایی است که به صورت کارت پستال چاپ و پخش شده است. نسخه‌ای از این کارت پستال که پیش آقای غلامرضا عزیزبان نگهداری می‌شد توسط مهندس رویرت واهانیان به آرشیو گیله‌وا اهدا گردیده است که عیناً برای استفاده عموم پشت جلد این شماره چاپ شده است.

عزیزان خانمها و آقایان:

حسن و حمدانی (شکروردبار شاندرمن) - خوشحالیم که برای ما شعر و مطلب فرستادید و می‌فرستید و متأسف از این که فکر می‌کنید برای کار شما تبعیض قائل هستیم. کار اگر خوب باشد از هر کس و هر سن و هر کجای گیلان و مازندران باشد حتماً جناب می‌کنیم. ولی انتظار ما از شما این است که عجله نکنید بلکه بیشتر مطالعه کنید.

زهرآ لطیفی امامی (رودسر) - مطالعه، تمرین، حوصله هر چه بیشتر بهتر.

سینا مدبرتیا (رشت) - ذوق شما در کارتان آشکار است و این جای امیدواری است، ادامه دهید.

سیدمحمد آل یاسین (جمع‌بازار) - وزن را خوب بکار می‌گیرید اما رشته کلام گسته است! چرا؟ با این همه ذوق و شوق و عشق شما به گیلان ستودنی است.

شهرام آزموده (اسالم) - اخیراً مطلبی از شما دریافت داشتیم، برای مورد خاصی حتماً با ما تماس بگیرید.

حسین طالبیان (بابل) - عکس زیبای ارسالی شما به آرشیو مجله رسید. انشاءالله در فرصتهای مناسب از آن استفاده خواهد شد.

حمیدرضا صومعه‌سرای (صومعه‌سرا) - شما هم دلی دردمند چون دل ما دارید. به سهم خود کاری کنید

اسماعیل مطلوب کاری (رشت) - از انتقاد شما صمیمانه سپاسگزاریم.

مریم. م (دانشجوی دانشگاه تهران) - خوشحالیم که با داشتن گیله‌وا می‌توانید غرور قومی خود را پیش دانشجویان دیگر افروم ایرانی حفظ کنید. غرور قومی فقط خاص مردان نیست شما دختران و زنان گیلانی سهم برابر و حتی بیشتری دارید. می‌توانید تمبرهای جمع‌آوری شده از سوی دوستان خود را یک جا با پست سفارشی برای ما ارسال دارید. البته که می‌توانید نماینده ما باشید.

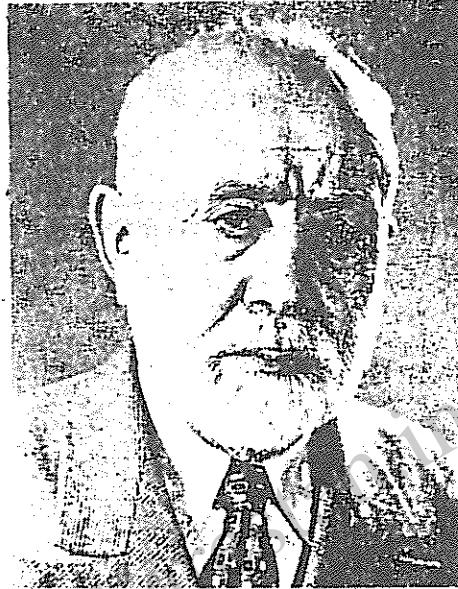
م. فرید ذوالقدری (تهران) - دوست خوب ما، جواب نامه مفصل شما متضمن پاسخ مفصل‌تری است که در مجله امکان آن نیست. چه کنیم؟ انشاءالله روزی که رشت تشریف آوردید در خدمت باشیم.

پاسخ به ۱۸ تن عزیزانی که تحت عنوان «جسمی از فرهنگیان و ادب دوستان ادبیات گرانقدر گیلانی» برای ما نامه نوشتند:

نامه بسیار مفصل شما را به دلیل این که انتقادی جمعی (و مطلقاً حرف دل طیف وسیعتری از ادب‌دوستان گیلانی است) و متضمن بسیاری نکات لازم برای طرح در مجله بوده است خواستیم چاپ کنیم و بعد به پاسخ تک‌تک موارد آن بنشینیم تا هم یابند خود را به اصول دموکراسی در کار روزنامه‌نگاری ثابت کرده باشیم و هم رفع شبهه و توهم کرده باشیم. متأسفانه بخاطر فاصله زمانی طولانی که در کار چاپ و نشر مجله پیش آمد (و ممکن است مدتی

مجید وثوقی املشی

شیخ بهاء‌الدین املشی، مرد فرهنگ و سیاست



شیخ بهاء‌الدین املشی (میزان) یکی از رجال سیاسی و ملی و دینی و علمی تاریخ معاصر گیلان می‌باشد که به مرور آوازه او از گیلان فراتر رفت. بهاء‌الدین به سال ۱۲۹۹ هجری قمری در منطقه خوشخانی امام در ییلاق رانکوه گیلان به دنیا آمد. امام از مناطق ییلاقی املش گیلان در دامنه کوه‌های سمام می‌باشد.

وی در خاندانی نجیب و با اصالت و شهر و از دودمانی علم‌پرور و دانشور دیده به این جهان گشود. ابتدا در مکتب‌خانه به تحصیل پرداخت و از ۱۳ سالگی در قزوین تحصیلات رسمی خود را آغاز نمود. سپس عازم نجف اشرف شد و در آن کانون معرفت و دیانت به کسب فضل و دانش پرداخت. در نجف از شاگردان خاص آخوند خراسانی (ره) صاحب کفایة‌الاصول بود و تحصیلات فقهی و حوزه‌ای خود را تا درجه اجتهاد طی نمود و از مرحوم آیت‌العظمی آقا سیدابوالحسن اصفهانی حکم اجتهاد گرفت. آن فقیه به مدت ۲۵ سال به کسب معارف و فضایل رفیع الهی مشغول شد و بدین سبب توانست از خود شخصیتی فقهی و حوزه‌ای بزرگ بسازد. وی در عین حال اهل قلم و سخن و در باب فرهنگ و تاریخ اقوام و ملل صاحب اطلاعات ارزشمند بود. شیخ بهاء‌الدین املشی از هم‌درسی‌های علامه دهخدا بود و با وی حشر و نشر داشت. «استاد فقید حبیب یغمائی» در مقدمه‌ای که بر کتاب وزین و اثر ماندگار شیخ بهاء‌الدین به نام «گوشه‌هایی از تاریخ گیلان» نوشته شیخ را این‌گونه به ما می‌شناساند:

«اردی بهشت سال ۱۳۲۷ شمسی به شهر رشت اتفاق مسافرت افتاد که:

بهترین شهرها شهر رشت است

چون بهشتی در اردی بهشت است
 در این مسافرت بود که افتخار زیارت بهاء‌الدین املشی بزرگ مردی دانشمند و جلیل‌العلمی متبحر و نجیب عارفی نورانی را دریافتم. روزها که با او^۱ به کتابخانه عمومی رشت که به همت وی تاسیس شده بود می‌رفتیم و کتاب‌های خطی و چاپی آن را از نظر می‌گذراندیم پیام می‌آید که تفسیری از قرآن مجید با خطی زیبا در آن کتابخانه بود که من قسمتی از تفسیر سورة یوسف را استنساخ کردم که بعدها در مجله یغما به چاپ رسید. مرحوم املشی به من محبت و مهربانی بیش از حد ابراز می‌فرمود بدان‌سان که شیوه عارفان و راهبران کامل است اما من به غفلت و نادانی بدم و از فیض افکار آسمانی و روحانی این مرشد عزیز

شد و عهده‌دار امور قضائی و تشکیلات فرهنگی این نهضت بود. ابتدا به هیت اتحاد اسلام که بعدها به کمیته اتحاد اسلام تغییر نام داد پیوست. در ابتدای تشکیل هیت اتحاد اسلام از رشت به کسما احضار شد تا در جریان این تشکیلات قرار گیرد. میرزا کوچک‌خان در آن دیدار خطاب به شیخ بهاء‌الدین املشی چنین گفت:

«شما را که سابقه آزادیخواهی دارید و در پاکی و تقوی شما شبهه نداریم احضار کردیم که امور قضائی و کشوری ما را اداره نمایید.»^۲

بعدها که نهضت جنگل شکل گرفت و به عنوان یک جنبش بزرگ مسلحانه انقلابی و اسلامی معرفی گردید و نام آن و رهبران مبارزش بر سر زبانها افتاد شیخ از اعضای فعال آن گردید و در اکثر جلسات حضوری قوی و مسرمد داشت و همواره در سفر و حضر همراه سردار جنگل و امین و مورد اعتماد شخص میرزا بود و بین او و میرزا نامه‌ها و نوشته‌های بسیاری رد و بدل شد که از اسناد و مدارک مهم نهضت جنگل به شمار می‌آید و بیانگر حقایق و روشنگر نکات بسیاری می‌باشد.

شیخ بهاء‌الدین املشی وقتی بعد از تحصیلات از نجف به رشت مراجعت نمود امام جماعت یکی از مساجد رشت را به او پیشنهاد کردند ولی او نپذیرفت. آن فقید خود در باره این قضیه چنین می‌نویسد: «بهار سال ۱۳۳۴ قمری وارد رشت شدم شماره تمام آشنایان من در رشت به یست نفر نمی‌رسید نصف این عده ورود مرا به رشت مزاحم منافع مادی و معنوی خود پنداشته و با من به نظر حسد نگاه می‌نمودند و نصف دیگر مثل برادر مهربان حاضر به هرگونه مساعدت و همراهی با من شدند. ژاندارمری که تحت نظر سوئدی‌ها بود تشکیلات خود را بر خلاف میل قزاقها که تحت نظر مستشاران روسی و صاحب منصبان آنها اداره می‌شد و برخلاف سیاست دولت تزاری روس در منطقه شمال بود توسعه می‌داد و میل داشت امنیت راه‌ها و قراء و قصبات را به تنهایی عهده نموده» و دست قزاقها و سربازها و قراسواران را کوتاه کند. یک گردان ژاندارم بریاست سلطان حسین خان که فعلاً (۱۳۲۸ خورشیدی) زنده و جزء افسران بازنشسته است وارد رشت شدند و سعی می‌نمودند حداکثر محبوبیت را در جامعه ایرانی تحصیل نمایند و می‌خواستند در تشکیلات تازه تاسیس خود در رشت مقابل قزاقهای بدست و عربده‌جو خطیب و واعظ و پیش‌نماز داشته باشند مرا

چندان که باید و شاید بهره‌وری نیافتم و اکنون افسوس بردن برگزیده بی‌سود است. بهاء‌الدین املشی تحصیلات خود را در خدمت آخوند ملاکاظم خراسانی در نجف تا درجه اجتهاد پایان برده بود و در مراتب ادبی و آزادی‌جوئی با مرحوم علامه دهخدا هم‌گامی و هم‌آهنگی داشت در منصب قضا به نیک‌اندیشی و حق‌جوئی و عدالت‌ورزی بنام بود و به انصاف سزاوار است او را از فرزندان ارجمند گیلان و ایران شمرد»^۱

شیخ میزان املشی در عصری می‌زیست که حاکمیت استبداد و نفوذ استعمار به اوج خود رسیده بود و گیلان نیز گذرگاه حوادث سیاسی و اجتماعی بسیار بود از اینرو نسبت به آنچه که بر مین و سرزمین او می‌گذشت حساس شد و زود هنگام وارد جریان‌های سیاسی و اجتماعی وقت گردید و تا پایان حیات پربار خویش خود را از این وقایع و جریان‌های کنار نکشید و بنا به همین دلایل است که حیات سیاسی او روشتر از دیگر جنبه‌های زندگی اوست.

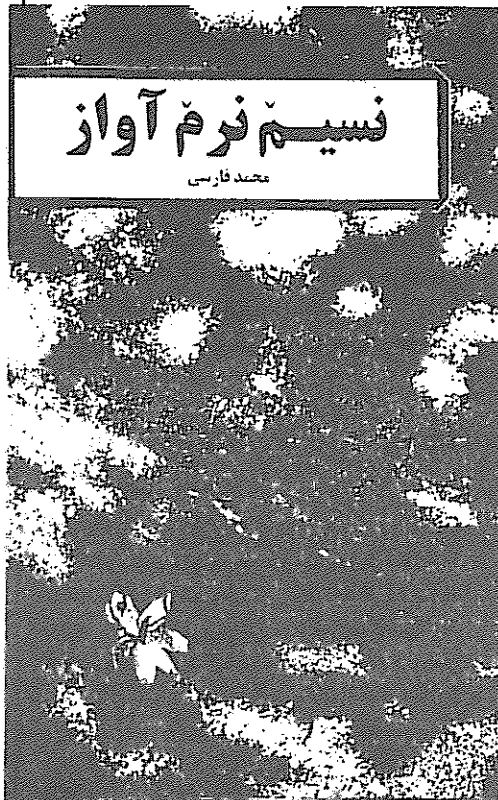
شیخ بهاء‌الدین املشی روحی آزاد و غیرتمند داشت و همین شاخص‌ها بود که توانست او را در میدان سیاست و مبارزه شایسته و سربلند گرداند. شیخ بهاء‌الدین املشی که در جریان «نهضت مشروطیت» از انقلابیون بود یک بار دستگیر و به همراه «میرزا حسن رشیدی» به زندان رفت. وی بعداً به نهضت جنگل پیوست و از یاران صدیق سردار جنگل کوچک جنگلی و طیب آزاد دکت حشمت جنگلی



تازه ترین کتاب خود را منتشر کرده است

نسیبم نرم آواز

محمد فارسی



نسیبم نرم آواز

گزینه شعر گیلکی

(غزل - مثنوی - شعر نو و هاشا شعر)

محمد فارسی

با برگردان فارسی و واژه نامه گیلکی

قابل وصول با پست سفارشی در هر نقطه از کشور

در ازای ارسال ۵۰۰ تومان تمیر

شماره های گذشته گیلوا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم الهدی تلفن ۲۵۲۴۸

گیلوا

محل فروش در تهران

کتابفروشهای دوبروی
دانشگاه تهران

که مدافع استقلال و عزت و شرف ایران و ایرانی و پاسدار حریم دین مبین اسلام و مذهب ناب تشیع بودند به نوشتن مقالات دینی و اجتماعی و سیاسی و... می پرداخت. نوشته ها و مقالاتی که توانست در زنده نمودن روح حق طلبی و انقلابی مردم بسیار کارساز باشد.

شیخ بهاءالدین املشی از خانواده ای بزرگ و نامدار زاده شد و بالید. وی از احفاد فقیه و اصولی بزرگ جهان تشیع آیت... العظمی میرزا حبیب الله رشتی (میرزا حبیب الله املشی مشهور به میرزای رشتی) و خواهرزاده مبارز بزرگ و روزنامه نگار آزادیخواه نهضت مشروطیت افصح المتکلمین املشی بود.

شیخ میزان در طول حیات خویش به لحاظ وارد بودن در جریانات سیاسی و اجتماعی آنروز و به علت مشاغل بسیار چندان اوقات کافی برای تالیف کتب و رسایل نداشت اما هر زمانی که فرصت می یافت قلم به دست می گرفت و در راه تحقیق و تالیف سخت می کوشید. کتاب «گوشه هایی از تاریخ گیلان» یکی از آثار قلمی آن فقیه است که این کتاب پس از مرگ آن زنده یاد با مقدمه استاد فقیه حبیب یغمائی و به کوشش محمد هادی میزان به چاپ رسید.

شیخ میزان غیر از این کتاب، نوشته های دیگری نیز در مورد تاریخ و فرهنگ و ادب و حکمت و همچنین نوشته های طنزی را از خود به یادگار گذاشته که امید است به همت صاحبان قلم و تحقیق چاپ و منتشر شده و در اختیار دوستداران قرار گیرد.

شیخ بهاءالدین از ذوق و قریحه شعری نیز بهره مند بود، و گاه به قصد تنن مفاهیم عالی دینی و فکری و فلسفی و مکثونات درونی خویش را در قالب ابیات رسا و شیرینی به نظم می کشید.

مرغ روح این روحانی عارف و مجاهد و آزادیخواه و این بزرگمرد فرهنگ و سیاست گیلان زمین در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۹ هجری شمسی بر اثر سکتة مغزی و در سن ۸۳ سالگی از قفس تن جدا و به حضرت حق «اعز ذکره» پیوست و در تازه آباد رشت در آرامگاه خانوادگی به خاک سپرده شد.

تهران - مهر ماه ۱۳۷۵

منابع:

۱. گوشه هایی از تاریخ گیلان، شیخ بهاءالدین املشی (میزان)، با مقدمه استاد فقیه حبیب یغمائی، به کوشش محمد هادی میزان، تهران، ۱۳۵۲
 ۲. نامه ها و نامداران گیلان، مرحوم جهانگیر سرتیپ پور، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۰
 ۳. احوال و شخصیت و آثار شیخ بهاءالدین املشی (میزان) در گفتگوی نگارنده با محمد هادی میزان، رشت مورخه ۱۳۷۴/۱۰/۲۵
- * در پایان نگارنده بر خود فرض می داند از الطاف و مراسم یادگار گرامی شیخ بهاءالدین املشی (میزان) و گرانمایه همسرش به خاطر ارائه اطلاعات و اسناد زندگی و مبارزات و شخصیت شیخ بهاءالدین املشی تقدیر نماید.

که تازه وارد رشت شده و به آزادی طلبی شهرتی یافته بودم و «دوستان من اندک فضل و کمال مرا بصد برابر بالا برده و سلطان حسین رئیس گردان را عاشقانه وادار به دعوت از بنده نمودند»^۲

گذشته از آن پستهای چون قاضی عسگری ارتش و دادستانی رشت را به او پیشنهاد کردند که او صریحاً از پذیرفتن و تصدی این امور امتناع نمود.

فاضل فقیه مرحوم جهانگیر سرتیپ پور در باره پیوستن و فعالیت شیخ بهاءالدین املشی به نهضت جنگل می نویسد:

«همزمان با حوادث جنگ بین الملل اول و نهضت ملیون ایران در نقاط مختلف کشور شیخ بهاءالدین میزان املشی در گیلان به نهضت جنگل پیوست به سال ۱۳۳۵ که نهضت جنگل به پیشرفتهائی نائل شده سازمانهایی به وجود آورده بود او مأمور تاسیس سازمانهای قضائی شد و تنظیم امور قضائی را در حوزه فرمانروائی جنگل بر عهده گرفت»^۳

و در ادامه اضافه می کند:

در جریان جنگ دوم بین المللی که ایران از طرف متجاوزان غافلگیرانه اشغال شد و در مناطق شمالی سیاست تجزیه به مرحله اجرا در آمد املشی به «نهضت مقاومت منفی» که در گیلان تشکیل شده در رشت و تهران فعالیتهای سیاسی و در مرزهای بین گیلان و آذربایجان فعالیتهای پارتیزانی داشتند پیوست و از هوشیاری و وسعت اطلاعات خویش سران نهضت مذکور را مستفیض می کرد»

شیخ میزان همواره در جهت توسعه و ترقی مبین و زاد و بوم خود اهتمام بسیار داشت و در راه تعالی فرهنگ جامعه سخت کوشا بود. او ایرانی بود و به ایران عشق می ورزید از این جهت بانی بسیاری از مراکز و موسسات فرهنگی، اجتماعی و علمی در گیلان شد.

«کتابخانه ملی رشت» یکی از آن مراکز است که وی از بنیانگذاران و عضو رئیس هیئت امنای آن بود و توانست کتابهای نفیس خطی را برای کتابخانه ملی رشت فراهم آورد وی همچنین از بانیان بیمارستان پورسینای رشت، عضو هیئت امنای پرورشگاه ایام، عضو نشر فرهنگ گیلان و رئیس هیئت مدیره شیر و خورشید سرخ گیلان و بسیاری از مراکز دیگر بود.

شیخ بهاءالدین املشی دو دوره نماینده گیلان در مجلس موسسان بود بار اول در سال ۱۳۰۴ ه.ش به همراه سید عبدالوهاب صالح، قائم مقام رفیع، مجتهدزاده نماینده گیلان در مجلس موسسان که برای تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی تشکیل شده بود و بار دوم به سال ۱۳۲۸ ه.ش به همراه علی امینی، عمده الملک دادور و بیگلربیگی برگزیده شد و به تهران رفت.

شیخ میزان صاحب سخن و بیان و وعظ و خطابه و از ارباب و اصحاب قلم و تحقیق بود. وی در جراید آنزمان که در گیلان و در شهر رشت منتشر می شد بخصوص در نشریات و جراید انقلابی و آزادیخواه

گیلانیان خارج از کشور

به دوستان عزیز نشریه گیله‌وا:

از سرزمینی دور، اما با دلی سرشار از نزدیکی با شما عزیزان برایتان نامه می‌نویسم. آنجا که دل‌یادهای دیرینه در وطن را زاده سالها جدایی خود کرده و خوش است به یادهایی که سبز نگاه می‌دارد.

براستی چه دلنشین است کلام شما عزیزان در این خراب آباد!

هزاران سلام به شما یاد و دست مریزاد، که با کوشش دلسوزانه به نشر فرهنگ سرزمین عشق و آشتی، گیلان عزیزمان گام‌برمی‌دارید تا گذار تاریخ پر تحول دیرینش را از زیر خروارها آوار فراموشی و سکوت بیرون آورده و بر آن نیمه‌جان، جانی تازه ببخشید. دستانتان را از دور می‌فشارم و برایتان بهترینها را آرزو می‌کنم. پاینده باشید.

هامبورگ (آلمان) - جواد رحمتی برفجانی



سخنرانیهای شمس لنگرودی در خارج از کشور

شمس لنگرودی، شاعر، نویسنده و پژوهشگر برجسته ایرانی بدنبال دعوتی که از سوی نمایشگاه جهانی کتاب برای شرکت و بازدید از نمایشگاه در آلمان بعمل آمده بود، بعد از اقامتی کوتاه در آلمان بنا به دعوت دانشگاههای آستین و برکلی و انجمن جهانی قلم (شعبه آمریکا) عازم آن کشور شد و در اغلب شهرهای ایرانی‌نشین آمریکا از جمله لس‌آنجلس، اورلاندو، شیکاگو، دالاس، نیویورک و چند شهر دیگر به سخنرانی و شعرخوانی پرداخت که مورد توجه بسیاری از ایرانیان خارج از کشور قرار گرفت. گفتنی است این دعوت‌ها عمدتاً به پاس تازگی کتاب چهارجلدی "تاریخ تحلیلی شعر نو در ایران" صورت گرفته است. وی همچنین به دعوت انجمن نویسندگان ایرانی در کاناادا برای شرکت در برنامه‌های مشابه به آن کشور نیز سفر خواهد کرد.

برگ‌برگ هر شماره، دبستگی به عطر و سربیزی کشتزارهای برنج، چای، نی‌زاران نشی و زحمت و تلاش نوغانداران، هنرمندان قلمکار و کارورزان مانندگار در پهنه بسیدار کوه، در و دشت شمال ایران را زنده می‌دارد. دریای خزر نیلگون را بازمی‌نمایاند و البرز سرفراز را به مانند نگهبانی بی‌مانند، بر فراز سرگیلکی زبانان به نگاهبانی می‌نشانند.

این همه سهمی است که ما با دریافت «گیله‌وا»ها از آن وام می‌گیریم تا خود را با خاطرات خوش و تلخ گذشته پیوند دهیم و نقبی ز نیم به زبان مادری‌مان. در این راه به یادماندن تلاش شما و همکاران‌تان با انتشار هر شماره «گیله‌وا» سهم کمی نیست. دست‌تان را برای پشت‌سر گذاشتن چهارمین سال انتشار آن بگرمی می‌فشاریم. ورود به پنجمین سال «گیله‌وا» با شماره ۳۷ را در باز شناساندن فرهنگ‌زاد بومی زادگاه‌مان تبریک می‌گوئیم. باشد که زحمت و تلاش‌تان که در پاسخگویی بی‌توقعی که با عشق زنده داشتن هویت قومی و انسانی سرزمین‌مان مایه می‌گیرد در ذهن‌ها و یادها ماندگار ماند و همواره قضاوت مسئولانه دوستداران فرهنگ و تحول اجتماعی را بدنبال آورد. باقی‌بمانید و سرفراز!

با احترام امیر لنگرودی
اکتبر ۹۶ = مهر ۷۵ - فورولوندا (سوئد)

جکتاجی عزیز سلام.

... هر شماره «گیله‌وا» که از پس انبوه نشریات چاپ داخل کشور از جمله: (آدینه - دنیای سخن - ایران فردا - کیان - زنان - گزارش - دانشمند ...) می‌رسد، دبستگی‌مان به زبان مادری و توجه به زیر و بم آوای آن صد چندان می‌گردد. اینهمه با افت و گبر زندگی بی‌پیرغریب غرب که جان آدمی را به لب می‌رساند، با عطر دل‌آویز «گیله‌وا» جان دیگری می‌گیرد.

نشریه‌یی که با تلاش در زنده نگه‌داشتن فرهنگ بومی و گسترش آن، راه سلف خود دامون که آن نیز - به پیکره همت تو مربوط بود - پی گرفته شده و امروزه روز از دایره مرزهای بومی (گیلان غرب و شرق و مازندران) و میهن در گذشته و پای بدین سوی نهاده تاجانهای آشنا را به نوش جان باز شناساند.

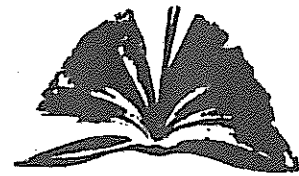
برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرستکی، هنری و پژوهشی، شمال ایران به زبانهای میلیکی و فارسی)

(از شماره فرستاده شود)
لظناً فرم بالا با تزکیی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.
• • حق اشتراک داخل کشور ۱۲۰۰۰ ریال
• • اروپا ۴۰۰۰۰ ریال
• • حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۳۵۰۰۰ ریال

نام نام خانوادگی
سن شغل میزان تحصیلات
نشانی: شهر خیابان
کوچه شماره کد پستی تلفن

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است



گازِه کتاب

اخبار کتاب و اهل قلم

هنر شیرینی پزی در منزل / کریستیان تیویز و آنت ولتر / ترجمه زری خاور (مرعشی) / تهران، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۴ / ۲۴۰ صفحه، رحلی بزرگ، ۴۵۰ تومان.

کتاب با چاپ نفیس چهار رنگ بر روی کاغذ گلاسه اعلا در قطع بزرگ رحلی چاپ شده و شامل دستور تهیه انواع کیکها، تارتها، بیسکویتها، کیکهای عروسی و تولد و... می باشد. کلیه شیرینی های معرفی شده در این کتاب در بار توسط نویسندگان و یک بار هم توسط مترجم آزمایش شده است. لازم به یاد آوری است که مترجم گیلانی کتاب، خانم زری خاور در سال ۱۳۷۱ بخاطر تألیف کتاب «هنر آشپزی در گیلان» به دریافت لوحه تقدیر و جایزه نیز نایل آمده بود.

افسانه های مردم عرب خوزستان / یوسف عزیززی بنی طرف و سلیمه فتوحی / تهران، انزان، ۱۳۷۴ / ۱۳۹ صفحه، رقعی، ۴۴۰ تومان.

مجموعه ۲۳ افسانه از افسانه های مردم عرب خوزستان است. گردآورندگان در پایان قصه خود می نویسند: «ما این کتاب را فراهم کرده ایم تا هموطنان ایرانی ما بتوانند افسانه های مردم عرب خوزستان را به زبان فارسی بخوانند و با آنها آشنا شوند، زیرا افسانه ها، گوشه ای از ناخودآگاه این مردم را نشان می دهند».

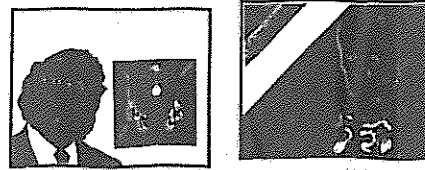
Afary, Janet
The Iranian Constitutional Revolution, 1906 - 1911 - New York, Columbia University Press, 1996, 448p.

انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۱۱ - ۱۹۰۶) عنوان کتابی است از خانم ژانیت آفاری استاد تاریخ دانشگاه پور دوی آمریکا که در ۴۴۸ صفحه قطع وزیری در سال جاری ۱۹۹۶ از طریق دانشگاه کلمبیا در نیویورک چاپ شد. بخش زیادی از کتاب به وقایع مشروطه گیلان می پردازد.

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب های خود در ماهنامه «گیلهوا» هستند می توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

انتشارات کهکشان منتشر کرده است:

- ۶۱ جودیت بانگر / زنان پل سارتر / خشایار بهبهسی
- ۶۲ جانانتان ارناد / شارل بودلر / عبدالله تونری



گیلان نامه، جلد چهارم / به کوشش م. پ. چکناجی / رشت، طاعتی، ۱۳۷۴ / ۲۹۳ صفحه، وزیری، ۸۰۰ تومان.

«گیلان نامه» مجموعه مقالات گیلان شناسی است در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و مردم شناسی گیلان که هر سال یک جلد آن منتشر می شود. جلد اخیر (چهارم) به اندازه دو سال تأخیر منتشر شده است و شامل یازده مقاله از یازده نویسنده است. نویسندگان این مجموعه عبارتند از حسن افراسخه، محب الله پرچمی، حسن پور شرق، فرشته تالش انسان دوست، مهندس سید اسماعیل خاتمی، ایرج شجاعی فرد، طاهر طاهری، ذبیح اله عصار، کارولین فرانک برست، تیمور گورگین، دکتر رضا مدنی، سید حسن مصومی اشکوری، سیروس مهدوی، محمد میرشکرایی و هومن یوسف دهی. این مجموعه به زنده یاد علی زیباکناری خواننده هنرمند ترانه های گیلکی اهدا شده است.

یک زندگی / ناصر وحدتی / تهران، رود، ۱۳۷۵ / ۹۸ صفحه، رقعی، ۳۰۰۰ ریال.

ناصر وحدتی نویسنده گیلانی پس از انتشار جلد اول رمان «خون نداشت» داستان بلندی به نام یک زندگی را منتشر کرده است. وی در این کتاب به زمینه های فولکلور منطقه خود - سیاهکل و دیلمان - توجه نشان داده و حوادثی را که در سال های پیش از اصلاحات ارضی در منطقه گالش نشین گیلان اتفاق افتاده به داستان در آورده است.

آذرکده، دیوان آیت... سید حسن اشکوری / شرح و تدوین سید ابوالقاسم، م. اشکوری / رشت، هدایت، ۱۳۷۴ / ۳۱۲ صفحه، رقعی، ۴۵۰ تومان.

آذرکده مجموعه اشعار، مدایح و مرثیاتی در منقبت و رثا و مصائب امام حسین (ع) و ائمه اطهار و اهل بیت است که توسط آیت... آقا سید حسن اشکوری روحانی فاضل و منتقد گیلانی سروده شده و به همت فرزند ایشان تدوین و همراه مقدمه ای جامع و مفصل چاپ گردیده است. «گذری به اشکور و نظری به اشکوری» عنوان مقاله مستقلی است که توسط مدون، در آخر کتاب آمده است.

اعجوبه ها / احمد مرعشی / تهران، ناشر: مؤلف، مرکز پخش: تندر، ۱۳۷۴ / ۳ جلد [بیش از ۱۰۰۰ صفحه]، رقعی، ... ریال.

مجموعه ای است حاوی ۳۲ شرح حال از معارف و مشاهیر جهان از اسکندر و نرون و وینچیز و جیتر تا بوذا و سقراط و لوتر و مارکس و... حتی آقاخان محلاتی و محمدعلی کلی. «... کوششی است آمیخته با توانگری و یک سلسله برداشت های ساده ولی شیرین و دلپذیر از زوایای هستی دیده های بی سابقه در زندگی خصوصی و عمومی تنی چند از نجیبگان...»

«غم غربت در ادبیات داستانی»

علی صدیقی منتقد و روزنامه نگار گیلانی در صدد است تا نخستین کتاب خود را منتشر کند.

عنوان کتاب وی که «غم غربت در ادبیات داستانی» (پژوهش در باره نوستالژی در ادبیات داستانی) نام دارد مراحل پایانی تدوین خود را پشت سر می گذارد و در آن آشناری از: احمد محمود، هوشنگ گلشیری، منیر و روانی پور، علی خلدایی، اصغر عبدللهی، بیژن نجدی، ابراهیم رهبر، قاضی ربیع حاوی رضا جولایی، شهریار مندنی پور و... از زاویه یاد شده مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرند. لازم به یاد آوری است موضوع «غم غربت» در داستان، برای اولین بار در ایران مورد بررسی قرار می گیرد.

ویژه نامه هنر و ادبیات

ضمیمه ماهنامه آوای شمال

هفته نامه آوای شمال چاپ رشت اخیراً با همکاری غلامرضا مرادی شاعر خوش قریحه گیلانی دست به تهیه و انتشار یک ویژه نامه ادبی زده است که تاکنون سه شماره آن منتشر شده است. اشعار فارسی، مقالات ادبی، نقد و ترجمه و اخبار فرهنگی گیلان و ایران از اهم مطالبی است که در این ویژه نامه هشت صفحه ای درج می شود. نویسندگان و شاعران فارسی پرداز و لایت - که از گیلهوا انتظار چاپ آثارشان را دارند - برای همکاری با این ویژه ادبی می توانند به نشانی رشت صندوق پستی ۱۵۵۶ - ۴۱۶۳۵ تماس حاصل نمایند.

ورنه

ویژه نامه فرهنگ و ادب بومی گیلان

ورنه عنوان چهار صفحه ای صفحات داخلی هفته نامه نقش قلم است که در رشت چاپ می شود و ماهی یک بار (هفته اول هر ماه) به درج مطالبی اعم از شعر گیلکی، نقد و فرهنگ عامه مردم گیلان می پردازد. بخشی از این مجموعه به فرهنگ مردم شهرستان تالش اختصاص دارد. برای گرداندگان جوان این صفحان نوپا که سعی در پیوایی فرهنگ بومی گیلان دارند صمیمانه آرزوی توفیق داریم. دوستان جوانی که مایل به همکاری با «ورنه» هستند می توانند به نشانی رشت صندوق پستی ۱۸۳۱ - ۴۱۶۳۵ تماس حاصل نمایند.

توضیح و یاد آوری:

با گرامیداشت یاد بار از دست شده روانشاد جهانگیر سرتب پور به مناسبت هفتم آذر چهارمین سال درگذشت آن مرحوم به اطلاع می رساند که به زبانی «گیلان جان» مندرج در صفحه ۲۳ شماره قبل (۳۷ گیلهوا) سروده آن زنده یاد بود که متأسفانه نام ایشان از قلم افتاد.

به یاد شاعر دل سوخته کیلان

حجت خواجه میری

تجربه درد آلود زندگی

مسعود بیزارگیتی

ماهور و شور و گیلک تازگب و می گب بو دیبل بسی زبانی امیره دستم ایناره امره هستی انسان هنرمند، بازتاب طیف‌های رنگین ترکیب خیال و واقعیت است و این ترکیب‌ها حاصل مرارت‌ها و جسارت‌های هنرمند، که موم واقعیت خشک و بی‌انعطاف را در دستان آفریننده خود دارد. شاعر در این میان با رنج مطلق بسر می‌برد. شادی و زیبایی لحظه‌های او نیز درون مایه رنج وی را برمی‌تاباند. شاعر همواره در حال فراروی از لحظه‌های متعارف زندگی است. زیرا همیشه سر در سماع، پای بر زمین می‌کوبد و به زبان ماهر و شور فریاد می‌کشد.

و شاعر دردمند غزل‌سرای گیلکی ما حجت خواجه میری نیز سوخت. او در دریای رنج خود سوخت و یاران خود را با کوله‌باری از خاطره‌ها تنها گذاشت.

دریای عشق من دیل هی غوطه غوطه خوردی نسا عشق‌قا بو واسوخته خسوآه و ناره امره شعرهای زنده‌یاد خواجه میری بیشتر در شیوه غزل بوده و درونمایه آن، زندگی اجتماعی پیرامون وی و گاه نیز گذری به عالم عرفان بود. از چند غزلی که مرحوم برای من خوانده بود، نوعی روایت رنج‌آمیز زندگی انسانی در آن بازمی‌تابید، با زبان و بیان روز که از همین زندگی و مناسبات موجود آن به رعایت گرفته شده بود. درست همانند شعر «دودانه ماچی» او که در شیوه نیمایی سروده شده با تمی که حکایت رنج انسان نوعی است.

شاعر در راستای کار خود، از یک سو به لحاظ سرودن شعر در قالب کلاسیک (غزل)، و از سوی دیگر نظر به توجه جدی وی به تعهد انسانی و مضمون‌گرایی، کمتر در پی پرداختن به کنش‌های مدرن‌تر زبان شعر و هنجارشکنی‌های مربوط بوده و تصویرهای مجازی او بطور عمده با زمینه واقعی زندگی و زبان روزمره و عادی پیوند خورده بود. البته می‌توان تا حدودی غزل «خورشید گاره امره» را مستثنی نمود.

عزیزش می‌افتم که یک پارچه آقا و یک انسان تمام عیار بود.

هرگز برای چاپ شعرش اصرار نداشت، عجله نداشت، سفارش خاص نداشت، پیگیرش نبود. بعکس شعرهایش یک ویژگی خاصی داشت و آن، تجربه کارهای نکرده در شعر گیلکی و بیان موضوعات انسانی و عاطفی در زبان گیلکی بود که خودبخود موجب می‌شد هراز چندگاهی بمناسبتی از آن‌ها استفاده کنم.

حجت شعر فارسی کم می‌گفت. نه که با شعر و زبان فارسی عناد داشته باشد، هرگز. می‌گفت امروزه گیلکی با شتابی منفی دارد رو به امحاء می‌گذارد، من و هر شاعر گیلک زبانی بحکم وظیفه باید با تمام توش و توان خود در فکر نجات آن باشم.

او کتابدار آموزش و پرورش و مدیر فروش یکی از فروشگاه‌های کتاب آن اداره بود. عصر یکی از روزها که گذرم به محله ساغری‌سازان و بقعه آقا سیدعباس افتاده بود، دیدم مغازه باز است و او دارد کتابها را می‌چیند و گردگیری می‌کند. یادم آمد روزی به من گفته بود حقوق صبح و ماهانه‌ام مال زن و بچه‌هایم است و آن چه بابت اضافه‌کاری عصرها می‌گیرم برای پدر و مادر بیرم کنار می‌گذارم. این خیلی حرف است. و مگر حقوق ماهانه یک کارمند ساده آموزش و پرورش چقدر است؟ که اضافه‌کارش رقمی باشد!

روز تدفین، مادر پیرش را نشانم دادند که هراسان بر سینه می‌کوفت و می‌گفت «وای می جان زای کو» و همسر تکیده‌اش هم، دو دست بر سر می‌زد و زار می‌گریست و من ندیدم مسئول استخوانداری از آموزش و پرورش آمده باشد! اما جمعیت موج می‌زد و مراسم تدفین بسیار باشکوه و خزن‌انگیز انجام گرفت. وقتی که دخترش شعر گیلکی زیبایی از پدرش خواند و در پایان بانگ زد: آی دوستان بابا او را در شب‌های شعر خود باز هم دعوت کنید، ندیدم چشمی تر نشده باشد. چراغی پهلوی من بود و می‌گریست. من هم.

سبز و معطر

م. پ. جکتاجی

حول و حوش پاییز ۷۱ بود که تعدادی رباعی در یک برگ کاغذ مشقی بزرگ به دستم رسید. پای این شعرها امضای حجت خواجه میری بود. شاعر را نمی‌شناختم، نه به نام نه به چهره. شعرها را که خواندم عرفانی یافتم. تا آن زمان شعر عارفانه گیلکی برای گیلوها نرسیده بود. بخاطر ویژگی موضوع و تفاوت آن با دیگر اشعار رسیده، سه تا از بهترین‌های آن را انتخاب کردم و تحت عنوان «رباعیات عارفانه» در همان شماره به چاپ رساندم. به گمانم شماره زمستانی همان سال بوده باشد. یکی از آن‌ها را از برم:

تی دوری واسی گیره مرا هی «ت» و «ب»
می امره خوشه تی تب توام «ش» و «ب»
شب تی تب امره من چپی حالی دارمه
راحت خوشمه جه تی خیال «گ» و «ب»

چندی بعد غروب یک روز پاییزی جوانی به اتفاق عباسی عزیز آمد پیشم، معلوم شد حجت خواجه میری است. در همان نگاه اول و همان کلام نخست به دل نشست. این اولین برخورد من بود و او.

چهار پاییز دیگر بعد از آن گذشت تا برگ‌ریز امسال رسید. آخرین دیدارمان یک هفته قبل از فوتش بود. تلفن گیلوها را آورده بودند نصب کنند. باز من بودم و عباسی عزیز و اتفاقاً حجت هم بود. وقتی برای امتحان، اولین مکالمه تلفنی انجام گرفت و نخستین زنگ تلفن گیلوها به صدا در آمد، حجت با بشاشت دست به جیب برد و به رسم شیرینی تعدادی آب نبات تعارفان کرد و تبریکمان گفت. از همان آب‌نباتهایی که همیشه در جیب داشت و به هر کس که عصبانی یا مغموم بود و دوستش داشت می‌داد، با رنگ سبز، طعم نعنای و مزه تنک کننده. هنوز یکی از آن‌ها روی میز کارم هست. مخصوصاً نخوردم. هر بار لای صدها فیش و کاغذ و نامه و کارت و خورده یادداشت‌های مقوایی که پیدا می‌شود، یاد

نیکی و مرگ

رحیم چراغی

«گب داشتی دیل پریشب ماه و ستاره امیره او - آ بسخاندۀ تا صُب خورشید گساره امیره» ... گرفته بودم و آزرده - به خاطر رنجش ناخواستۀ عزیزی از خود - که مسعود بیزارگیتی وارد شد. لحظاتی نشست و گفت: «خبر حجت را شنیدی؟» گفتیم: «چه خبری؟» با خود اندیشیدم: او که خبر خاصی ندارد. همیشه آرام است و به دور از هرگونه هیاهو و جنجال و بحران. حالا هم چون همیشه در ساغری سازان حاضر است، در محل کارش: در کتابفروشی انتشارات تربیت. هر چند، وقتی که صبح به سراغش رفتم نبود و کتابفروشی اش بسته بود. گفت: «خبرش را احمد قربان زاده به غلام بلگوری داده است؛ تلفنی.» گفتیم: «چه خبری؟» گفت: «خبر فوت خواجۀ میری را!» مات و مبهوت و گنگ و درمانده شدم. شاید در آن لحظه می توانستم به بسیاری از حرفها و خبرهای بیهوده هم کارانم گوش فرادهم و باور کنم بسیاری از چیزهای بیهوده تر را هم. اما آمادگی شنیدن و پذیرش این خبر ناگوار را، نه؛ به هیچ وجه. با هم به دفتر گیلوا رفتیم. هوشنگ عباسی، صحت خبر را تأیید کرد. اگرچه چهره اش، پیشتر، تأییدش کرده بود! طاهر طاهری، محمود بدرطالعی و فرهنگ توحیدی هم حاضر بودند. آنان نیز به همین دلیل - پیشتر از ما - آمده بودند... با پورا احمد چکناجی در محل کارش (نشر گیلکان) قرار - مداری گذاشتیم تا انتشار مجله گیلوا به تأخیر افتد و در همین شماره، یادی شود از دوست و همکار زنده یاد و بیدار دل ما... در راه خانۀ محمد بشرا بودیم که طاهر گفت: «... آشنائی من و حجت به دو سال نمی رسد اما ای کاش با او از نزدیک آشنا نمی شدم که اگر نمی شناختمش این همه در رنج و تعب نبودم.»...

دو - سه سالی بود که با حجت از نزدیک آشنا شده بودم؛ در دفتر گیلوا. و چه مشکل گشا بود این مرد. این مرد که مُرد، در بین ما ولی نه؛ مُرد. مردی که سرشار از عاطفه و عشق بود. آنانی که به او نزدیک تر بودند می دانند چه انسان فداکاری بود. اینک من به ژرفای واژه فداکاری می اندیشم که او در زندگی کوتاه ولی پُربار خود بدان وفادار و پای بند بود. در لحظات تدفین او صدایی شنیدم، کمی عجیب: «عاطفه او، اجل او شد.» شگفتا مردی که به درستی دریافت و به اعماق زندگی و مرگ او پرداخت و درک مرگ او

این پیوند زبان و زمینه عینی زندگی اما در غزل های او، نوعی اثرگذاری عاطفی را برای خواننده شعر او به همراه داشت. و از آنجا که شاعر دل سوخته ما خود تجربه دردآلود زندگی را درونی کرده بود، در انتقال حسیات درونی شده خود به خواننده نیز موفق بود.

از میان شعرهای زنده یاد، دو شعر «دودانه ماچی» و «خورشید گساره امیره» قابل تأمل و تأکید است.

تصویر زیبایی فقر و ناداری انسان در شعر «دودانه ماچی» که به شیوۀ نیمایی سروده شده، چنان متأثرکننده است که غربت آدمی و ستم مضاعفی را که بر او روا می دارند، انعکاس می بخشد. شعر مذکور روایت فقر تاریخی زندگی انسانی است که در چهره شاعر و مادرش بازتابیده است. این شعر اگرچه در قاموس عادی زبان نگارش یافته و از ساده ترین مفردات و بر بستر مناسبات ساده انسانی پرورش یافته است، ولی برای خوانندۀ دردمند شعر، سویۀ عاطفی آن تأثیر برانگیز است.

می مار
خوچل واسوخته گالوش رزینی یا
اوساده

خوب پوشوست
خو لچکا چاکود
بوشو خو همسایه جا

قرضی چادرا
فاگیت

می دستا خود دس میان
بیگیت
یواش یواش بوشویمی عروسی من
اگه چی همه تان
عروس رونماره
پول فادائیدی
ولی می مار رونما
نداری جا

عروس ره او روز
دودانه ماچی بو

غزل «خورشید گساره امیره» در مقایسه با چند غزلی که ذکر آن در بالا گذشت، از افق دید فراختری برخوردار بوده و تسلط شاعر را در انسجام بیان و تصاویر ذهنی می نمایاند. غزل فوق که تنهائی شاعر را برمی تاباند و از دل پری وی حکایت می کند، تنهائی نوعی است، با اندوهی که در پس آن پنهان شده؛ و برون فکنی آن در واقع کهکشان را به همدردی طلبیدن است. نوستالژی غربی ست تنهائی شاعر، هنگامی که جهان نیز چنین تنگ و فشرده می نماید.

گب داشتی دیل پریشب ماه و ستاره امیره او - آ بسخاندۀ تا صُب خورشید گساره امیره رنج نبودن این شاعر عزیز را با خاطره هایش پیوند می زینم و یاد او را جاودانه می کنیم.

را آسان تر کرد.

نمی دانم از کی و چه وقت، ولی مطمئناً از روزگاران دور، گفته اند که «خوب و بد» و «خشک و تر» با هم می سوزند. آری، امروز «خوب و خوبی، سوخت» و بد - که بدی نبود - نیز؛ و هر روز در جهان بی وجدان ما می سوزد... چه زمانۀ ناسازگاری است که خوبی هر انسان، زمینه ساز مرگ او می گردد! امروز، موفق به حل معادله نمایشی غربی شده ام! در یک مجموعه مضمونی: برآیند کمیدی خوبی با تراژدی نیستی، درام نیکی و مرگ می شود! ما امروز ارتباط نیکی و مرگ را در می یابیم. آیا واقعا رابطه ای در تلفیق نیکی و مرگ وجود دارد؟ ای کاش نمی بود؛ که شاعر ما زنده بود!

ایسک حجت - به قول پدران ما - زیر خروارها خاک خفته است. مراسم خاک سپاری او، ساعتی پیش تمام شد. بعد از آن و تا ابد، چیزی به روی زمین نماند و نمی ماند. چیزی جز خاطره ای شیرین و فداکاری های مردی از خود گذشته در قبال همسر، فرزندان، خانواده، دوستان و همکارانش. خاطره ای از روزهای دور و نزدیک، از عزیزی دُر دانه. خاطره ای از چهره های عبوس و هزاران جفت دیده خمار و اشکیار؛ در وداع امروز. خاطره ای از مهر فراموش نشدنی حجت که در چشمان وحشت زده، مضطرب و منتظر همسری داغدار دوره می شد. خاطره ای از دخترکی زار با واژه های شعر پدر بر زبان... و مادر و پدری که خمیده تر شده بودند. آیا صدای شکست خمیدگی مضاعف، به گوش نمی رسید؟...

از دیشب که قرار شد هر یک از ما چیزی برای ادای دین به دوستی شریف و هم کاری عزیز، برای دوست شاعرمان: «حجت خواجۀ میری» بنویسیم؛ مدام مطلع شعری از او را در ذهن مرور می کنم. ذهن مرا اسیر خود کرده است این بیت. از زمانی که این شعر را برای چاپ در «ویژه شعر گیلکی گیلوا» به من سپرده بود، نظرم را برانگیخته بود. شعر که چاپ شد، همگان گفتند: غزل زیبایی است... اما من نمی دانستم که این مطلع، مقطع حزن انگیز زندگی شاعر آن است. نمی دانستم که پس از وقوع آن حادثه دل خراش و دل افگار، دگرباره، این بار برای زندگی، و هست و نیست سراینده آن، و نوع مرگ او، مصداق پیدا می کند:

گب داشتی دیل پریشب ماه و ستاره امیره او - آ بسخاندۀ تا صُب خورشید گساره امیره
۲۵/۹/۱۸

ارسو خون!

چی ره نواستی
ارسو خون ببه

می چوم؟

تی واستی کی،

ناانم آن کوباغ خوش صدا
پرنده بی

چه زندگی خفس، رها بوبو
چه زنده مورده آدمان ور -

بوشو.

همیشه زنده بی!

نه زور قورده آدمان

نه زر به در بیرده مردومان

نه دین گیروب بیرده شیطانان،
خودا وهشته خوبی -

بنده بی

* * *

چی ره واسی

می چوم تی واستی

ارسو خون نبه

کی داغ تی شین

به در بیرده عالما

بی چنگ موشتی ماتما

اسیر نه عما،

بی نیشته لاله امره،

سبز دامان میان!

امی خودایی سایه ره

بو بوسته سایه بان.

* * *

اگر دارم تی خالی جای تاسیانی یا

تی عاشقانه سوختن مره

به تنگ دیل / چی غم

گیلیکی شعر نام

تی سر نبه

تی جا، امه بیگفته دیلان میان -

حجت خواجه میری

زنجیل می دست و پا چه می آتش تب
وختی آبا بو، زبان واکوده بزه گب
گفتی نیدمه کوره میان آتشی کی
تی جان میان دوبو ها دیشب پریشب

همیشه خالی یه!

اوهوی نفس بوجور ناورده

سختی دس!

می امره هم خفس

دانی چی ره

می چوم تی واستی عین وارشی

هوا

ارسو خونه تا ابد؟

تی داغ چی ره بزه

می آواکنده خون دوبو دیلا

فود؟

می گریه، نه تی واستی

کی می واستی یه.

می تنگ روزیگار سخت را

می زندگیانی - کوله پا،

می آدرازه شب روسیا،

می درد بی دوا واسی

کی بی تی یاورنه شانه،

گرم دیل تسلاینه دس،

چوتو تانه

کوتا واوه -

رها ببه؟

* * *

می چوم

تی واستی ارسو خون

چوتو تانه نبه؟!

چوتو؟!

محمد فارسی

نخاستی گورشابه

جوانه بو

جی ریشه غنچه زئن دوبو

بهار سبز سفره امره آشنا

پائیز لخت سوخت جنگلان امره دیل

دوسته بو

اگر باقاید زنگانی پیچ واپیچ تنگ

کوچان رچا

نیگفته بو

دانستی روزگار آدوار دیل خوشی هچین

هه زور خنده خنده یه

دانستی آسمان سبز وعده یم هو آئی

خو دیل بخا بیچیشته بو جه عشق چشمه

چشمه

مهریانیه

هه عشق امره داشتی دایمن بوگوا گو

فقیر آدمان رنگ سو نیگا دورون دوبو

یتیم ره همیشه سایه سایه بو

نخاستی گورشابه

سیا شب دیل میان

برادکفته بو

«خو دریا عشق کوله کوله مثن

جه غوطه غوطه غرقابه»*

نخاستی گورشابه

نخاستی گورشابه

* دریا به عشق مثن دیل مثن غوطه غوطه خوردی

حجت خواجه میری

مردی از تبار پاکان

ظاهر ظاهری

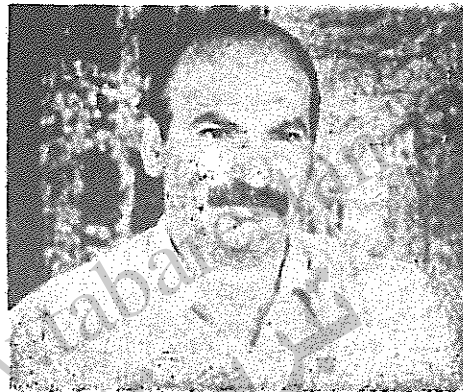
از آشنایی من و خواجه مدّت زیادی نمی‌گذشت، ولی، بار اول که او را دیدم، گویی گمشده‌ای را یاقتم که مدّتها در جستجویش بودم. این گمشده، تجسمی از مجموعه گفتار، رفتار و کردار نیک بود که گاه در داستانهای کهن می‌خواندم و یا درباره برخی از انسانهای زمانهای دور می‌شنفتم و باور کردنش آن‌هم در این زمانه بی‌ترحم برایم کار چندان آسانی نبود. مهر، نیک نفسی، خیرخواهی و مدارا و تسامح ناشی از تواضع و آزادمنشی چندان با چشمان نافذ، چهره و آوای کلماتش عجیب شده و در هم تنیده بود که نتوانستم پاسور کنم که او از جنس و نوع همانهاییست که بیشتر در خواب و رویاهای شیرین روی می‌نمایند و در روز با چراغ هم یافتشان چندان آسان نیست. پس گفتم، یک تن دیگر از ما بهتر و منزّه‌تر را یافتم و بارقه امید در دلم روشن شد که هنوز حیات هر آن چه پاک و نیکی و خیر و روشناست به پایان نرسیده و در برابر نازش و چیرگی اهریمنان هوای نفس و کبر و آز، تعدادی، اگرچه اندک شمار، ولی، با عزمی جزم و جوسنی از کالبد خاکی تن و باجانی استوار ایستاده‌اند.

با هر نشست و گفت و گو، مهرش بیشتر بر دلم می‌نشست و هربار حیران می‌ماندم که این جوانمرد و صوفی بی‌غل و غش را این زمانه و سرای تنگ چشم و دد پرور به چه کار آید؟

اینجایی نبود، گمشده‌ای بود از کاروانی که شاید صد سال از قافله خود جدا مانده بود، ولی، با وجود این مردم قبیله ما را بدون کمترین توقعی دوست داشت. عشق او از نوعی نبود که می‌شناسیم و با آن برای نیازهای روزمرگی بده وستان می‌کنیم. عشق و عاشقی از نظر او به‌مانند واژگان دیگر زندگی معنا و مفهوم متفاوتی داشت. عشق برای خواجه ما همان ایثار بدون قید و شرط بود که در کتابهای خاک خورده و موربانه زده کتابخانه‌ها می‌شود سرازش را گرفت. تمهّد و مسئولیت را دوست داشت و در قبال همه انسانها، بدون اجبار و ناگزیری خود را مقید می‌دانست و می‌گفت: با این احساس به زندگی‌ست که نیرو می‌گیرم و بهانه‌ای برای بقاء می‌یابم.

در برابر سختی‌ها و کژمداری‌های روزگار محکم و استوار بود و می‌خواست همیشه تکیه‌گاهی قوی و مأمنی مطمئن برای آثانی باشد که به او نیاز دارند. خواجه با وجود اعتقاد راسخ به اسلام و ارادت به پیامبر و معصومین، مسلمانی را در صورت و ظاهر و گفتار پسنده نمی‌دانست و بیش از همه به اعمال و کردار افراد توجه داشت و گاه با قدرت نافذش مذهب را در درون و باطن انسانها جستجو می‌کرد و مورد دقت قرار می‌داد. او به‌مانند هر انسان واقع‌بین و مسلمانی حجت زندگی و مرگ را به‌خوبی می‌دانست. گرچه لریز از عشق به زندگی و تمهّد نسبت به انسان بود از مرگ نمی‌هراسید و برای رهایی از پندهای

دست و پاگیر و بار سنگین تن، آماده بود تا مرگ را در هر لحظه‌ای که به سرافش آید با جان و دل بپذیرد، از جلالت مرگ چنان سخن می‌گفت که گویی قبلاً با همه وجود آن را حس کرده و طعمش را چشیده بود. مرگ خواجه هم نمی‌توانست معمولی و طبیعی باشد، پس بدون کوچکترین ترس و واهمه‌ای برای نجات و برپایی راستی و درستی به‌سوی پلیدی و تاریکی شتافت و سرانجام اهریمنان ابراهیم‌وار او را در آتش سوزاندند و او تن خاکی را و نهاد و یارانش را تنها گذاشت. شاید در نوع مرگش هم مصلحت و حکمتی بود تا یاران و دوستانش بیشتر و بهتر درباره زندگی و مرگ بیندیشند و از این انسان نمونه و وارسته که حتی پس از مرگ نیز، ویژگیهایش در یادها و خاطرها زنده و جاوید خواهد ماند و حضوری فعال خواهد داشت، در همه شئون زندگی و در پیکار با کژی‌ها و زشتی‌ها یاری و یآوری بخوانند.



حجت خواجه میری

خورشید گاره امره

گب داشتی دیل پریشب ماه و ستاره امره

او - آبخانده تا صب خورشید گاره امره

کو لچه ستر دتابست آفتاب نقره‌ای رنگ

حال و هوایی داشتی خو او شراره امره

پتله زتن آثره اشکاگوما کودی چوم

حیرانا بوسته بو دیل خو سینه پاره امره

ستر در سماع خو یار پا گوئسی زینا

پنجه دیلا دبوو گب گوفتی دیاره امره

ماهور و شور و گیلک تار گب و می گب بو

دیل بی‌ربانی امره دستم ایشاره امره

دریای عشق مین دیل هی غوطه‌غوطه خوردی

تا غرقابو واسوخته خو آه و ناره امره

در ملاحانه‌ی عشق پیری بوگوفته «خواجه»

عشقّه آپاره خر قا کینه قداره امره

وجدان گم‌شده جامه

هوشنگ عباسی

ای کاش می‌توانستم
خون رگان خود را
من
قطره، قطره، قطره
بگیرم.

احمد شاملو

خوب بودن در دوران کژی‌ها و پلیدی‌ها درد بزرگی است، حجت خواجه میری زبانی خوب و مهربان بود، آتش محبت و عشق به همنوع در وجودش شعله می‌کشید، او چشمه جوشان صفا و صمیمیت و آشفشان خلوص بود، حجت دغدغه مال و منال نداشت، در کسب مقام و شهرت نبود، در پی قدرت نبود، درویش و آزاداندیش و عسارف مسلک بود و با همه مدارامی کرد، به دوست و دشمن لطف و عنایت داشت، او وجدان گم‌شده جامه بود.

قلبی به صافی آئینه داشت. او برای دوستانش هم دوست و هم برادر بود، در سوگ دوست نشستن چون سوگ برادر دلخراش است، اینک ما هم دوست و هم برادری را از دست داده‌ایم.

شیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

□ □

محمد دعائی خیر را که از رادیو شنید: «مرگ حجت خواجه میری یکی از شاعران گیلان...» به عجله خود را به دفتر مجله رسانید، وقتی خبر را از زبان او شنیدم، وجودم آتش گرفت، پایم لرزید و اگر بگویم کرم شکست دروغ نگفته‌ام. باورم نشد، گفتم: شاید دروغ باشد، غروب روز جمعه ۹ آذر برای دیدنم به خانه‌ام آمده بود، من نبودم، آیا برای آخرین وداع آمده بود؟! گفتم به خانهاش برویم، شاید خبر به‌گونه‌ای دیگر باشد! به طرف فلکه رازی راه افتادیم، وقتی از دور حجله سیاه را دیدیم، از نفس افتادیم. گروهی آنجا جمع شده بودند، گفتند: هنوز از تهران نیاورده‌اند. به مغازه احمد ملک‌زاده دوست مشترکمان رفتم، اطلاعاتی آنجا چسبانده شده بود، در کوچه پس‌کوچه‌های نقره‌دشت خانه‌اش را پیدا کردیم، خانمش گفت: هنوز از تهران نیامده‌اند، ولی تا نیم ساعت دیگر به رشت خواهند رسید. دفتر برگشتیم. آقای ظاهر ظاهری و محمود بدر طالمی از راه رسیدند، بدنبالشان آقایان: شاهین عبدلی و علیرضا حسن‌زاده به دفتر گلیه‌ها وارد شدند، همه ما زانوی غم بغل گرفتیم، آقای ابوذر غلامی تلفن کرد و تسلیت گفت. آقایان احمد ملک‌زاده و بهروز ایمانی از راه رسیدند، از تهران آمده بودند، مرگ دلخراش او را حکایت کردند، بغضمان ترکیب هم‌مان گریسیم، آقایان: رحیم چراغی و مسعود بیزارگیتی به جمع ما پیوستند، تلفن زنگ زد، آقای بارور از انزلی بود، دفتر مجله را تعطیل کردیم، پیش آقای جکاجی رفتم، ماکان از طریق تلویزیون باخبر شده بود، قطرات اشک بود که از چشمان آقای جکاجی می‌بارید. با آقایان: ظاهر ظاهری، محمود بدر طالمی و رحیم چراغی به منزل آقای محمد بشرا رفتم، بشرا پیر شعر گیلک هم متأثر و اندوهگین بود.

مصداق حال ما شعر خواجه شیراز بود:
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
آتش آنست که در خرمن پروانه زدند
یکشنبه ساعت ۱۱ تابوت از بیمارستان رازی به‌سوی

دو دانه ماچی

دو بوسه

محمود بدر طالعی

حُجّت خواجه میری [خواجه‌ی رشتی]، یکی از شاعران خوب در عرصه زبان گیلکی بود، که شعرهایش عناصر چهارگانه‌ی شعر را در خود داشت: زبان و شکل، موسیقی کلام، تعابیر و استعاره‌ها و مضمون. این عناصر، در اشکال متنوع شعر خواجه، با هم و یا به تنهایی دیده می‌شود.

به اعتقاد این قلم، در شعر دو دانه ماچی، همه‌ی این عناصر چهارگانه دیده می‌شود:

۱- زبان‌ش گیلکی اصیل و روانی است، که واژه‌های آن در گفتگوهای روزمره، کاربردهای خود را حفظ کرده‌اند: دسکلا و شیب، دو دبل، فاندپرست، بوگوفت و...

۲- موسیقی کلام: از اوزان شعر نیمایی (شکستن مصراع) بهره می‌گرفت و به خوبی از عهده آن برمی‌آمد.

۳- تعابیر و استعاره‌ها: عروسی، دسکلا و شیب (کف زدن و سوت زدن)، عین توپ جستن (از شادی کودکیان به هوا

سلیمان داراب پرواز کرد، سیل جمعیت اشک می‌بارید، شاعر و هنرمند، عالم و عامی، پیر و جوان، زن و مرد در سوگ او می‌گریستند، حجت در خاک غنود، در حالیکه هنوز یابده‌سالاها زندگی می‌کرد.

رفاقت ما به سال ۱۳۴۹ برمی‌گردد، در نقره دشت اتاق کوچکی داشتم، اتاق کوچکم، محفل دوستانم حجت خواجه میری، احمد ملک‌زاده، بهروز ایمانی، محمدرضا بایز دان و دیگران بود، او در آن سالها اشعارش را برای مامی خواند، محفل ما گرم و صمیمی بود، گرچه هریک از یاران به راهی رفتیم، اما دوستیمان ادامه یافت، پس از نشر مجله گیله‌وا خیلی به هم نزدیک شدیم، آری دوستیمان ربع قرن ادامه یافت، برای تألیف کتاب «شاعران گیلک و شعر گیلکی» مرا یار نزدیک بود، عیب‌جو و کج‌بین نبود، همیشه دست دوستیش به سوی دیگران دراز بود، مثل بعضی‌ها کار دیگران را لوچ نمی‌دید، بی‌ریا چون آئینه و زلال چون آب بود به قول خاقانی:

غصه بندد نفس، افغان چه کنم

لب به فریاد نفس ران چکنم
از جوانی یار و کمک پدر و مادر بود، به پدر و مادرش احترام زیادی گذاشت، پیمان و فقیران به دور او حلقه می‌زدند، فقیرنواز بود، وقتی به او گفته می‌شد علل اجتماعی فقر را باید از بین برد، می‌گفت: می‌دانم! ولی من اینطوری راضیم. عید نوروز که می‌شد از دوستان کمک مالی می‌گرفت و خیل بچه‌های یتیم و فقیر را برمی‌داشت تا برایشان لباس نو بخرد، در مراسم و اعیاد در اندیشه این بود، غذای بخشی از مستمندان را تهیه کند و به منازل آنان ببرد، او یک عارف واقعی بود، در اوزان کلاسیک و نو شعر می‌گفت، اشعار او حال و هوای دنیای خود را داشت، اشعار او با مضامین عاشقانه و عارفانه بیانگر خلوص او بود، در زندگی در دکشیده بود، اشعار اجتماعی او تصویر زندگی محرومان و دل‌سوختگان بود، اوزان مختلف شعر را در زبان گیلکی می‌آزمود، انواع صنایع شعری را بکار می‌گرفت، بخشی از اشعار خود را در دفتر می‌گرد آورده بود، آنرا به من نشان داد و نظر خواست، گفتم کار خوبی کردی، دو نوار از سروده‌هایش را به نام گیل ادب ضبط کرده بود، در پی چاپ و تکثیر آن بود، متأسفانه زمان به او مجال نداد، نوار شعری از شاعران گیلکی سرا در دفتر گیله‌وا تهیه شده بود که زحمت زیادی در تکثیر آن کشید، او خنیاگر شعر گیلک بود، مجموعه‌ای از برنامه رادیویی «نغمه‌ها و ترانه‌های گیلکی» و «سبزه اوخان» را ضبط و نوار کرده بود و در آرشو خود نگهداری می‌کرد، یک هفته قبل با هم به نزد آقای پوراحمد جکتاجی رفتم، پیشنهاد دکر مقاله‌ای در مورد آن برنامه اول و قدیمی با اشعار شاعران تهیه کند تا در جلد پنجم گیلان‌نامه منتشر کند. مرگ او برای ادبیات گیلکی ضایعه‌ای در دناک بود، او تنها چهل و چهار بهار را پشت سر نهاده بود، تولد او سال ۱۳۳۱ و وفات او ۱۷ آذر ۱۳۷۵.

یاسمن و ارسلان و آرش سه نونهال و گل‌های وجود او هنوز به باغبان نیاز داشتند تا پرورش یابند.

ستارگان ادب شمال در قبرستان سلیمان داراب دور میرزا حلقه زده‌اند. میرزا حسین کسمانی، ابراهیم فخرآسی، جهانگیر سرتیب پور، سیدعلی زیباکناری، دکتر عطاءالله فریدونی و اینک ستاره‌های دیگر از آسمان ادب گیلان در آنجا آرمیده، بدرود ای رفیق شفیق، بدرود ای یار صدیق، بدرود، یاد تو پیوسته در خاطرمان زنده خواهد ماند، بدرود.

۷۵/۹/۱۸

پردن)، دو دانه ماچی (دو بوسه) از تعابیر زیبایی است، که در اشعارش به کار رفته‌اند.

۴- مضمون انسانی و اجتماعی: با شعر عروسی در لایه‌های اجتماعی نقب می‌زند، و با تصویری روشن و گیرا از وضعیت عروسی، کلید شعرش را می‌زند و در توصیف حالت مادر:

می‌مار دو دبل بو / کی بشه یا نشه / ایذر می‌دونه چوما فاندپرست / بازون / بوگوفت بیشم؟
که بیان درون پُرتب و تاب اوست، به روانشناسی کودک دست می‌زند.

با توصیف رفتن مادر و فرزند به عروسی، وضعیت اجتماعی مادر را نشان می‌دهد.

آخرین تصویر او تصویری است غیرمنتظره از رسمی عادی و معمولی، که به تعبیری می‌توان گفت در مفهوم و مضمون آشنایی زدایی می‌شود. در مراسم عروسی همه به عروس رونمایی دهند و مادر تویی دست به جای رونما، با دو بوسه به عروس بسته می‌کند.

«دو دانه ماچی» یکی از نمونه‌های درخشان شعر در ادبیات گیلکی است، که به اعتقاد این قلم، هیچ‌گاه مرگ نمی‌شناسد. چون خود شاعر، که سوخت و سمندروار، بر آتش مردم نشست.

یادش گرمای باد

۷۵/۹/۲۰

۵۵

دریایه عشق مین دبل، هی غوطه غوطه فوردی

تا غرقابه واسوخته، شو آه و ناره امرآ



حجت خواجه میری

گیلان خورم شاعر هوهو گفتن مره، عین پروانه، زندگی شوله دوره پرا، بال ژننا، بوسخته و تا عشق کنش کنشان، پرواز بوکوده. کی تانستی باور بوکونه کی حجت خو درویشی و مردوم داری مره، خو صفا و دوستی مره، خو عشق و محبت مره، به آ زودی، گیلان ادبیات تنها بنه، بشه.

گیلان شاعران و هنرمندان، اوسانی کی حجت خواجه میری یا، اون همه ایجانگی و محبت مره شناختیدی، سه شنبه بعد از ظهر ساعت ۲ تا ۴، سلیمان داراب مسجد میان جما بیدی کی آ بوسخته دبل ره، پس مزار بی‌گیری و ائی یاد زنده کودن مره خوشان دیلا، تسلا بدید.

محمد بشرا، م. پ. جکتاجی، رحیم چراغی، ظاهر ظاهری، هوشنگ عباسی

غلامحسین مظیمی، محمد تارسی، علی اکبر مرادیان

نمونه‌ای از آگهی چاپ شده در بزرگداشت سومین روز درگذشت زنده‌یاد حجت خواجه میری

مسابقه بهترین مونوگرافی از شهرها و روستاهای شمال ایران

مورد (تنها در زمینه روستا) حائز رتبه اول گردید که به شرح زیر اعلام می‌شود:

- ۱- آیین پیربازار، نگاهی به دهستان پیربازار و مردم آن (حومه رشت). نگارش آقای قاسم غلامی کترودی (دو سکه طلا)
- ۲- تک‌نگاری روستای ریکنده (از توابع قائم‌شهر). نگارش آقایان عمران غلامی و علی صادقی (دو سکه طلا)
- ۳- باغچه سرا، دیار مرزداران (حومه آستارا). نگارش آقای جواد اسدی (دو سکه طلا)

ضمناً هیأت داوران مرکب از آقایان محمود پاینده لنگرودی، جعفر خمایی‌زاده، دکتر محمد روشن، کاظم‌سادات اشکوری و مدیر نشر گیلکان و گیله‌وا، کار آقای رضا صفایی سندی بر روی روستای سند از توابع فومن را بخاطر داشتن برخی ویژگی‌ها نسبت به کار دیگران و کار آقای علی بسالایی لنگرودی را روی شهر لنگرود بخاطر تنها مورد شهری که عرضه شد مورد تقدیر قرار دادند که به این عزیزان نیز یک مجموعه کامل از کتابهای نشر گیلکان و یک دوره چهار جلدی صحافی شده گیله‌وا به رسم یادبود اهداء خواهد شد.

نشر گیلکان ظرف ماه جاری با سه برنده عزیز تماس خواهد گرفت و رسماً از آنان دعوت به عمل خواهد آورد تا در یک روز مشخص در دفتر انتشاراتی حضور به‌م‌رسانند و جوایز تقدیم ایشان گردد. هزینه مراسم صرف خرید و ارسال تعدادی کتاب خوب و مرجع گیلان‌شناسی برای دیگر عزیزان شرکت‌کننده خواهد شد که کوشش کردند اما موفق نشدند، که این هدایا نیز ظرف ماه آینده با پست سفارشی تقدیم حضورشان می‌شود.

نشر گیلکان

نشر گیلکان، که با هدف چاپ و نشر آثار خوب و بهتر گیلان‌شناسی از سال ۱۳۶۴ شروع به فعالیت کرد تاکنون که ۱۵ سال از تأسیس آن می‌گذرد موفق شده است ۱۵ عنوان کتاب در زمینه‌های مختلف درباره گیلان و مازندران چاپ کند که مورد استقبال عموم علاقمندان قرار گرفته است، اگرچه این تعداد در مقایسه با دوره فعالیتش رقم مطلوبی نیست اما این امر تابعی از شرایط سختی است که اکنون بر کار چاپ و نشر حاکم است.

با این همه «نشر گیلکان» به انگیزه ایجاد حرکت در زمینه بازگشت به خویش جوانان و نویسندگان گیلانی در عرصه فرهنگ بومی در نظر داشت با کمک نشریه گیله‌وا که با آن همسویی و اشتراک مساعی دارد موضوعی را به فراخوان عمومی بگذارد. این کار به حمایت مادی و معنوی نیاز داشت. عزیزی فرزانه در این میان واسطه شد تا به طریقی توجه یکی از گیلانیان خیر و فراخ‌دست را که خود از روشنفکران فرهنگ‌دوست است به این امر معطوف دارد. خوشبختانه نفس خیر آن عزیز و حسن سابقه و کار گیلکان و همت والای آن دوست بخشنده خیلی زود به بر نشست و بدین ترتیب طرح مسابقه «شهر من دیار من» از قوه به فعل در آمد و از شماره ۲۶ تا ۳۵ گیله‌وا به فراخوان گذاشته شد. نخست میزان جوایز محدود بود که با نیک‌نفسی بانی، جوایز آن به دو برابر فزونی گرفت. مدت مسابقه نیز که یک سال تمام اعلام شده بود به یک سال و نیم تمدید گردید.

بدنبال چاپ فراخوان مبنی بر نگارش بهترین مونوگرافی از شهرها و روستاهای گیلان و مازندران تحت عنوان «شهر من دیار من» که از پاییز ۷۴ در گیله‌وا آگهی شد تعداد زیادی مطلب کوتاه و بلند به دفتر انتشاراتی رسید که البته انتظار می‌رفت عزیزان دانشجو و نویسندگان و محققان جوان گیلانی و مازندرانی کارهای بهتری ارائه می‌داشتند. متأسفانه بیشتر کارهای رسیده در معیار و انتظار فراخوان نبود و از مجموع تعدادی که به مسابقه راه یافت سه

در برخی موارد مشاهده شده است مشترکان عزیز ما وجه اشتراک را به حساب گیله‌وا واریز می‌کنند اما فیش آن را ارسال نمی‌دارند و ما را از جریان امر هم بی‌اطلاع می‌گذارند، یا فیش بانکی را ارسال می‌دارند اما نام و نشان آن‌ها بخاطر تعجیل در نوشتن روی برگه یا پریدگی رنگ کاربن خوانا نیست و مشترک عزیز ما هیچگونه توضیحی هم پشت فیش نمی‌دهد و حتی نام

چند توصیه به مشترکان عزیز

و نشان خود را پشت پاکت نمی‌نویسد! بانک نیز بخاطر حجم کار، همه اطلاعات را منعکس نمی‌کند. مجموعه این کم‌کارها موجب می‌شود حساب برخی مشترکین بهم بخورد و بعد از انقضای اشتراک سالانه،

- ۱- سهمیه آنها قطع شود و بعداً موجب گلابه گردد. تقاضا داریم این چند توصیه را حتماً مراعات فرمایند:
- ۱- اصل برگه حواله را حتماً بفرستید (فتوکپی آن را پیش خود نگهدارید)
- ۲- مشخصات روی برگه حواله دقیق و خوانا نوشته شود.
- ۳- پشت‌اصل حواله توضیح دهید که حواله برای چیست.
- ۴- داشتن کد پستی الزامی است و باید با آدرس دقیق

چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینته‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



Rescent
Palais du Gouvernement.
حکومت دوشنبه

مبارک حکومتی رشت (دوره تاریخی)